

بخش نهم



راههای کهن و نو در لوت شمالی و مرکزی

مراد از راه در این گفتار مسیرهای شناخته و پیموده توسط کاروانیان ولشگریان و عابران در دشت لوت است که این مسیرها محلی مسکونی را به جای مسکونی دیگر پیوسته‌اند. گذشته این راهها معلوم نیست. و بسیاری از آنها از هزار و شاید دوهزار سال قبل تاکنون مورد عبور و مرور می‌باشند. در انتخاب مسیرها همیشه سه نکته مورد توجه بوده که اولی فاصله کوتاه و دومی وجود آب و علوفه در طول آن و سومی وضع طبیعی زمین با ملاحظه مقتضیات فصل و نوع مرکب است. در دشت لوت شمالی و جنوبی بواسطه وضع طبیعی مساعد از جمیع جهات میتوان راهی شد، مشکل یافتن آب و علف در میان نباشد. گذشته از شاهراههای بزرگ تاریخی بین ایالات و ولایات در هر ناحیه بین شهرها و آبادیها هم راههای دیگری وجود داشته که در کتب و منابع کمتر از آنها یاد شده است خاصه اگر دوشهر معروف باشند مثل راه بین بم و کرمان و خبیص به کرمان و غیره ولی وجود آنها مسلم است. بعضی از مسیرهای ادوار تاریخی بواسطه وضع خاص و موارد استفاده ناشناس مانده‌اند مانند آنچه بی‌راهه گفته می‌شود و در موارد لزوم از آن بهره‌مند میشوند یاراههای هجوم و فرار یاغیان و طاغیان یاراههای کوچ چادر نشینان و غیره.

نکته دیگر اینکه وضع موجود این راهها چطور است؟ بعضی از شاهراههای بزرگ در همان مسیر طبیعی قدیم ساخته و پرداخته گشته و از راههای ماشین‌رو شده‌اند مثل راه بم سزاهدان یا راه بیرجند به خبیص و راه بیرجند به ننه و راه کرمان به نایبند و دیهوک و تون یا راه یزد به طبس و غیره.

بخش دیگر این راهها به تدریج برحسب ضرورت ماشین‌رو شده‌اند و اصولاً جز موارد خاص امروز میتوان با دقت و ممارست و وسائل کافی از تمام راههای

قدیم در داخل لوت گذشت و بطور کلی چند مانع برای سفر با ماشین در داخل لوت وجود دارد. اول کوههای داخلی و ریگها و کلوتهای هستند، با شتر هم نمیتوان تمام آن نواحی را بازدید کرد. دوم عبور از دره‌های عمیق رودشور و کویرهای رودشور است که آنجا هم برای عبور با شتر بسیار دشوار است و سوم رشته‌های ماسه‌ای در جنوب شرقی و جنوب غربی لوت مرکزی است که تنها با شتر میتوان از آنجاها گذشت.

مشکلات شناسائی راههای قدیم

بسیاری از راههای قدیم که امروز شناخته و آماده برای سفر با ماشین شده‌اند بعلل فنی ساختمان راه در جاهائی مسیر آنها عوض شده و راه قدیم در کنار افتاده است. راه بزرگ یزد به طبس سالها همان مسیر تاریخی بوده است. بعد از پیدایش ماشین در چند تکه مسیر آن عوض شده و پس از تعمیر این راه در دو سال اخیر مسیر تاریخی در پاره‌ای جاها تغییر یافته و راهی که امروز در پیش است از رباط محمد و رباط شیخ نمیگذرد. بین رباطخان و رباط پشت بادام راه قدیم در جنوب از تخت شاه عباسی می‌گذشته و چشمه شتران یکی از مراحل بین راه بوده است و در جنوب ساعت راه قدیم از زیر آب عبور می‌کرده و امروز این محل مغروبه در کنار جاده است. در راه راور به نای بند و دیهوک هم مسیر راه عوض شده و حوضخان دور از راه افتاده است و چون قوافل نادری هم که از این راهها عبور مینمایند راههای جدید را در پیش میگیرند لاجرم پاره‌هایی از راههای قدیم فراموش خواهند شد.

مراحل راهها

مراحل راههای قدیم فواصل ثابتی را نمی‌رسانند و در توصیف بعضی از راهها می‌بینیم که دوری راه متناسب با تعداد روز سفر نیست و این خود را ما را در بیان مسیر راه دچار تردید مینماید مانند راه نو، از راس الماء تا ده سلم که در کتب ضبط است که در مدت ۴ روز طی میشود ولی با ملاحظه فاصله، مشکل است که این مسافت را در مدت چهار روز بپیمود. علت موضوع اینکه مراد از چهار روز این نیست که نیمی از ۲۴ ساعت در راه و نیمی در توقف باشند. در راههایی که

آب و علوفه هست راه پیمائی از ۸ تا ۱۰ ساعت که بین ۶ تا ۸ فرسخ می شود متجاوز نیست. هر قدر بیابان خشک تر باشد راه پیمائی طولانی تر است و گاهی به ۱۰ فرسخ در روز میرسد و این امر مستلزم آنست که در ۲۴ ساعت فقط ۳ تا ۴ ساعت استراحت باشد و با سرعت در کوتاه ترین زمان از بیابان عبور کرد. چنانچه بهمین صورت گابریل مسافت بین چاه گرسفید تا کشیت را طی کرد. در توصیف راههای قدیم وضع راه را بوسیله يك منزل سبك یا يك منزل سنگین بیان کرده اند.

مراحل بین راه گاهی مشخص و گاهی نامشخص می باشند. در توصیف بعضی از راهها ذکر مراحل آمده و در راههای دیگر تنها تعداد روز ثبت است و در کتب جغرافیائی قدیم گاهی فقط جمله از آنجا به ضبط گشته و مسیر معلوم نیست. مراحل بین راه چند شکل دارند که حتی در روی نقشه های موجود اسامی آنها هست ولی چگونگی آنها معلوم نیست.

صورت اول مرحله راه فقط اقامت گاه است بدون ساختمان یا آب آشامیدنی که نام محل يك عارضه طبیعی یا يك کوه یا يك نام مشخص است مانند اسامی که در روی نقشه يك میلیون ایران در طول راه کاروان روخبیص به خوسف دیده می شود که در آنجا طبسین و نیمه و خشک رود و سه چونگی وهفت گود و گذار باروت و غیره ضبط است. از ظاهر بعضی از این اسامی به ماهیت محل میتوان پی برد مانند خشک رود وهفت گود و گذار باروت اما مفهوم طبسین و نیمه و سه چونگی بظاهر ناروشن است.

صورت دوم - مراحلی که در آنجاها آب میتوان یافت و این محلها از لحاظ قوافل اهمیت فراوانی داشته و در کتب جغرافی نویسان سده چهارم ضبط است که بنام حوض یا چاه یا چشمه ویا برکه معرفی شده اند آنچه از این مکانها به شکل چاه و حوض بوده اند با کوشش مردم برای برخورداری از آب همیشه دائر مانده ولی برکه یا چشمه البته در طول زمانی دراز از بین رفته اند، مع هذا چون چشمه ها در نقاط آب خیز بوده، بسیاری از آنها در همان محل یا مجاور آن امروز هم دیده می شوند مانند چشمه راس الماء در بلوچ آب در لوت زنگی احمد یا چشمه راس الماء دیگری در انبار لوت شمالی یا چشمه موگو در راه طبس به بهاباد و چشمه سفید در همین راه و غیره.

صورت سوم - بنائی را شامل است که در مراحل بیابانی نامسکونی قبایع یا گنبدك بوده و در نوشته های جغرافی نویسان قدیم مشخص شده اند. این محلها پناهگاهی برای استراحت و برکناری از گرمای شدید و طوفان ریگ بوده اند. در

بعضی جاها کاروانسرا وجود داشت که این کاروانسراها چه در بیابان و چه در شهرها برای پذیرائی از قوافل است. در کاروانسراهای معمور و مسکونی بین راه یکی دوتن سرایدار اقامت داشته و مایحتاج قوافل را از مواد غذایی و علوفه و آب تامین میکردند و یکی از بزرگترین ثوابها در دنیای قدیم احداث این قبیل کاروانسراها بوده است که شاید سابقه آن به زمان ساسانیان و اشکانیان برسد و بعضی از آنها در دوره اسلامی مرمت گشته یا تجدید بنا یافته‌اند. ناصر خسرو در سفر حج خود در شرح راههای بیابانی دعای خیر نثار بانیان گنبدک و کاروانسراها و حوض آب کرده است.

در طول راههای قدیمی، گاهی دیواره بنا در کنار هم می‌بینیم که نمودار انهدام يك کاروانسرا و بنای دیگری در کنار آن و بنای سومی بعد از خرابی دومی می‌باشند. در کتب جغرافیائی بعد از اسلام بیشتر اصطلاح رباط بکار رفته که مفاد آن کلی‌تر از کاروانسرا و قلعه‌ها و کلات‌ها هم مشمول آن میشوند.

زندگی کاروان در طول سفر تحت نظم و نسق خاصی بوده است که شاید در هزار سال تاریخ تفاوتی نکرده باشد. در راههای دراز قافله بزرگی روبراه میشده و شاید چندین روز مسافران برای آماده شدن قافله در انتظار بوده‌اند. قافله با هدایت کاروانسالاری روبراه افتاده و اوامر او را در باره انتخاب مسیر یا محل استراحت و زمان حرکت موبمو اجرا میکردند. تاورنیه در سفرنامه خود شرح جالبی در باره مقررات سفر قوافل دارد.

مراحل بین راه تنها برای شناسائی و مسافت پیموده بحساب می‌آمدند و گر نه قوافل همیشه در مدت معین بمکان معهود نمیرسیدند و محل توقف مورد نظر نبوده زیرا بر حسب ساعت حرکت و شرائط راه پیمائی قافله زودتر یا دیرتر میرسید و از طرفی مراحل در رفت و برگشت یکسان نبودند. منزل اول مسیر سبک بود و منزل آخر سنگین و گاهی منزل سنگین آخر دوازده طمی میشد. در طول راهها پارچه‌های فرعی وجود داشت و گاهی قوافل به جهاتی از بیراهه میرفتند و زمانی برای عبور از يك آبادی که مسافر داشت و بار بایستی در آنجا خالی شود راه را دور می‌کردند و ما که امروز سفرهای آن زمان را مطالعه مینمائیم در مسیر ناصر خسرو از لوت شمالی دچار تردید می‌شویم که چطور از طریق نائین و جندق رفته و از آنجا به رباط کلرمد آمده و به چهارده طبس رسیده است، چون بین جندق و طبس راه مستقیم وجود دارد، راهی که بسیار معروف بوده و ماك گرگور انگلیسی و سون هیدن از آن گذشته‌اند. و اصولاً برای رفتن از نائین به طبس نیازی به رفتن به جندق نیست.

منابع جغرافیائی

منابع جغرافیائی موجود درباره راههای دنیای قدیم مختصر به چند کتاب جغرافی نویسان سده سوم و چهارم هجری است و بعد از این زمان کتب خاصی درباره مسالك وجود ندارد و در تواریخ محلی و سفرنامهها باید خطوط ارتباطی را جستجو کرد ولی راههایی که اصطخری و ابن حوقل و مقدسی توصیف نموده اند زمانی بس دراز پیش از هجوم عرب به ایران وجود داشته اند و بناچار در زمان ساسانیان با ملاحظه وحدت امپراطوری ایران و قدرت حکومت مرکزی همین راهها با سازمانی منظم تر و با خدمات راهداری رفت و آمد را بین ایالات شرقی ایران و فارس و خراسان برقرار میداشتند. بنای برجهای راهنما و آب انبار و پناهگاه و کاروان سرا مربوط به دوره ساسانیان است زیرا در شرحی که اصطخری و غیره درباره این راهها دارند با وجود کوتاهی بیان حاکی از بناهای مخروطی و قلعه های نامسکون و گنبدهای بی صاحب میباشند. در لوت زنگی احمد و در آبادی کشیت آثار خرابه های دوره ساسانی مشهود است که در کتب جغرافی نویسان نامی از آنها نیست و راهی از طریق چشمه بلوچ آب، آبادی اسپی را در شرق لوت به روستای کشیت مربوط میداشته و این راه قدیمی ساسانی بعد از اسلام هم مورد آمدوشد بوده و حتی امروز هم شترداران بلوچ در طول آن دیده می شوند.

نکته دیگر درباره راههای مذکور در کتب جغرافی نویسان بعد از اسلام اینکه این راهها خطوط بزرگ ارتباطی بین ایالات بوده اند و در توصیف هر ایالت وضع ارتباطی آنها با ایالات مجاور شرح داده اند، مثل راه فارس به کرمان یا فارس به خراسان یا کرمان به سند و غیره. از ذکر راههای فرعی و راههای محلی بین شهرهای يك ایالت خودداری شده و بعضی از راههای داخلی جزئی از راههای بزرگ سراسری بوده اند. راه يك استان به استان دیگر از يك شهر مرزی آن استان شروع شده و به يك شهر مرزی استان دیگر ختم میشود مثل راه کرمان به خراسان که از خبیص تا خوسف توصیف شده یا راه یزد به خراسان که از یزد تا ترشیز مذکور افتاده ولی در هیچ کتابی توصیفی از راه اصفهان به یزد و کرمان نداریم و راهی بین خبیص و بم ذکر نشده و راه خبیص به گواشیر هم ضبط نیست بنابراین نباید طبق نوشته های موجود راههای دنیای قدیم را شرح داد و توماشک روسی در اشتباه بزرگی افتاده که تصور کرده است در اطراف لوت پنج راه بزرگ وجود داشته است.

اعلام جغرافیائی

مشکل بزرگی که امروز در ضبط اعلام جغرافیائی وجود دارد یافتن مفهوم اعلام و تلفظ درست و ثبت صحیح آنهاست. بعضی از اعلام جغرافیائی بواسطه شهرتی بس کهن ثبوتی درست یافته‌اند و اگر معنی آنها ناروشن است در طرز نوشتن و تلفظ آنها تردیدی نیست مانند گرمان و بم و یزد و خوسف و نه و نرماشیر و ریگان و غیره... پاره‌ای از اسامی موجود و معروف توسط جغرافی‌نویسان بطرق مختلفی ضبط گشته که معلوم نیست نام اصلی چه بوده و صور گوناگون این نام بر حسب تفاوت زبان یا تفاوت لهجه یا سهو کاتب و چه بسا اشتباه خود نویسندگان بوده است مثل نام اسپه که نصرت آباد کنونی سرراه زاهدان است که امروز هم بلوچها به آن محل اسپه گویند ولی در کتب جغرافیائی سپه وصفی واصفه و اسپینج هم آمده است یا آبادی‌هایی بنام فهرج که یکی از آنها نزدیکی بمپور و دومی روستائی بین بم و زاهدان و سومی روستائی از یزد است. فهرج بصور مختلف فهرج و بهره و پوره و بوره ضبط گشته است.

بسیاری از اعلام جغرافیائی بعد از اسلام تغییر چهره داده عربی شده یا عرب‌نما گشته‌اند و بعد از دوره متمادی باز نام قدیمی اعتبار خود را بازیافته و امروز بشکلی جز آنچه در کتب ضبط است مشهور می‌باشند مانند راس‌الماء که معلوم نیست ترجمه چه نام فارسی است شاید سرچاه یا انبار یا سرآب به راس‌الماء بدل شده باشند و همچنین است نام خبیص که معلوم است این قصبه بعد از اسلام چنین اسمی یافته. رباط گور موجود سرراه یزد به طبس بنام رباط خور و رباط خوران ضبط است و نمیدانیم کدام صورت را درست پنداریم.

خطاهای فاحشی در ضبط اعلام توسط کاتب کم‌دانش رخ داده و چه بسا نویسندگان کتاب هم نام نامانوسی را به غلط شنیده یا خوانده و ضبط کرده‌اند و امروز که این اعلام را بطوریکه در کتب ضبط است با نام محل مقایسه میکنیم به اشتباه فاحش نویسندگان پی‌می‌بریم بطور نمونه محل انجیره منزل اول راه یزد به طبس که در غالب کتب جغرافی‌نویسان سده چهارم ضبط است و به اشتباه در روی نقشه‌های موجود انجیرک نویسندگان در متن فارسی اصطخری این نام ابخیزه ثبت شده که پیدا است خطا در قرائت کلمه بوده است. در مواردی دیگر نام موجود بکلی با ضبط قدیمی تفاوت دارد که معلوم نیست آیا نام قدیم درست است مانند نام مغو، محلی در راه بیابان شوربین طبس و بهاباد که در محل امروز موگو و موگا

گویند ولی در کتب اصطخری و سایرین مغول و مغرل آمده است. مغو بمعنی خانه و پناهگاه و جمع آن مغانی است اما مغول چه مفهومی دارد؟ هم‌چنین محلی در راه خبیص به دهسلم بنام گوجار که در کتب قدیم گورخارجی و گورحاجی آمده و گوجار معنی درستی ندارد و در بیابان طیس جای دیگری گوجراست و در سیستان در طول هیرمند هم محلی است که آنرا گورخارجی گویند. در محل يك برجستگی گلی شبیه به قبر وجود دارد و نام گورخارجی که قبری در بلندی است به شکل محل بهتر نزدیک است. آیا گوجار تعریفی از کور خارجی است؟.

در کتب جغرافی نویسان مسلم بسیاری از اعلام جغرافیائی دانسته یا ندانسته فراموش گشته‌اند، از جمله عوارض طبیعی و حتی کوههای معروف و رودها و مسیلهای ضبط نیستند تنها نام برخی از کوهها بعللی آمده‌اند مثل جبل قفص و جبل فضه و از رودهای دائمی نام هیرمند و حللیلرود و زایندهرود را می‌بینیم و حال اینکه عوارض طبیعی هر یک نامی داشته و شناسائی این عوارض برای توجیه راهها بسیار ضروری بوده است نمونه این عوارض تپه کوچکی در راه خبیص به خوسف است که چون یکی از منازل راه‌کنار آن بوده نام تپه که بارسک بوده ضبط است (این تپه را امروز بادریز گویند و پیوستگی بارسک با بدریز معلوم نیست).

در ضبط نامهای شهرها و روستاها هم اختصار بکار رفته و تنها شهرها و آبادیهای بزرگ در هر ایالت نوشته شده‌اند ولی در توصیف راهها حتی آبادی کوچکی با دوتن ساکن آن برای شناسائی راه ذکر گشته‌اند. از جمله آبادی بیره قدیم از توابع یزد است که در آن زمان بیست نفر سکنه داشته ولی چون سر راه طیس بوده اسم آن هست ولی بسیاری از قراء و قصبیات که از راههای اصلی برکنار بوده‌اند ثبت نگشته‌اند.

خطر نابودی اعلام

اعلام جغرافیائی بیابانهای ایران با تغییر وضع معیشت و وسائل ارتباط خطر نابودی در پیش دارند که اگر توجهی عاجل به جمع‌آوری این اسامی نشود در آتیه بسیار نزدیک که شاید از ۲۰ سال تجاوز نکند کلیه اعلام قدیم از خاطرها محو خواهند گشت. بعضی از اعلام جغرافیائی نقشه‌های موجود را که صدسال عمر ندارند کسی در محل نمی‌شناسد البته بسیاری از این اعلام به غلط ضبط شده‌اند ولی اسامی درست را هم اهالی محل نمی‌دانند و علت امر اینکه با برافتادن راههای قافله رو و کم شدن زندگی ایلاتی و حشم‌داری مردم دهات ارتباط خود را با صحرا و بیابان از دست داده‌اند و شکفت اینک اهالی يك روستا از راه بیابانی

این روستا با جاهای دور دانشی ندارند و بتدریج با متروک شدن راههای بیابانی خاطرات راهها و عوارض طبیعی و انسانی آنها فراموش گشته‌اند. با اینکه راه بیابانی قافله روبرزگی بین خبیص و ده‌سلم وجود دارد امروز در خبیص شاید چند بلد انگشت‌شمار باشند که این راه رابه شمانشان دهند ولی در چند سال دیگر هیچکس در خبیص نامی از این راه بخاطر نخواهد داشت .

در زمانی بسی دراز که مردم با این بیابان ها سروکار داشتند و در عبور از آن بلایای فراوان و ناپکامی‌هایی دیده بودند و کسان خود را در سفراز دست میدادند و آنها را در جاهائی دفن میکردند بناچار اسامی خاصی برای عوارض طبیعی راهها ونواحی اطراف آن پیدا شده‌اند که بر تعداد اسامی افزوده شده و قوافل با آگاهی کامل از این عوارض در بیابان‌ها طی طریق میکردند. فلان مسیل یا فلان تپه برای آنها نشانی مقدر راه پیموده بود و اگر شتری درمانده میشد آنرا در محلی رها کرده و در مراجعت با نشانهای محلی آنرا باز می‌یافتند و اگر طوفان ریک و شن آنها را از راه اصلی دور میکرد بکمک نشانی‌های کوه و تپه به‌راه اصلی باز می‌آمدند و در تعریف ماجرای سفر بانسانی محل‌های بین راه‌جای وقایع را شرح می‌دادند .

آشنائی کامل به‌جاهای آبدار و علف دار و سوخت‌دار از شرایط اصلی سفر بود هر بوته زاری اسمی داشت و هرچاله نم‌داری شناخته و معروف بود و حتی میدانستند که در فلان محل با کندن زمین میتوان آبی بدست آورد و این عارضه اسمی خاص داشت که در لوت شمالی شندمیکفتند و کلنل استوارت انگلیسی در جستجوی چنین محلی بین خورونای بند راه را گم کرد و اگرشند علیرضاخان را نیافته بود نابود میگشت. نیازمبرم به‌گیاه برای علوفه حیوانات و سوخت قوافل مردم را به گیاه‌شناسی وادار کرده و هر گیاهی با خصوصیات خود نامی دارد که گاهی چندنام محلی و منطقه‌ای و بلوچی برای یک گیاه می‌شناخته‌اند و خوشبختانه هنوز این معرفت فراموش نشده و اگر در کوهپایه شرقی لوت با چادر نشینان بلوچ آشنا شوید یسا در سرچاه بیرجند از اهالی پرس‌وجو کنید نام تمام گیاهان بیابانی و تیره‌ها و گونه‌های آنها می‌شناسند.

هنوز هم دیر نیست و با انتخاب بلدهای دانا که باید از شترداران قدیمی باشند و اطمینان از اینکه با چه راههائی آشنائی دارند بدشت لوت سفر کنید و باشگفتی تمام خواهید دید که تمام عوارض طبیعی از کوه و دشت و تپه و چاله و ریگ و مسیل وغیره نامهائی دارند و بلد شماحتی یک دق رسی درخت دارا در ۵۰ کیلومتری مسیر می‌شناسد و اول و آخر تمام مسیلهها را میداند .

وقتی اینجانب از شهر راور عازم دشت لوت بودم در جستجوی چنین بلدی دوروز معطل ماندم، بالاخره در راور شخص موردنظر را نیافتم و با نشانی در ده علی واقع در چهار فرسخی راور کدخدای محل را معرفی کردند. این شخص ما را در لوت راور و کوه پشه کلوت و سرچنگل و جنگل گل تاغ راهنمایی کرد و تمام پیچ و خم دره ها و جهت مسیله ها و عوارض زمین را بخوبی می شناخت و اسامی محلها را میدانست و با آزمایشهای مکرری که از وی بعمل آوردم وسعت آگاهی وی از لوت شمالی شکفت انگیز بود. تعداد این قبیل بلدها در اطراف لوت زیاد نیست و شاید آنها آخرین بازماندگان لوت پیمایان باشند.

در طبس در پرس و جو درباره راه لوت بهاباد هیچکس نتوانست مرایاری کند به دهکده کریت رفتیم. با وجودیکه سراین راه از کریت آغاز میشد در آنجا هم کسی خبری از این راه نداشت و با پرس و جوی فراوان معلوم شد تنها یک نفر از اهالی فهلنونج ممکن است راهنمای ما شود. شخص مزبور را یافتیم و ما را همراهی کرد، او راه را بخوبی بلد بود ولی دانش وافی در باره اعلام جغرافیائی محل نداشت.

اعلام جغرافیائی موجود، تاریخی بس دراز دارند. منشاء و قدمت آنها معلوم نیست بعضی از اعلام از ساخته های جدید است مثل کدار تفنگچی یا کدار باروت و غیره ولی برخی از اعلام بهمان صورت که در کتاب صورۃ الارض ابن حوقل آمده امروز هم معروف می باشند مثل شوررود و نیمه و رباط پشت بادام و انجیره و غیره بسیاری از اسامی محل که منسوب به شخصی بوده اند تغییر نام داده اند مانند رباط محمد و رباط حسن و نامهای حوضها و غیره. اسامی حوضها و چاهها بکرات عوض شده و هرگاه حوضی تعمیر گشته یا تجدید بنا شده نام تازه ای یافته است.

قبل از توصیف راههای تاریخی یک توضیح کوتاه برای بعضی اعلام جغرافیائی که بدفعات از آنها یاد خواهد شد ضروری است.

حوض

در تمام بیابانهای داخلی ایران حوض به آب انبارهایی گفته میشود که آبگیری آنها از آب باران است و در جاهانی بنا میشود. که شیب زمین امکان هدایت آب باران را به داخل مخزن بدهد. صورت ساده آن انباری با سقف گنبدی است که از یک طرف آب باران توسط نهری وارد شده و از روزنی در سوی مقابل

آب از آن بر میدارند.

حوض‌ها بناهای بزرگ یا کوچک آجری یا سنگی دارند، قدمت آنها زیاد است شاید یکی از اولین اختراعات انسان برای بهره‌گیری از آب در مناطق خشک بوده باشد. صدها از این حوض‌ها در شمال دشت لوت در اطراف خوسف و بیرجند دیده می‌شوند و اهالی که آب قنات یا چاه شور دارند بدین طریق آب آشامیدنی فراهم مینمایند. در ده‌سلم نمونه آنها زیاد است و شرط اصلی دائر بودن حوض تنقیه سالیانه آنست که گل‌های خزینه را پاک کنند و این عمل از کارهای ثواب‌دار بوده است و مردمان خیر در راه‌های بیابانی حوض می‌ساخته‌اند. در سالهای کم‌بارانی حوض‌ها خشک هستند و هر حوض نام بانی خود را دارد.

کال (۱) - در لوت شمالی و مرکزی و خراسان کال بمعنی دره خشک است که کود باشد.

شند (۲) - مسیل خشکی است که بستر آن آبدار باشد و بتوان با کندن زمین آب بدست آورد. این اصطلاح ویژه لوت شمالی است و در لوت شرقی چاله‌ها را هم شند گویند و اصولاً تعریف روشنی ندارد.

گر (۳) - در شمال شرقی لوت بمعنی صخره و بریدگی کوه است و دیواره صاف تپه را گر گویند مانند گر سفید.

دق و دقال در دشت کویر و دشت لوت کفه‌های هموار ماسه‌ای ورسی را که بین کویرها قرار دارند دق گویند و در اصطلاح عمومی هرزمین هموار گلی در کرمان دق نام دارد که مشهور آن دق کبوترخان در ۱۰۰ کیلومتری کرمان است. نام بلوچی یا محلی آن دقال است.

چنگ (۵) - چنگ یا چونگ به ستیخ کوه گویند و برجستگی میخی شکل هم چونگ است. در دشت لوت شمالی بیشترین اصطلاح به شکل چونگ رواج دارد و در فارس آنرا چنگ گویند. چندین تپه در لوت شمالی نام چونگ دارند.

گدار (۶) - گدار در تعریف عمومی بمعنی گذرگاه است خواه کردنه کوهستان یا گذر رود باشد. در دشت لوت شمالی بسیار رایج است و حتی گذرگاه تپه‌ها و ریگ‌ها

و دامنه‌ها را گدار کوبند مثل گدار خبیص و گدار خراسانی و گدار روغنی و گدار شور و گدار ریگ و غیره و در جمیع موارد محلی است که باید از عارضه‌ای گذشت خواه عارضه توده ماسه باشد یا دامنه دره و یا سر تپه .

جنگل (۱)

اصطلاح جنگل چه بسا باعث خطاهای عظیم در بیان پوشش نباتی گشته است. در دشت لوت شمالی و دشت کویر هرجا که درختان گز و تاغ فراوان باشد آنجا را جنگل گویند. گاهی وسعت این محلها از چند هکتار متجاوز نیست و چه بسا بوته‌های گز کوتاه و گیاههای دیگر هم اگر انبوه باشند به جنگل معروف شوند. این جنگلها در چاله‌های کویری یا در طول مسیلها دیده می‌شوند مثل سر جنگل و جنگل گل تاغ و جنگل عراقی و غیره و حتی علفزارها را در بیابانها جنگل نامیده‌اند و این خطای بزرگی است اگر تصور شود که چون در سفرنامه‌های دوران گذشته شرحی از جنگل وسیع و انبوه در جنوب خراسان یا دشت لوت آمده آن نواحی پوشیده از درخت بوده‌اند، البته ما در لوت خبیص نمونه‌های فراوانی از انهدام این قبیل اراضی جنگلی داریم ولی در دشت لوت شمالی جاهائی هست که در طول هزاران سال دست نخورده مانده و انسان و حیوان در آن دستکاری ننموده و صورت اصلی خود را حفظ کرده‌اند.

کمر (۲) - رشته ارتفاعات کوتاه کشیده را کمر گویند .

میخ (۳) - برجستگی کوچک محلی بشکل تپه‌نوک تیز در میان دشت میخ نام دارد. بیشتر میخها از تنوره‌های آتش‌فشانی یا دایک می‌باشند .

کاسه (۴) - در دشت کویر کاسه (۴) شکلی از انواع کویر است که در نتیجه فشار نمک تیغه‌های برجسته کلی و نمکی بالا آمده و شکل حصار را دارند که بین آنها کویر چال است . در راه بین خور به هلوان در دشت کویر دگتر گابریل حصار - هائی به بلندی چند متر دیده ولی در دشت لوت کاسه به دشت های ریگی هموار نظیر هامادا (۵) که کویری نیستند گفته می‌شود و معلوم نیست چرا این اصطلاح در دشت کویر و دشت لوت چنین تعریف متفاوتی دارد.

کلاته (۶) - در روی نقشه‌ها و در ذکر اسامی محل نام کلاته (۶) در آبادیهای شمال

1 — Jungle

2 — Kamar

3 — Mikh

4 — Kasseh

5 — Hamada

6 — Kalateh

لوت زیاد است. بظاهر کلاته مخفف کلات و بمعنی قلعه باید باشد ولی چنین نیست کلاته بمعنی مزرعه کوچک است یعنی جائیکه آبی روی زمین بوسیله چشمه یا قنات پیدا شود و کشت کمی انجام گیرد.

توصیف راههای تاریخی

راههای قدیم و جدید از لحاظ مسیر تفاوت زیادی باهم ندارند و بسیاری از راههای تاریخی بانند انحرافی ساخته و پرداخته و شاهراههای حاضر میباشند. پاره‌ای از راههای تاریخی بعلت عبور از نواحی ناهموار از رونق افتاده و امروز راههای دورتر و ماشین رو جانشین آنها گشته‌اند. در روی نقشه‌های موجود گذشته از شاهراههای بزرگ، راههای مالرو بیشتر مسیرهای تاریخی عبور قوافل است. روش بررسی ما تطبیق راههای موجود در نقشه‌ها با راههای مذکور در سفرنامه‌ها و کتب جغرافیائی قدیم است.

در انتخاب نقشه مشکلی در پیش نیست. تمام نقشه‌های مقیاس یک میلیون از ایران که در خارج تهیه شده باشند از لحاظ اعلام و مسیر راهها کم و بیش شبیه بهم هستند. نقشه‌های فارسی باملاحظه تصحیح راهها و برگرداندن اسامی به فارسی اعتبار کمتری دارند. مبنای اسامی بیشتر نقشه‌های خارجی نقشه‌های ایران چاپ هند است که در اواخر سده نوزدهم با ملاحظه آخرین منابع از لحاظ اعلام جغرافیائی و مسیر راهها تهیه شده‌اند و این نقشه‌ها بعد از جنگ‌های بین‌المللی دوم تکمیل و تصحیح گشته و بهترین نمونه آنها از جهت وضع راهها و اسامی در سری نقشه‌های راههای دنیاست (۱) که در امریکا چاپ شده و در سری ۱۳۰۴، خاورمیانه را در شش قطعه می‌پوشاند. پوشش ایران شامل قطعات ۴ و ۵ و ۶ است که دو قطعه ۶ و ۴ رامبنای کار خود قرار میدهم.

راههای لوت شمالی

خراسان جنوبی از طریق چندراه لوت شمالی به کرمان و یزد و سیستان مربوط می‌شود. راه کرمان از وسط لوت شمالی میگذرد و راه یزد از حاشیه آن

و راه سیستان در خارج از منطقه لوت است جهت عمومی راهها با تفاوتی از شمال به جنوب است ولی يك شبکه راههای شرقی غربی آنها را قطع کرده و گرچه راههای شرقی غربی شاهراه نبوده اند ولی در ارتباط نواحی مهم سهم بزرگی داشته اند .

۱ - راه خراسان به خبیص

مشهورترین راه بیابانی که در کتب جغرافیائی سده چهارم هجری توصیف گشته است راه خبیص به خراسان است که با ملاحظه ارتباط خبیص با گواشیر راه بیابانی نزدیک بین کرمان و قهستان میگردد. مسیر این راه از خبیص تاخوسف است و از خوسف در قهستان با استفاده از راههای فرعی این راه بسایر راههای خراسان می رسیده است. در روی نقشه مذکور این راه با تفاوت کمی مسیری است که با خط چین قرمز رسم شده و از شهداد به گذار باروت و از آنجا به طبسین و بالا حوض و انبار میرسد. از انبار به سرچاه و امتداد آن تا خوسف است. مراحل راه طبق نقشه چنین است .

شهداد - ده سیف - گذار باروت - طبسین - گودنمک - خشک رود (اقامتگاه) بالاحوض - کوه پختو - انبار - فیض آباد - سرچاه - هومند - خوسف. فاصله تقریبی راه در حدود ۲۵۰ کیلومتر است .

در کتب اصطخری و ابن حوقل و مقدسی هر سه زیر عنوان راه خبیص به خراسان در بحثی درباره بیابانهای درونی ایران این راه توصیف شده است. کواينکه از لحاظ مسیر و مراحل راه شرح سه کتاب باهم برابر است ولی توصیف اصطخری قدیمی تر و چند نکته جالب در بردارد. هیات خانیکوف در محل انبار وارد این راه شد و آنرا تا خبیص طی کرد. گالیندو از خبیص تا خوسف آنرا پیمود و استراتیل زوئر بهری از آنرا تا گذار باروت دیده و بدنیست که شرح گالیندو را هم که از این راه گذشته با مراحل راه قدیم مقایسه نمائیم .

راه اصطخری

خبیص - شهری در کنار بیابان از کرمسیر کرمان شهر کوچک با آب رود و نخل زیاد و نعمت فراوان .

الدروازق - يك منزل بناهای ویران و عظیم است و ویرانه ها از بناهای باشکوه حکایت دارند که روزی آباد بوده و منهدم گشته اند و در آنجا نه رودی و نه چشمه ای و نه

برکه‌ای است .

شوررود - يك منزل و آن دره‌ایست که آنجا مسیل‌های ناشی از باران جاری میشود و غیر از فصول بارانی آب جاری نیست و چون آب از اراضی شور میگذرد مسیل هم شور است و تمام این اراضی شورزار هستند .
بارسک - يك منزل تا کوه کوچکی که بارسک نام دارد .

نیمه - يك منزل و در آنجا چاهی است که عمرولیت ساخته و آبی به مقدار بیست دانگ سیاه‌رنگ از آن خارج میشود و اگر سگی در آن افتد خواهد مرد .
حوض - از آنجا به مکانی بنام حوض که در آن آب باران جمع میشود .
راس‌الماء - از آنجا به راس‌الماء دو منزل و در این محل چشمه‌ایست که آب آن در برکه‌ای جمع می‌شود و زراعت آنجا مشروب میشود و ربطی دارد که در آن يك دونفر منزل دارند .

کوکور - يك مرحله و آن قریه آبادی از حدود قهستان است .

خوست - از کوکور تا خوسف دو مرحله .

در بیابان خبیص از دوفرسخی راس‌الماء بطرف خراسان سنگهای کوچک سیاه به اندازه چهارفرسخ است و از بارسک تا قبر حاجی تکه سنگهای کوچکی بعضی سفید چون کافور و برخی سبز چون شیشه و در این بیابان جز از دوفرسخی راس‌الماء تا کوهی که مجاور آنست گیاهی نیست. در متن فارس استخری ذکری از چاه نیمه عمرولیت نیست و از سنگهای کوچک بین بارسک و قبر حاجی و بیابان بدون گیاه سخنی نیامده است . مقدسی درباره نیمه گفته در آنجا رباط و نگهبانی است .

راه خبیص به خوسف تا اوایل سده بیستم بطور مستمر مورد عبور و راه تجاری بین خبیص و قهستان بوده و ساکنان نواحی اطراف لوت و حتی جاهای دوردست از آن خبر داشته‌اند و شرحی از وضع این راه ژنرال فریه (۱) در سفر - نامه خود آورده است. فریه چند سال مستشار ارتش ایران بود تا بر اثر تحریکات روسها در سال ۱۸۴۳ ایران را ترک کرد و بفرانسه رفت و در سال ۱۸۴۵ بقصد خدمت در قشون هندوستان از راه بغداد وارد ایران شد تا از طریق افغانستان به هندوستان رود. در شهر فراه واقع در افغانستان که چندی اقامت داشت از بلدهای آنحدود درباره راههای لوت به کرمان پرس و جو کرد تا در صورت لزوم از طریق کرمان و یزد به بوشهر برود. یکی از ساربانان فراه بنام مشهدی‌هادی

بوی گفت که تمام راههای بیابانی را می‌شناسد و از آنها گذشته است. مشهدی هادی فهرست کاملی از راههای فراه به نیشابور و فراه به سمنان و بیرجند به کرمان با ذکر فواصل و مراحل در اختیار فریه گذاشت که شخص اخیر در کتاب خود آنرا گنجانده و بسی جالب و شگفت آور است که مشهدی هادی ساکن فراه آگاهی دقیقی از وضع این راه داشته است. ضبط فریه از این راه بشرح زیر است.

بیرجند به رگات ۴ فرسخ دهی با صد نفر جمعیت ایرانی
 ظهرآباد ۴ فرسخ دهی حصاردار با ۲۵ خانه جمعیت ایرانی
 میقان ۴ فرسخ دهی حصاردار با ۴۰۰ خانه جمعیت ایرانی
 سرچاه ۴ فرسخ دهی حصار دار با ۱۰۰ خانه جمعیت عرب
 آتشکده ۵ فرسخ چشمه‌ای با آب شیرین غیر مسکون
 کوه بختان ۵ فرسخ چشمه شور نامسکون. دهات نه و بندان در ۷ فرسخی دست
 چپ پختو هستند .

حوض ۳ فرسخ چاه خشک نامسکون
 گودنیمه ۵ فرسخ چاه خشک نامسکون
 خشک‌رود ۴ فرسخ چاه خشک نامسکون
 گوجار ۴ فرسخ چاه خشک نامسکون
 باغ اسد ۵ فرسخ رود کوچکی با آب تلخ نامسکون
 داواواک؟ ۳ فرسخ خرابه بدون آب نامسکون
 چشمه ده سیف ۶ فرسخ دهی با حصار و ۵۰ خانه جمعیت ایرانی

خبیص ۴ فرسخ شهری با ۸۰۰ خانه و حصاری گلی محصول آنجا خرما و مرکبات و حنا و برنج است. این محل برخلاف آنچه در نقشه‌ها ضبط است بسیار نزدیک به کرمان است و علت این اشتباه اینکه دو خبیص کنه و نو وجود دارد و خبیص کنه دور و خبیص نو نزدیک به کرمان است؟؟ قبل از ادامه مطلب چند نکته درباره مسیر مشهدی هادی باید گفت و او را فراموش کرد. اول اینکه راه مشهدی هادی از بیرجند تا سرچاه راه فرعی است و این راه وجود دارد و سرچاه محل انشعاب چند راه بسوی شرق و غرب است دوم اینکه بعد از سرچاه مرحله بعدی آتشکده آمده که بظاهر همان انبار است. بین طبس و چهارده محلی را ابن حوقل بنام آتشکهای ضبط کرده که روی نقشه تاشکنان آمده ممکن است در ذهن مشهدی

هادی دو محل باهم اشتباه شده باشند یا نام دیگر انبار آتشکده باشد یا فرجه در شنیدن این نام اشتباه نموده باشد (۱). سوم کوه پختوسر راه نیست و منزل راه نمیتواند باشد و دور از جاده است و منزلگاه نزدیک کج پختواست. چهارم اینکه از حوض تا گوجار در تمام مراحل چاه خشک آب ذکر شده در صورتی که در آنجاها چاه نیست و بعلاوه راه از گوجار نمیکند. پنجم نام داواواک را هیچ نشنیده‌ام یا خرابه‌ای بین ده سیف و باغ اسد شامل یک رباط و یک آب انبار مغروبه است. فواصل غلط است ولی منازل را درست ضبط کرده و جالب‌تر از همه وجود دو خبیص کهنه و نو است که البته خبیص کهنه جنب حاضر است و بین آن دو فاصله نیست و خبیص برنج کاری ندارد.

بشرحی که در پیش دیدیم گالیندو در ۲۵ ژانویه سال ۱۸۸۷ از خبیص عازم خوسف شد. راهی که او در پیش داشت همان راه توصیفی اصطخری بود و نظر به ماموریت پنهانی گالیندو مراحل راه را بدقت ضبط کرده و از مقایسه خط سیر او با راه کاروان روهزار سال پیش معلوم میشود که چطور مراحل راه پیش و پس شده‌اند.

راه گالیندو

- ۱ - خبیص به ده سیف
- ۲ - گذار باروت - عبور از کفه های رود شور و گذار رود شور.
- ۳ - طیسین - بعد از گذار باروت بیابان هموار محل اقامت در مسیل خشک.
- ۴ - خشک‌رود - زمین هموار در بیابان در فاصله ۱۹ میل از گود نیمه گذشتیم محل اقامت دره خشک بدون آب و گیاه.
- ۵ - گلو سوزگر - زمین هموار بعد از ۲۴ میل کوه پختو توده‌ای سنگی است و در آنجا چشمه آبی هست محل اقامت آب شوری دارد که برای شترها قابل شرب است گیاه فراوان است (سوزگر) (۲)
- ۶ - انبار - راه خوب با کتل‌های کوتاه در طول $۲\frac{1}{۴}$ میل. زمین چادر نزدیک برج گرد قدیمی (۳) آب فراوان، علوفه برای چرا و چوب جهت سوخت زیاد است.

۱ - در آبادی آتشکده در جنوب شرقی میقان وجود دارند ولی سر راه نیستند و با مسیر مطابقت ندارند.
 ۲ - این نام را گالیندو توکز ضبط کرده که غلط است. سوز در لهجه خراسانی سبز است که مراد سبزگز میباشد که با سرخ‌گز تفاوت دارد. ۳ - برج گرد نیست و مکعب مستطیل ناقص است.

- ۷ - فیض آباد - راه خوب در جلگه يك حوض در ميل پراز آب شیرین .
فیض آباد روستای کوچک آبادی است و چند آبادی دیگر در اطراف دارد.
آب و موادغذائی بعدکافی هست .
- ۸ - همنده - آبادی کوچکی با آب و سایر مواد .
- ۹ - خوسف - قصبه بزرگی بدون کاروانسرا و بازار .

چگونگی راه

فواصل مراحل راه خبیص به خوسف به شرح زیر است (در نقشه مسیر رودشور و محل گذار باروت درست نیست . رود شور از نزدیک گذار باروت میگذرد)

| | |
|-------------------------------|---------------------------------------|
| از خبیص تا ده سیف | ۲۴ کیلومتر . |
| ده سیف به دروازق | ۲۳ کیلومتر (آثار چاه آب مغروبه) |
| از دروازق به گذاررود شور | ۳۰ کیلومتر تا گذار باروت ۳۴ کیلومتر . |
| گذار باروت به کوه بارسک | ۲۸ کیلومتر |
| گذار باروت به طبسین | ۴۰ کیلومتر |
| طبسین به گود نیمه | ۴۰ کیلومتر |
| گودنیمه تا خشک رود | ۱۰ کیلومتر |
| خشک رود به بالا حوض | ۲۴ کیلومتر |
| خشک رود تا پوزه پختو (کچ رود) | ۳۰ کیلومتر |
| کچ رود به گلوسوزگز | ۱۸ کیلومتر |
| گلوسوزگز به انبار | ۱۸ کیلومتر |
| انبار به فیض آباد | ۴۵ کیلومتر |
| فیض آباد به همنده | ۳۰ کیلومتر |
| همنده به خوسف | ۳۵ کیلومتر |

ده سیف به دروازق

مرحله اول هرراه برحسب ساعت حرکت و وضع قافله متفاوت است. درراه

توصیفی اصطخری نامی از ده سیف نیست ولی عموم مسافران مبداء حرکت و مرحله آخر راه را ده سیف گفته‌اند و ده سیف با چشمه آن مشخص است که امروز محل چشمه معلوم ولی آب ندارد. دوری ده سیف از شهداد ۲۴ کیلومتر و ده سیف شمالی‌ترین آبادی تکاب است ولی در زمان حاضر آبادی تازه‌ای در شمال ده سیف بنام **یادگار** پیدا شده .

بعد از ده سیف زمین کویری از نوع چربه است و در دست چپ جاده تپه کوچکی نشان راه است که بدان تپه **قراولخانه** گویند و در شمال آن در زمین‌های شور درختان گز پراکنده روی برآمدگیهای نمکا است. آخر منطقه گیاه دار جانی است که بدان **گژدر** گویند. گزها درختان تنومند نیستند بلکه درختچه های پنجه انداخته می‌باشند که به آنها **جلوم گز** گویند (جلوم از جلال آمده یعنی گز باشکوه چون برگ آن دیر میریزد و گل‌های ارغوانی دارد). نوع دیگر گز **پتوگز** است چون در روی زمین بهن می‌شود و شیره شور مزه دارد .

آخرین مسیل بزرگ در این بیابان مسیل دهنه غار است که انتهای آن چاله پای کلوت می‌شود. یک رشته قنات مخروبه بی‌نام سر راه است. دشت بتدریج بی‌گیاه شده و در دست چپ جاده چند تپه از تشکیلات نمکی **تپه قلندر** نام دارند و گیاههای نحیف طارم تنها در آب برها دیده می‌شوند که آنها هم بتدریج زائل می‌گردند. در جلو ارتفاعات مرغاب کوه هویداست که نشانی راه خراسان است و در کنار جاده سوراخی است که مقداری سنگ در کنار آن پراکنده شده و آنرا **قبر حاجی** گویند.

در این راه در زمان حاضر روزی یکی دو ماشین در فصل خشک دیده می‌شود که برای آوردن نمک از گود نمک در آن رفت و آمد دارند، راه بدن نیست و تا گود نمک در داخل کلوتها میتوان با ماشین رفت. قوافل نادر ده سلم هم از همین راه می‌گذرند .

در بیست کیلومتری ده سیف آثار خرابه‌ای بطول ۵۰ متر و عرض ۲۰ متر در کنار راه است که در اطراف آن سفال و آجر شکسته و آجر سوخته کف کوره نمایان است که پیداست در آنجا کوره آجر پزی بوده و آنرا **کوره نادر** گویند ولی در اطراف آن امروز هیچ نشانی از یک بوته خشک هم نیست. لابد در زمان آبادی در آن اطراف درختان کافی وجود داشته. بعد از کوره نادر مسیل کوچک دیگر از غرب به شرق است که آنرا **کال بختیاری** گویند. مفهوم بختیاری روشن نیست و در داخل آن چند بوته طارم آخرین نمونه گیاه در این بیابان است .

دروازق

اصطخری وابن حوقل والمقدسی منزل اول این راه را بعد از خبیص دروازق گفته‌اند ولی در سفرنامه‌های جدید چنین اسمی نیست . وضع راه چنین است . در بیابان بی‌علف، راه بسوی شمال شرقی پیچیده و به اولین تپه‌های کلوت ماسه گرفته میرسیم که سرایشی تندی با تفاوت بلندی در حدود ۲۰ متر چاله‌ای در جلو دارد. در داخل چاله، اولین تپه‌های مخروطی کلوت با اشکوبهای مطبق بناهای ستونی شکل ساخته‌اند که مناظر زیبای کلوت شبیه به برجها و حصارها و قلعه‌های حیرت‌انگیز می‌باشند این مناظر در داخل چاله‌ای حصارى شکل که طول آن ۷ کیلومتر است واقع شده و برحسب توصیف اصطخری از مناظر ویران باشکوه که روزی آباد بوده‌اند پیدا است که دروازق معروف در آنجاست و توصیف مذکور مربوط به شهر لوت است .

مردم بیابان نورد آنجا را شهر لوت نمی‌گویند و چون اصطخری راه خبیص به ده‌سلم را توصیف نموده، از مناظر حقیقی شهر لوت که نزدیک کوجار و پوزه‌کال مشهود است بی‌خبر بوده. اصطلاح دروازق لابد مربوط به دربند ورودیه چاله است که دروازه شهر لوت میتواند باشد. در ابتدای چاله در دست راست آثار بارانداز هویدا است و قافله‌هائی که بخواهند روز بعد به شهادت برسند شب رادر آنجا به سر می‌برند.

انتخاب محل دروازق برای بار انداز تنها بواسطه مکان محفوظ در داخل چاله و در پناه تپه است و گرنه این محل هیچ‌مزیتی ندارد. در مقابل محل بار انداز يك چاه بزرگ مخروطیه است که دهانه آن بزرگ و در جلوی آن حوضچه‌ای برای آب دادن احشام است. وضع چاه ، بنائی جدید را مربوط به قرن گذشته حاکی است ولی نمی‌دانیم که در نزدیک آن در پیش یا حتی در زمان اصطخری چاه دیگری بوده باشد چون غالب این چاهها نوسازی شکل مخروطیه قبلی است و اگر در آنجا آب مشروب بتوان یافت لابد بارانداز قوافل شده و در هزار سال پیش هم مردم درصدد احداث چاه برآمده‌اند.

بارانداز دروازق تا خبیص ۴۷ کیلومتر فاصله دارد که يك روز کامل راه پیمائی است و اگر قافله بخواهد در روز بعد به ده‌سیف برسد شب در دروازق خواهد ماند و چون در تمام نوشته‌های قدیم اولین مرحله راه دروازق است لابد در آن زمان ده‌سیف وجود نداشته. کف چاله دروازق کویر ماسه گرفته است در آخر چاله ماسه‌های

سیامرنگ ضخیم تمام عوارض زمین را مخفی داشته و بواسطه شکل ماسه آنجا را **ریگ پنج انگشت** گویند. بریدگی شیب دیگری در شمال، حصار دروازه را بسته و بعد از آن خرابه تازه‌ای است که **حوض نادر** نام دارد.

عجبا نادرشاه که توجهی به آبادانی نداشته نامش در این بیابان به حوض و چاه و کاروانسرا داده شده و معلوم است که این بناها از آبادانیهای تازه است. محل مخروبه، قلعه‌ای محقر و گلی است که بنائی جزیک آب‌انبار آجری ندارد. آبیگری آب انبار از آب باران بوده و هنوز در کف آن گل خرسی وجود دارد که پیداست در فصول مرطوب آب به انبار آن میرسد و احداث کوره آجر مذکور برای بنای حوض بوده است. کسی آبادی حوض را بیاد ندارد شاید بنای آن مربوط به دوره حکمرانی محمد اسمعیل و کیل الملک در کرمان باشد که در بسیاری از راههای بیابانی آثار خیر از خود به یادگار گذاشته.

باغ اسد

در آخر چاله، زمین کویری همواری در جهت شرقی غربی است که حد فاصل بین کلوته‌ها در جنوب و کلوته‌ها در شمال است. این چاله کویری را باغ اسد گویند. در سفرنامه‌های مربوط به سده نوزدهم باغ اسد مرحله ماقبل سفر برای وصول به چشمه ده سیف است گویانکه از باغ اسد با راه پیمائی سنگین میتوان یک روزه به شهداد رسید.

اصطلاح باغ اسد مفهوم روشنی ندارد. گابریل تصور نموده مراد از اسد شیر است که هیچ معنایی نمی‌تواند داشته باشد. یک دشت هموار بشکل دق کویری که زمانی حوضه انتهائی رودشور بوده و رودشور در آنجا دریاچه‌ای می‌ساخته عنوان باغ نمی‌تواند داشته باشد مگر فرض کنیم نام اصلی چیز دیگر بوده و شاید داق اسد به این شکل درآمده است.

مرحله باغ اسد در زمان جدید مانند مرحله دروازه قدیم است ولی گالیندو که در سفر خود شتاب داشته از ده سیف یک سر به گذار باروت رفته و در باغ اسد نمانده است. در باغ اسد راه ماشین رومتوجه شمال گشته و وارد کلوته‌ها شده و از کوچه‌های باریکی گذشته و به معدن نمک منتهی می‌شود. راه معدن نمک در زمان قدیم هم شناخته بوده و یکی از صادرات عمده خبیص به کرمان و خراسان نمک سنگ است که حتی در بیرجند نمک سنگ خبیص شهرت دارد. معدن نمک در اجاره شخصی است که در کرمان اقامت دارد و نماینده‌ای از خود در خبیص گذارده که هر ماشینی که نمک آورد مبلغی بعنوان حق معدن می‌پردازد.

نمک حاصله در این چاله ته نشست مواد رود شور است که زمانی رودشور از مجرای باغ اسد وارد کلوتهکها شده و چالهها و کوچهها را بصورت دریاچه نمک در آورده است. در چالههای نمک اثر داغ آبروی جدارهای دره هویداست که دوسطح بالا و پائین نشان می دهند و سطح بالائی شش متر بالای سطح چاله است و در خط ساحل دریاچه شور آثار گیاهی فراوان است (۱)

راه خراسان در انتهای باغ اسد در حاشیه تپه های کلوتهک بسوی شمال است و در شرق راه شاخه های انتهائی رودشور می باشند که با پیچی بزرگ بسوی شرق جریان دارند. این راه اندکی بعد از باغ اسد دوشاخه می شود. شاخه شرقی در گداری از رود شور گذشته و روبه شرق بسوی کوچار و ده سلم است و امتداد راه شمالی به گدار رود شور و گدار باروت رفته و راه خراسان است.

شور رود

در روی نقشه مورد نظر بعد از کفه کویری نادرست و نابجا دو نام که **گدار باروت** و **طبسین** باشند ضبط شده و برای تکمیل نقشه بجاست که در غرب گدار باروت در روی رودشور کلمه **گدار رودشور** نوشته شود. گدار رود شور که در سفرنامهها ذکر از آن نیست مشخص ترین محل این راه است زیرا برای رفتن به خراسان یاده سلم با ماشین باید از رود شور گذشت و چون زمینهای منطقه در همه جا گلی و کویری است جز در گداری از سنگ سخت از رود شور نمی توان عبور نمود و این محل در ۳ کیلومتری گدار باروت است. قوافل خراسان هم برای رفتن به خوسف از همین جا عبور می کرده اند و شور رود اصطخری در همین گدار واقع است.

در زمان حاضر راه ماشین رو خبیص به خوسف از راه معدن نمک نمی گذرد زیرا در باغ اسد به بن بست افتاده و باید از باغ اسد به سمت غرب پیچیده و خود را به گدار رود شور برسانند. بعضی از ماشینها از مسیر راور به گدار رود شور می روند ولی راه عمومی خوسف در طول راه راور تا مقابل چاله رود شور است که از آنجا راه بسوی شرق پیچیده و به گدار رود می رسد، اما راه کاروانرو از شرق باغ اسد در کنار رود شور به شمال رفته و از گدار رود شور می گذرد.

توصیف اصطخری از زمین شور و آب شور مربوط به این بخش رودشور است

۱ - بقایای گیاهی برای تعیین سن ودانستن زمان طفیان رودشور در آزمایشگاه مورد بررسی هستند.

گرچه برخلاف گفته اصطخری آب در این بستر حتی در وسط تابستان هم هست ولی در آن موقع آب جریان محسوسی ندارد. عبور از کفهای رود شور یعنی فاصله بین باغ‌اسد تا گذار باروت در فصول سرد بسیار دشوار است و گویر-های مرطوب انسان و حیوان را در خود غرقه خواهند داشت. توقف قوافل در نزدیکی رود شور جایز نیست چون زمین همه جا کویری است همیشه نمیتوان محل بارانداز برای قافله یافت بناچار در زمان قدیم هم جای توقف دو کیلومتر بعد از رود شور و در پای گذار باروت بوده است. باید توجه داشت که بعد از چشمه ده سیف آب آشامیدنی جز در آب‌انبار مخروبه که معلوم نیست چه مدت آبادان بوده در محل دیگری وجود ندارد و از چند کیلومتری ده سیف اثری از پوشش گیاهی نیست.

دو راه قدیم و جدید در گذار رود شور در روز دوم سفر بهم رسیده‌اند.

گذار باروت

پس از گذار رود شور باید از گذار شرقی رود که در زمینهای سست‌ماسه‌ایست و سربالائی تندی دارد گذشت، این محل گذار باروت نام دارد (۱) و بعد از گذار باروت راه از روی دشت ریگی با آبرفتهای آتشفشانی بسمت شرق ادامه یافته و در شمال جاده لبه بلند دشت گندم بریان که قشری از بازالت روی آنرا گرفته سدی غیر قابل عبور است. در طول ۲۰ کیلومتر باید به سمت شرق رفت و در انتهای پوزه دشت گندم بریان رو به شمال برگشت. امتداد راه بسوی شرق و جنوب شرقی به گوجار و راه ده سلم میرسد. کمی بعد، راه شمال دوشاخه میشود که راه غربی مستقیم روبه شمال و راه آب گرم است که به خوسف میرود و ماشینها از آن عبور مینمایند و راه شمال شرقی بسوی طبسین و راه قدیم خراسان است. از این محل بطرف شمال از لوت مرکزی وارد لوت شمالی شده‌ایم. از تپه-های کلوت با بریدگیهای عجیب شهر لوت دیگر خبری نیست. قشر بازالت روی گندم بریان نمونه از فعالیت‌های آتشفشانی است که در لوت شمالی انجام گرفته و اولین تپه آذرین در دست راست جاده است.

راه هموار از روی دشت گچی پوشیده از آبرفتهای آذرین است و گیاهی روی زمین دیده نمیشود. در راه اصطخری منزل بعد از دروازه رود شور و منزل سوم پارسک است. راه قوافل هم همین است و فقط منزل سوم جانی جلوتر و در

۱ - گذار باروت نام تازه‌ایست که به سبب ماسه‌های نرم سیاه‌رنگ در بریدگی شیب چاله باین محل داده شده

طبسین است و گالیندو هم از گدار باروت به طبسین رفته .

طبسین

نقشه دشت لوت در این بخش بکلی غلط و درهم است جایی که چاله نمکزار ضبط گشته چنین شکلی را ندارد و باین وسعت نیست . چاله نمکزار در جنوب گدار باروت در دهانه رود شور است که کشیده در جهت شرقی و حتی هم عرض شهاداد هم نیست و بین گدار باروت و طبسین کویر و کفه نمی بینیم و جایی که طبسین نام دارد یک چاله دره ای شکل و زمین آن کویر گچه است. در پای برجستگی بشکل دروازه و در کنار چاله نشانی محل اقامت و آثار بارانداز قوافل و جثه متلاشی شده و استخوانهای پراکنده شتر یادگار شرائط دشوار سفر در دشت لوت است. درباره مفهوم کلمه طبسین بحث دراز است که بجای خود خواهیم دید ولی نمی دانم چرا باین محل که شامل یک دره ویرآمدگی در دوطرف آنست طبسین گفته اند .

طبسین جایی بی آب و علف است ولی با تفحص در اطراف، در گوشه و کنار هنوز مخفی گاههای کاه و علوفه را میتوان یافت که قوافل برای روز درماندگی خود ذخیره میکردند. فاصله آن تا گدار باروت ۴۰ کیلومتر و یک منزل کامل راه پیمائی است که قوافل یک روزه طی میکردند. شهرت محل زیاد است و روی نقشه هم آنرا اقامتگاه نوشته اند. گالیندو هم طبق منازل معمولی قوافل باین جا رسیده است. عیب این منزل بواسطه خیس شدن زمین در مواقع بارندگی است، شاید بهمین علت در دوران قدیم این مرحله راه را دوازده کیلومتر دور کرده و کنار دو تپه آتش فشانی شمال بنام باروسک رحل اقامت می افکندند. دشت لوت بعد از طبسین هموار و بدون پستی و بلندی محسوس است. در غرب طبسین چند دره خشک است و دشت هیچ نوع گیاهی ندارد ولی ما در سفر آخر خود در دو مسیل غربی طبسین بوته گیاه رمسی (۱) دیدیم و بر حسب تصادف روباهی از زیر بوته ای فرار کرد. دیدن گیاه در اینجا بسی شگفت انگیز و در شمال و جنوب ما تا فواصل زیادی هیچ گیاه نبود و این چند بوته مانند جزایری در اقیانوس لوت شناوراند. شاید در گذشته در طبسین هم گیاهانی بوده و بتدریج قوافل از بین برده باشند .

بارسك اصطخری

در افق دوردست تپه‌ها و بلندیهائی دیده می‌شوند و در جلوی ما همان جبل صغیر بارسك اصطخری است که از سنگهای آذرین ریولیت ساخته شده و دوتیغه یا دو چنگ دارد. بلندی تپه از سطح دشت به ۱۰۰ متر نمی‌رسد.

معنی بارسك را نمی‌دانم. در متن عربی اصطخری بهمین صورت ضبط شده و در ذیل متن در نسخ دیگر بارسل و بارسئل هم آمده و در متن فارسی اصطخری هم بارسك است. ابن‌حوقل و مقدسی هم لابد نقل از اصطخری بهمین شکل آنرا ضبط کرده‌اند.

راه‌نمایان دشت لوت این کوه کوچک را بادریزگویند مفهوم فارسی کلمه هم با ملاحظه اوضاع و احوال محل نارسا است و پیوستگی بین بارسك و بادریز که باء مشترك در اول هر دو کلمه آمده ناروشن است ولی نه در تلفظ بادریز اعتباری است و نه در ضبط بارسك.

بارسك اصطخری سرانشعاب يك راه فرعی بوده که در جهت جنوب شرقی از دره خشك رود گذشته به قبر خارجی در سرراه خبیص به ده سلم میرسیده است و از این محل آخری میتوان از لوت مرکزی گذشت و به بم و نرماشیر رسید و اگر قوافل خراسان از بارسك به قبر خارجی (کوجار) روند که يك روز راه می‌شود، از گوجار تا بلوچ آب در لوت زنگی احمد رامیتوان سه روزه با عجله پیمود یعنی همان سه روزه که قوافل بین طبسین و خبیص در پیش دارند. گفتم که هیچ نوشته‌ای درباره ارتباط راه از این سمت بدست نیست ولی در کتب اصطخری و ابن حوقل و مقدسی شرحی از این راه آمده که از بارسك تا قبر خارجی سنگهای ریز و درشت به سفیدی چون کافور و سبزی چون شیشه وجود دارد نگارنده این راه را پیموده و با ماشین از بارسك به گوجار رفته است.

در شرق بارسك چند دره خشك شمالی جنوبی است که آبهای منطقه قلعه‌زری و انبار و کوه پختو را به چاله گوجار می‌رسانند. در بیابان شرقی بارسك سنگهای ریز سفید از کوارتز است و ریگهای آتش فشانی به رنگهای دیگر و معلوم است که این مسیر در زمان قدیم مورد آمد و رفت بوده و گرنه کسی از رنگ سنگ خبری نداشت که آنرا در کتاب ضبط نماید. با ملاحظه این ارتباط بین راه شمالی لوت و راه مرکزی بنام راه نووراه جنوبی از بلوچ آب به بم و نرماشیر يك راه سراسری جنوبی شمالی از سه بخش دشت لوت می‌گذشته و در جنوب سرآن در آبادی فهرج سرراه بم به زاهدان و سردیگر در قریه خوسف یا شهر بیرجند می‌شود و فاصله

نرماشیر از خراسان از این راه کوتاه است. مشکل عظیم راه پیمائی در این مسیر فقد آب لااقل در مدت ۹ روز است ولی لوت شمالی باره سراسری دیگری هم به لوت مرکزی و جنوبی متصل میگشته که بجای خود خواهیم دید. از طبسین تا گودنیمه ۴۰ کیلومتر و تا خشک رود ۵۰ کیلومتر است. کالیندو و قوافل دوران جدید مرحله ای سنگین را در پیش داشته اند و از طبسین به خشک رود میرفته اند ولی مرحله اصطخری بین بارسک و نیمه کوتاه و سبک و از ۳۰ کیلومتر هم کمتر است.

نیمه

نیمه یا گودنیمه در دره خشک بزرگی است که دوجدار دره نامتقارن و جدار جنوبی آن شیب تند دارد. در روی نقشه بغلط این محل را گود نمک ضبط کرده اند و خطاناشی از بد خواندن کلمه نمک بجای نیمه است و ساربانان هم آنرا نیمه گویند که مراد از آن نیمه راه است. در جدار شمالی و کم شیب دره چاله ای بظاهر مصنوعی است. کف آنرا خاک برداری کردم و معلوم شد زمین سست و در آن در سابق چاهی بوده، شاید همان چاه منسوب به عمرو لیث باشد که آب سیاه گوگردی داشته است اما چاه عمرو لیث راتنها اصطخری ذکر مینماید و ابن حوقل و مقدسی چیزی در این باره ندارند. پیدا شدن آب گوگردی در بستر مسیل امکان پذیر است که بواسطه تحویل شیمیائی سولفات کالسیوم به سولفور کالسیوم و اکسید کربن بدل شود.

در جستجوی یافتن آثار مغروبه رباطی که مقدسی ذکر کرده بر آمدم در دره که چنین محلی نبود و محل اقامت کاروانیان در بستر مسیل است که در آنجا باز آثار عبور قوافل و اجساد متلاشی شده شتر بود و تماشای آنها انسان را مهموم و مغموم کند. اگر این تکه های استخوان زبان داشتند چه حکایات جالبی نقل میکردند.

در جنوب گودنیمه تپه کوچکی است که آنرا تپه سرخ گویند و سه کیلومتر دورتر در کنار راه چند تل کوچک از سنگهای درشت با فواصل معین در کنار جاده دیده میشود که سنگهای درشت در آن حدود نیست و از جمله پاره سنگهای مصرف شده در ریشه بناها میباشند. فاصله تلها از هم در حدود ۱۰ متر و ثابت است و بنظر میرسد که تلها بقایای يك ساختمان منهدم قدیمی هستند که بمرور ایام بکلی نابود گشته و سنگهایی که در ریشه بنا بکار رفته نمایان شده اند. اگر

گفته مقدسی در باره **رباط فیمن یحفظه** درست باشد جزاین محل مکان دیگری نمیتواند باشد و دراین بیابان حتی چوب خشکی برای خلال دندان نتوان یافت. **خشک‌رود** - قافله اصطخری از بارسک به نیمه میرسند ولی شترداران گالیندواز طیسین به خشک‌رود می‌آیند. خشک‌رود بطوریکه کلمه میرساند مسیلی بزرگ و خشک است. این مسیل را درپیش توصیف کردیم و دراین محل بارانداز قوافل واقع است در روی نقشه هم اقامتگاه ضبط شده که از آن راهی جدا شده و مستقیم روبه شمال است که به راه دلارام معروف است.

دلارام - دلارام که روی نقشه ضبط شده است اسم چند تپه است که راه از کنار آنها میگذرد و منزلگاه بعد از دوراهی خشک‌رود است. بعد از دلارام راه دوشاخه است. شاخه غربی به راه بزرگ معروف به راه آب‌گرم وصل میشود و شرح آن خواهد آمد و شاخه شرقی در جهت موازی با راه انبار روبه شمال میرود و با انحرافی به سرچاه میرسد ولی از انبار نمیگذرد. گویا انحراف راه دلارام باین علت بوده است که راه درازتر است ولی از اراضی بریده و کویری انبار نمی‌گذرد.

بالاحوض

در روی نقشه محلی با اسم بالاحوض ضبط شده و در کنار آن چند مسیل است. در هزار سال قبل این حوض آب‌دار و معمور بوده و قوافل از گودنیمه یک‌روز باین محل میرسیدند و در بالاحوض کمر بیابان شکسته می‌شد و آب و علف پدیدار میگشت. از گودنیمه به بالاحوض درازی راه ۳۴ کیلومتر می‌شود ولی در دوره‌های بعد که حوض مخروبه گشته قوافل نیز منزل را عوض کرده‌اند و در بالاحوض هیچ نشانی از بارانداز قوافل ندیدیم. از خشک‌رود گالیندو به گلوسوزکن رفته که مسافت درازی در حدود ۴۸ کیلومتر است. ولی بارانداز معمولی بعد از خشک‌رود در محلی بنام کچ‌رود است که نزدیک پوزه جنوبی کوه پختومی شود و تا آنجا ۳۰ کیلومتر و بهر حال بالاحوض در دوران جدید منزلگه نبوده است.

بین خشک‌رود و بالاحوض دشت‌ریگی هموار است ولی در جلوی ما دو رشته تپه‌های کوچک در شرق و غرب دیده می‌شوند. در جلوی ما کوه پختو است و در افق دور شرقی کوه سرخ و کوه عبداللهی را می‌بینیم. دورتر از آنها شاه‌کوه نهندان است و در ۴ کیلومتری جنوب تپه‌ها اولین آثار گیاهی چند بوته مفلوك رمسی در مسیلهاست که به تدریج پوشش گیاهی زیاد می‌شود. تپه‌ها از سنگهای آذرین هستند بلندی آنها به صد متر نمی‌رسد. تپه‌های شرقی را **مسجدگاه** گویند و تپه‌های غربی **کلاغ‌پر** است. منطقه بدون گیاه جهتی از جنوب شرقی به شمال غربی دارد یعنی در مشرق سمت تپه‌ها و مسیله‌ها گیاه فراوان و در مغرب حد

بدون گیاه شمالی ترو قسمتی از تپه‌های کلاغ‌پر را شامل میشود .
 در سفرنامه خانیکوف و استراتیل زوئر این تپه‌ها را **گله‌پر** نوشته‌اند معنی
 گله‌پر را نمی‌دانم اما کلاغ‌پر بواسطه چنگ‌های کوتاه آنست که بظاهر جای
 نشین کلاغ می‌باشد و شاید هم هر دو اصطلاح درست باشد زیرا در منطقه
 شهداد به تپه‌های کوچک کَلوت یعنی همان مناظر شهر لوت کله‌پر گویند.
 دشت شمالی تپه کله‌پر زیرپوشی از کویر گچه دارد و شیب زمین بسوی
 شمال است در چند کیلومتری جلوما تپه دیگری است که در پای آن بالاحوض واقع
 شده که همان حوض اصطخری و از آب باران پر می‌شده است.
 اصطلاح بالاحوض بمعنی محل حوض در بلندی است که در کنار دامنه دوتپه
 از سنگهای گرانیت واقع شده و موقع آن در طول يك مسیل است. این مسیل از
 شمال شرقی است و برای بهره‌گیری از آب، حوض را در بلندی کنار تپه ساخته
 و آب مسیل را توسط نهري که با پاره سنگهای گرانیت سنگ بست است به حوض
 هدایت می‌کرده‌اند که آب مسیل در مواقع سیل خطری برای حوض نداشته باشد.
 حوض بکلی مخروبه است ولی بکار بردن سنگهای گرانیت درشت در پایه‌ها و آجر
 برای ضربی‌های سقف نشان می‌دهد که آنجا مکان بزرگی بوده است. حوض محصور
 بوده و فضائی در حدود ۳۰ متر در ۲۰ متر داشته. دیوارهای گلی اطراف آن
 بکلی از بین رفته و شاید در کنار حوض یکی دو اطاق هم بوده که طرح آن روشن
 نیست. انبار آب حوض امروز پر است ولی ریشه دیوارهای انبار از پاره سنگهای
 درشت گرانیت پابرجاست و آجرهای پراکنده متعلق به سقف ضربی انبار
 بوده‌اند. بنای حوض باید از دوره اسلامی و شاید از سده سوم باشد و اگر بنا
 بگفته اصطخری چاه نیمه را عمرولیت حفر کرده چرا امیر صفاری در این مکان
 حوضی نساخته باشد !

کچرود و کوه پختو - از بالاحوض روبه شمال دشت لوت دیگر سیمای مخوف
 دشت بی‌آب و علف و یکنواخت را ندارد. مسیل فراوان است که بیشتر از تپه‌های
 جنوبی کوه پختو و دامنه‌های کوه از ارتفاعات شمالی سرازیر شده‌اند. در مسیله‌ها
 گیاه بویژه رمسی فراوان است و در منزلک‌های جلو آب هست و بنای حوض جهت
 بهره‌گیری از آب درجائی بوده که قوافل خراسان وارد لوت خشک و عریان می‌شدند.
 کوه پختو بلندی زیادی ندارد (۱۷۰۰ متر) جبهه جنوبی آن بواسطه شکافها
 و مسیلهائی دریده شده و ساختمان اندرون کوه نمایان است. جنس کوه از
 سنگهای آذرین اوائل دوران سوم است ولی جنوب آن توده‌ای از گرانیت است.
 در جنوب کوه پختو بفاصله ۱۵ کیلومتر چند تپه نوک‌دار کوچک از سنگهای ریولیت

است ولی چون نامی نداشتند و اولین بار آقای صادق مبین پوشش نباتی منطقه را بررسی کردند بنام ایشان **تپه صادق** نام دادیم .

محمدنجیب بکران در کتاب خود این بیابان را بیابان پختو نام داده و معلوم میشود در سده هفتم هجری کوه پختو بهمین نام معروف بوده است. اصطلاح بیابان پختو یا لوت پختو جالب است چون تمام این بیابان دشت هموار با آبرفتی از ریگهای آذرین بین تپه‌ها و کوههای اطراف است. مسیلهای فراوانی در بسترهای شنی و ماسه‌ای از این بیابان میگذرند و مجموعه آنها در سمت جنوب به چند دره گود نیمه و خشک رودختم میگردند. جهت مسیلهای در این بیابان به سوی جنوب شرقی است. هنوز پوشش نباتی کامل نیست و گیاه در کف مسیلهاست که بیشتر رمسی و با آن تارون و شور همراه است زیرا دشت ریگی با پوسته‌ای از گچ سخت در زیرزمین مانع رویش گیاه است ولی در مسیله‌ها و لو چند نوبت آب رفته باشد زمین برای گیاه پروری آماده شده است .

نام پختو هم در خور بحث و بررسی است. جغرافی نویسان سده چهارم نام آنرا نبرده‌اند ولی اصطخری در توصیف از ناحیه بی‌گیاه نشانی این کوه را داده. در کوه پختو چند چشمه آب‌شور ولی آشامیدنی است که برحسب زیادی و کمی باران در سال آبدار یا خشک میشوند. در جنوب شرقی کوه پختو دشت هموار بسوی شرق ادامه دارد و کوه عبداللہی در مشرق بخوبی نمایان و در جنوب آن کوه سرخ نشانی راه خبیص به ده سلم است. در کوه عبداللہی هم آب یافت میشود و بعد از این کوه در شمال شرقی چاه و آب فراوان است .

بنظر میرسد که يك راه بسیار قدیمی در لوت شمالی از شرق به غرب وجود داشته و اقوام پختو و زرنگی و سندی از این راه به بیابانهای داخلی ایران آمده باشند و این راه تاریخی بعدها مورد استفاده برای تاخت و تاز افغانها و کوچها و بلوچها در این بیابان شده باشد. کوه عبداللہی و کوه پختو پناهگاه این ولگردان بیابانی بوده است .

منزلگه کنونی این بیابان در کناریکی از مسیلهای محلی بنام **کچرود** است. معنی این اسم روشن نیست و کچ از نامهای موجود در بلوچستان است و نام دلارام هم هندی یا پختو است و در سیستان شمالی محلی بنام دلارام است. عموم - جغرافی نویسان سده چهارم از منازل خطرناک و جایگاه دزدان کوچ و بلوچ حواشی غربی لوت سخن رانده‌اند. راه یزد به طبس هم مورد تاخت و تاز دزدان کوچ و بلوچ

بوده است و تا صد سال قبل که ماك گرگوروسایکس ولندور وسایرین از آنجاها گذشته‌اند وضع زندگی مردم بهتر از هزار سال قبل نبوده است وسون هدین در سفر خود به‌نای‌بنداز اهالی محل شنیده که چطور دزدان بلوچ تیزروازکوه پختو بیابان لوت را بسرعت پیموده و نای‌بند را غارت میکرده‌اند .

راه بیابان پختو از جنوب شرقی به شمال‌غربی است. مشرق آن در ۱۵ - کیلومتری جنوب شرقی کوه سرخ به راه خبیص به ده‌سلم میرسد و از طریق این راه و راه‌های لوت مرکزی به‌همه‌جا میتوان رفت و راه بین کوه سرخ و کوه عبداللهی میگذرد و وارد بیابان پختو میگردد و در ۸ کیلومتری شمال بالاحوض راه خبیص را قطع کرده و جهت مرغاب کوه را در پیش‌دارد و از شمال مرغاب‌کوه گذشته و از طریق تپه‌اورکوش (۱) به‌جنگل عراقی ودیگرستم ونای‌بند میرسد که از شمال و جنوب در منطقه‌نای‌بند میتوان از هرسو به جایی رفت. راه بیابانی پختو مورد رفت‌وآمد قوافل نبوده ولی بواسطه اتکاء بجاهای آب‌دار کوه‌عبداللهی کوه پختو - بالاحوض - جنگل عراقی راه‌اختصاصی لوت بشمار رفته و نگارنده بخش عظیم آنرا باماشین پیموده‌ام .

گلو سوز گز

نخستین جایی که در لوت شمالی آب‌شور ولی مشروب برای شترها دارد گلو سوز گز است که گلوبه معنی‌دره تنگ و پیچان وسوز گز بواسطه درختان بزرگ سبز گز. دره خشک است و آب را کد از چشمه‌های بستر حاصل میگردد. این دره خشک از انبار می‌آید و مسیل دیگری از چاه تقی بدان میرسد. در گلو سوز گز دشت هموار لوت پایان یافته و به تپه‌ها و بلندبهای آتش‌فشانی میرسیم. با وجود محل مناسب از جهت آب و گیاه این محل منزل سر راه نبوده زیرا از خشک‌رود تا گلو سوز گز ۴۸ کیلومتر است و گالیندو این مسافت را یکروز پیموده و قوافل عادی با توجه به برداشتن آب در بالاحوض نیاز به شتاب نداشتند و شب را در پختو سر کرده و روز بعد با فراغ خاطر به انبار میرسیدند. در راه توصیفی اصطخری بعد از حوض منزل دیگری نام برده نشده و گوید از آنجا تاراس‌الماء دو منزل و این دو منزل همان مسافت راه قافله‌رو است که یک‌شب در کچ‌رود مانده‌اند ولی کچ‌رود محلی در بیابان است و در همه جای این بیابان میتوان چند ساعتی استراحت کرد. دوری گلو سوز گز از کچ‌رود ۳ فرسخ و از انبار نیز سه فرسخ است.

در کتاب اصطخری شرحی درباره این بیابان است که گوید: در این بیابان از دو فرسخی راس‌الماء تا کوهی که در جنوب آن است و یک مرحله است گیاهی وجود ندارد. این نوشته در هم شده و باین صورت درست نیست. از راس‌الماء تا سه فرسخی گیاه نیست که همان گلسوزگر باشد و تاکوه پختو بوته‌های رمسی تنها در مسیلهها دیده می‌شوند. باید نوشته‌چنین باشد: از کوهی در جنوب راس-الماء که تا این محل یک مرحله است دیگر گیاهی نیست. حد منطقه بی‌گیاه از هزار سال قبل تا کنون تغییری ننموده است.

انبار رأس‌الماء

بنا بر نوشته اصطخری در آخر این بیابان در راس‌الماء یکی دو تن زندگی می‌کرده و رباط کوچکی انجام داده و کشت ناچیزی با آب چشمه انجام می‌شده است. بعد از هزار سال منظره طبیعی محل همان است که بود. در انبار دو چشمه آب شور و مقداری زمین کویری و چند خرابه و یک برج راهنما وجود دارد. این محل چراگاه شترهای سرچاه است و یکی دو تن ساربان یا چوپان در بعضی از مواقع سال آنجا هستند.

انبار معنی درستی ندارد و بظاهر مراد از آن مخزن آب است. شاید در گذشته بجاهائی که آب قنات و یا چشمه را در حوضی انبار و ذخیره مینموده‌اند انبار می‌گفته‌اند که بعد از اسلام به راس‌الماء بدل شده‌اند، این گمان از آن جهت است که در بلوچ آب واقع در لوت زنگی احمد هم چشمه آب و حوضی وجود داشته و اسم پیشین آنرا نمی‌دانیم ولی این محل را هم اعراب راس‌الماء گفته‌اند.

توصیف راس‌الماء اصطخری با اندکی تفاوت باشکل فعلی محل مطابقت دارد. در کنار مسیل خشکی که به رود انبار یا آب انبار میرسد روی بلندی برجی بشکل مکعب مستطیل است که در اصل دو طبقه بوده و در طبقه بالا سوراخهای دیده‌بانی روبه جنوب داشته و بنای آن از خشت و گل مخلوط است. طبقات برج خراب شده ولی بعد بر پائین را با سقفی خشتی پوشانده و از آن جهت آغل گوسفند استفاده شده است. از این نمونه برجها در ناحیه سرچاه فراوان است که بهمین سبک دو طبقه بوده‌اند و از آنها جهت دیده‌بانی و پناهگاه ایمنی در مواقع اضطراب بهره‌گیری می‌شده است. بنای این قبیل برجها از دوران جدید است و لابد قبلاً از آنها برجهای دیگری وجود داشته. گمان اینکه برجها در محل‌هائی ساخته می‌شده که تعداد خانواده‌ها کم و قلعه مستحکم نداشتند.

گالیندو هم برج را یادداشت کرده و در کنار آن منزل کرده است و عکسی

نیز از برج برداشته ولی گوید برج گرد است و حال اینکه چنین نیست. آثار رباط مذکور اصطخری در نزدیکی برج و در شمال آنست. در آنجا خرابه‌ها و تللهائی است که ماهیت بناها و طرح آنها روشن نیست و لابد در همین خرابه‌ها باید جایگاه یکی دوتن ساکنان راس‌الماء باشد و خرابه‌ای حصاری شکل شاید محل دامها بوده باشد. در انبار دو چشمه وجود دارد. چشمه اولی در یک کیلومتری غرب برج است که در جلوی آن آثار بندی هنوز مشخص است که در پیش محل حوض ذخیره آب بوده و در کنار آن يك خرابه پشته‌ای شکل، نهر زراعی قدیم است. در نزدیکی برج يك چشمه کم آب است که آب راکد آن در چاله‌ای جمع میشود و شترها از آن برخوردارند.

امروزهم در انبار تعداد زیادی شتر است. بوته‌های شور و اشنو و گز فراوان و همین دولکه آب چند اردک را بخود جلب کرده‌اند. اطراف برج انبار زمین‌گویی است و در این محل چند مسیل بهم متصل شده و بطرف دشت لوت سرازیر میشوند و یکی از شاخه‌های اصلی خشک رود که در پائین دیدیم همین مسیل انبار است. آبهای ناحیه بصیران و قلعه‌زری و کوههای معدن هم بطرف چاله انبار سرازیر شده و در آنجا متحد میگرددند. مسیل اصلی با اسم آتش گرده از بصیران می‌آید و در جلوی آن جنگل آتش گرده است و دیگر مسیل نمک‌سار انبار است.

در شمال انبار چاه آبی بنام چاه جنگل است و در مشرق انبار بفاصله يك فرسخ دو تپه ريك است که وسط آنها چاه آبی بنام چاه سرخان است. در جنوب انبار دو تپه آتش فشانی بنام کوه قراولغانه است و این اسم بی مسمی نیست و در شمال غربی انبار میخ انبار است.

انبار یا راس‌الماء موقع جغرافیائی مناسبی دارد. در مشرق آن شاهکوه بخوبی نمایان است و از طریق دره بصیران راهی از انبار به قلعه‌زری و بصیران و میقان و ده‌سلم است. در سمت شمال کوه شاه نشان مناسبی برای یافتن راه سرچاه و خوسف و بیرجند است و به سمت جنوب از انبار کوه پختو را میتوان دید که در دشت لوت و سرراه خبیص است. جنوب انبار تپه‌های آتش فشانی حوضه انبار را مسدود کرده‌اند و محل عبور از آن جایی بنام گدار گلوویگ است که در پای آن دشت لوت آغاز میگردد.

سرچاه - کوکور

اصطخری مرحله بعدی راه را در کوکور قرار داده و گوید: آبادی از حدود قهستان است. تنها محلی از این راه که اسم آن بکلی از یاد رفته و در محل نمیتوان

آنرا پیدا کرد کوکور است. ندانستم کوکور نامی فارسی است و یا اسمی عربی که مدتها رایج بوده و سپس از رونق افتاده و فراموش گشته است. از لحاظ وضع مراحل و قریه آباد باید دهات سرچاه منزل بعدی راه باشند. وضع راه بعد از انبار چنین است: بعد از مسیل آتش کرده مسیل دومی رو به غرب است که آنرا **تارانی** (۱) گویند و سپس به دشت بزرگی میرسیم که گیاه فراوان دارد و بدان جنگل **گل تاغ** گویند ولی امروز تاغ از بین رفته و بوته های اشنو و خریزه ابو جهل فراوان دارد. در شرق دشت گل تاغ تپه های کوچکی آتش فشانی است که مخروطی از آن **کولوم** (۲) نام دارد و آب انباری نود در دشت گل تاغ هنوز آب دار است که حوض محمد رمضان باشد.

بسمت شمال گذاری دشت گل تاغ را محدود کرده که **گداز خبیص** است و در سرگداز حوض آجر سالمی بنام **حوض سرگداز** و دشت مجاور آن دشت گداز خبیص نام دارد. در شمال گداز خبیص مسیل **گل خوار** است و بعد از چاله کل خوار از گداز دیگری گذشته و به دشت بعدی میرسیم که در آن رگه های کوارتز فراوان است و آن را دشت **میاسه** (۳) گویند. در مشرق دشت کوه **داشی** (۴) و در مغرب آن کوه **گژومی** (۵) است. یک حوض مخروطی دیگری در جلو بنام **کربلانی** مشهور است و بالاخره از مسیل بزرگ **کلان** (۶) عبور کرده به اولین آبادی که **کلاته زارعین** و سپس کریم آباد است میرسیم.

بنا بر شرح فوق بین انبار و سرچاه راه تاریخی همین مسیر است با حوض ها و عوارض طبیعی و نامهای مشهور و این مسیر که باید به کوکور برسد به دهات سرچاه ختم میگردد.

در ناحیه سرچاه چند آبادی کوچک و بزرگ چسبیده بهم است که همه در دشتی چال قرار دارند. دشت هموار است و اطراف آن بلندی هائی است که اهم آنها کوه شاه سمت شمال است. وسط چاله زمین رسی و کویری آبغیز است. زمینهای قابل کشت طرف مغرب و در مشرق زمینهای کویری است. بواسطه آب زیرزمینی فراوان عموم دهات قنات دارند که بعضی کم آب و برخی پر آب هستند در تمام آبادیها ارزن که در محل گاورس گویند کاشته میشود و گندم و جو و پنبه بومی کم است. آبادیها، خانه های گلی گنبدی شکل باروزنه ای در وسط گنبد برای

1 — Tarani
4 — Dashi

2 — Colom
5 — Gazoumi

3 — Miasseh
6 — Klan

هواگیری در فصل تابستان دارند پایه‌های بنا از خشت خام و سقف گنبدی باتیغه آجری است. روزنه‌های سرگنبد بشکل دکه منظره جالبی بدهات داده‌اند. در هیچ‌یک از آبادیها قلعه و حصار نیست ولی بعضی از دهات از جمله سرچاه برجهای دیده‌بانی دارند.

دهات سرچاه در دو محل جدا از هم قرار دارند. سمت جنوب سرراه خبیص آبادی اولی کریم‌آباد باچند درخت پده است. در مغرب آن کلاته زارعین مزرعه بزرگی است و کنار آن خیرآباد و درجلو فیض‌آباد و سلمی و آبادی سرچاه‌شور و راه خبیص بین سرچاه شور و فیض‌آباد است. در شمال این دهات آبادیهای دیگری بنام قائم‌آباد و انباری که اهاری هم‌میگویند و ده قنات و علی‌آباد و سرچاه است و دوآبادی هم دورتر در دامنه کوه غربی دیده می‌شوند.

آبادی اصلی و قدیمی این منطقه سرچاه است. در جلوی آبادی برجی مخروطی‌شکل به بلندی ۱۲ متر باخشت و گل بنا شده که روزنه‌هایی برای دیده‌بانی در بالا داشته است. تاریخ بنای آن معلوم نیست ولی بکار بردن پاره آجر و سنگ در داخل گل نشان می‌دهد که بنای آن چند مرتبه تعمیر شده است. در مغرب برج در اراضی زراعی قدیم سفالهای فراوان در سطح زمین یافت شد که معلوم است یک محله مسکونی قدیمی در کنار برج بوده است. ائبار طبق اظهار اهالی محل کهن‌ترین آبادی منطقه سرچاه است ولی نام سرچاه راهم نمیتوان بدرستی توجیه کرد. امروز آبادیها همه درخت دارند و آب قناتها در استخری جلوی آبادی ذخیره شده و بمصرف زراعت میرسد. استخر بشکل نهری عریض با آب راكد و کثیف است، البته چاه هم در محل هست اما چرا نام آبادی سرچاه است و یک آبادی را قنات گویند؟

کالیندو در راه خبیص به خوسف در فیض‌آباد مانده و دوری فیض‌آباد از سرچاه ۶ کیلومتر است و برای چنین راه طولانی یک فرسخ فاصله چیزی نیست بهر حال با توصیف فوق وضع کوکور روشن نمی‌شود. کوکور آبادی قدیمی محل در حدود یا کنار سرچاه بوده و ازبین رفته و سرچاه جانشین آن شده یا کوکور نام دیگر سرچاه بوده است. شاید بررسی های باستانشناسی در محل به بیان موضوع کمک کنند.

سرچاه گذشته از موقع جغرافیائی مناسب بعلت برخورداری از آبهای زیر زمینی فراوان و پوشش گیاهی باشکوه که درپیش رونق بیشتری داشته (تپه) های کوچک بدون درخت در مغرب سرچاه حاکی از وجود جنگل درپیش است) سربرخورد یک راه بزرگ ارتباطی شرقی غربی لوت شمالی به راه خراسان و

خبیص است. راههای انحرافی چندی از طریق سرچاه به سایر آبادیهای حاشیه لوت و بیرجند منتهی می‌شوند.

همند

اصطخری در توصیف بعدی راه کوتاه آمده و از کور تا خوسف را دومنزل ضبط کرده و گالیندو بین سرچاه و خوسف يك شب در همند مانده است و نمی‌داندیم چرا اصطخری همند را که آبادی قدیمی بزرگی بوده از قلم انداخته است. دوری همند از سرچاه ۳۰ کیلومتر است و آن يك آبادی با دویست نفر جمعیت و يك چشمه است که آب آن در استخری جمع میشود و با آن کندم و ارزن و چغندر و هویج و ینبه میکارند. از همند راهی مستقیم به بیرجند می‌رود و راه دیگری به دیهوک می‌رسد ولی راه اصلی همان امتداد راه سرچاه به خوسف است.

خوسف

منزل آخر این راه در حد قهستان خوسف است که تا بیرجند ۳۰ کیلومتر فاصله دارد و محل برخورد چند راه است. خوسف از آبادیهای قدیمی قهستان و شهرت آن در پیش‌بیش از بیرجند بوده است و در سده چهارم هجری از نویسندگان جغرافی هیچیک بیرجند را نام نمی‌برند ولی خوسف معروف بوده است و مقدسی در باره آن گوید بسوی بیابان است و قلعه‌ای دارد ولی فاقد مسجد است آب آن از چشمه و باغستان آن اندک است. حمداله مستوفی درباره خوسف گوید «شهری کوچک با چند موضع است. آب آن از رودخانه باشد». جغرافی‌نویسان قرن چهارم خوسف را خوست ضبط می‌کرده‌اند که معنی آن بدرستی معلوم نیست و چه بسا ریشه آن از خوردن و خسییدن و غیره باشد. حافظ ابرو در کتاب جغرافیای خود آنرا بصورت حاضر یعنی خوسف ضبط کرده و گوید: «بیست قریه و صد مزرعه از توابع خوسف است. بر کنار بیابان است و بر آن طرف بیابان حدود کرمان است و خبیص نواحی آنست و آن بیابان را بیابان لوط خوانند و در تابستان از آن موضع نمیتوان گذشت. چهل فرسنگ در آن راه آب ندارد».

اولین بار است که بطور صریح نام بیابان لوت را در نوشته‌ای می‌بینیم، در کتاب تاریخ سلاجقه محمد بن ابراهیم هم نام بیابان لوط آمده و معلوم نیست که گفته او نقل از افضل کرمانی نباشد.

بنابر شرح حافظ ابرو، خوسف منطقه‌ای بزرگ‌تر از بیرجند بوده زیرا برای

بیرجند سه قریه وسی و پنج مزرعه صورت داده است و لابد تمام آبادیهای حاشیه شمالی لوت از سرچاه تا بصیران باید در آنزمان جزء خوسف بوده باشند.

وضع فعلی خوسف چنین است: درکنار رود بزرگی بنام شاهرود یا رود خوسف جائیکه مسیل، دره‌ای پهن و بستری گود دارد این قریه واقع است. از آب رود بهره‌ای بدان نمیرسد و جز در مواقع سیلابی بستررود خشک است ولی با کاوش بستر آب فراوانی بدست می‌آید یعنی بالاروبی مسیل آب جاری میشود و بهمین سبب چندین آبادی در پائین و بالای خوسف از نعمت آب برخوردار میباشند. آبادیهای فدشک و جومیان و باغان چنین وضعی دارند و یکی دو قنات هم در روستا هست ولی بهره برداری از آب بستر هم حدی دارد و آزاد نیست و هر آبادی در حدود نهری که آب به اراضی آن سوار میشود میتواند بستررا کاوش نماید. برای یافتن آب کافی هر روز ۶۰ نفر کارگر که همان کشاورزان باشند به تنقیه مجرا میپردازند و مالکین میتوانند با گرفتن کارگر سهمی شوند ولی این فعالیت از اوائل بهار تا اواخر پائیز است و از پائیز بعد نیازی به آب نیست.

آثار تاریخی چشم‌گیری در خوسف نیست. يك قلعه مخروبه جدید دارد و يك قلعه قدیمی دیگر هم بوده که آنرا خراب نموده و بجای آن دبیرستان ساخته‌اند. در دست چپرود خوسف آثار يك قبرستان قدیمی متروک و خرابه‌های نامشخص وجود دارد. گویند خوسف قدیمی در آن محل بوده است. تنها محل دیدنی در خوسف مقبره ابن حسام شاعر قرن نهم هجری است که در کنار آبادی و روی بلندی واقع است. بر سر مقبره نوشته شده تولد ۸۷۲ وفات ۸۷۴ پسر شاعر میرعماد در اماری (انباری) فوت کرده. مقبره اصلی در سال ۹۲۰ ساخته شده و خراب گشته و در سال ۱۲۹۲ مقبره فعلی پایه‌گذاری شده و در سال ۱۳۴۶ تعمیرات اساسی نموده‌اند. مقبره سال ۹۲۰ بسعی کسی بنام مقصود بك بنا گشته است. خوسف دو قنات دارد که آب آنها کم است ولی هرچه باشد دوهزار نفر در خوسف از کشاورزی معاش دارند. محصول عمده گندم و پنبه است. ارزن و شلغم و بادمجان و هویج هم کاشته میشود. میوه زیاد نیست ولی انار و انجیر و توت آنجا معروف است. گله‌داری هم کمکی به زندگی اهالی است. ۳ تا ۴ هزار گوسفند و بز و تعدادی گاو نر برای کار در مزرعه و الاغ برای باربری مجموع دامهای ده است. قالی بافی رایج نیست و از ده دستگاه زیاده نمیشود و قالی خوسف مرغوب نیست و هنوز هم پارچه کرباس و آستری و جوال در محل بافته میشوند. خوسف موقع جغرافیائی مناسبی در گذر چند راه دارد. راه اصلی کتونی از خوسف تا بیرجند شوسه است و گذشته از راه سرچاه يك راه دیگر از طریق

مختاران خوسف را به حاشیه شمالی لوت متصل میکند. پیوستگی بیرجند وقائنات بانایبند و کرمان از طریق خوسف است و راهی از خوسف به خور و دیهوک و طبس میرود و از دیهوک میتوان از شاهراه خراسان به کرمان رفت. پیش از رونق یافتن بیرجند زمانی قائن مرکز قهستان بوده و ارتباط کرمان با قائن از طریق خور و خوسف انجام میشده است.

بررسی‌های باستان‌شناسی هنوز در خوسف انجام نشده ولی نشانی‌هایی حاکی از اعتبار این ناحیه در دوره اشکانیان بدست است. در مشرق خوسف کوهستانی بنام ریچ یا رج است که در جلوی آن تپه‌ای نوک‌تیز بنام بارنده (۱) چشمه آب شیرین دارد. در روی تیغه ریچ محلی هموار است که در آنجا خرابه‌ای بسیار قدیمی بنام قلعه رستم است. حصار قلعه از سنگ و آجر پخته درشت و در جلوی حصار محل استخری جهت جمع‌آوری آب و در کنار قلعه چند خانه سنگی مخروبه است. قلعه رستم راهی مار پیچ از دامنه کوه داشته و راه به نحوی بنا گشته که سواره بتوان از آن بالا رفت. این قلعه نظیر قلعه سنگی شاه دزد در نزدیکی نه است. در سه کیلومتری این قلعه در دامنه کوه دو نقش کنده به سنگ است که یکی جدال مردم را با شیر و دیگری نیم‌رخ شخصی را نشان می‌دهد. در زیر هر دو نقش کتیبه پهلوی اشکانی است. در دو محل دیگر در نزدیکی خوسف میتوان آثار پیش از اسلام را جستجو کرد اولی خرابه‌ای بنام **تقال** است و دومی محلی بنام کلات داغی می‌باشد.

آبادی فدشک در ۶ کیلومتری خوسف سرراه نایبند و خور باید از جاهای قدیمی بنام باشد. در طول رود خوسف تا ۳۰ کیلومتری خرابه‌های فراوانی بشکل حوض و سد و نهر حاکی از قدمت زندگی در این منطقه می‌باشند و از شیوه‌های بسیار جالب که نوعی زراعت خشک است توسط بندسار انجام میشود. بندسار عبارت از بست و بند جلوی هرز آبهای زمستان برای خیس کردن و انبار کردن آب در زمین است که با رطوبت کافی میتواند در تابستان در چنین زمینی صیفی کاشت. در آبادیهای سرچاه همین شیوه برای شیرین کردن کویرها بکار میرود که هرز آب و آب بی‌مصرف زمستان را به کویرها هدایت می‌نمایند و کویرها را با پشته و کرت و بند طبق شیب زمین محدود کرده و آب را از مجرائی وارد کرت نموده و از سوی دیگر خارج میکنند بطوریکه کرت مملو از آب باشد. بعد از یک فصل شست و شو بدین صورت نمک زمین شسته شده و روی آن کشاورزی صورت پذیر است.

راه نای‌بند به نه

شمالی‌ترین راه لوت شمالی از غرب به شرق از نای‌بند بسوی نیه است، گرچه در نوشته‌های تاریخی نامی از آن نیست ولی این راه وسیله ارتباطی نواحی مسکونی حاشیه شمالی لوت بوده است. راه نای‌بند روبه شمال به حوض خلیفه است که آب‌انبار سر راه بوده و سپس از مسیل شمتوك و خار گذشته و کوه گرماب را در پیش دارد و از رود جنگل نخو میگذرد. از گل چاه و گذاری بنام گذار خبیص عبور مینماید که این گذار در دامنه‌های جنوبی کوه گرماب است و در سرگذار آب گوارائی در برکه‌ای میتوان یافت. چشمه گرماب یکی از محل‌های معروف دنیای قدیم بوده و در آنجا چند راه یکدیگر را قطع کرده و اهم آنها راه بزرگ دیگری در لوت شمالی از طریق سه چونگی میباشد که به خوسف و بیرجند میرود. راه سرچاه از دامنه‌های جنوبی گرماب گذشته و به چشمه نمیرسد. بعد از گرماب به چشمه و کوه سه‌سید (۱) رفته که در آنجا کوه‌میخ انبار و کوه‌شاه نمایان است و از دامنه‌های غربی کوه شاه گذشته که سرچاه در پائین دامنه است. بعد از فیض‌آباد به سمت جنوب شرقی دوآبادی کوچک دیگر محمدآباد و صمدآباد در جلو است. این‌راه در زمان حاضر بواسطه استخراج سنگ مس در معدن قلعه زری رونقی گرفته و دست کاری شده و ماشینها هرروز ارتباط بین معدن و خوسف را از طریق سرچاه برقرار میدارند. دشت پوشیده از ریگ بسمت جنوب شرقی ادامه دارد و راه از مسیل ردگن است و در آنجا حوض دو دهنه واقع است که از آب باران وسیل پر میشود. مسیل ردگن درختان گزانبوه دارد که دو نوع سرخ‌گز و سبزگز در کنار هم دیده می‌شوند. سپس به محلی بنام **چاه کورا میرسد** و در اطراف چاه کورا پیوسته چند رمه وجود دارد و در این اواخر تعداد چاههارا زیاد کرده و در آنجا زراعت کوچکی روبراه شده است قدری دورتر از چاه کورا آبادی کوچکی بنام **کلاته‌شور** است. چاه کورا سرراه انشعابی بطرف بصیران است. راه بصیران و قلعه‌زری از دو آبادی کوچک **شرفه** و **کلاته کهرسوز** میگذرد و با انحرافی به چند محل دیگر و از طریق ده نوبه میقان میرود.

قلعه زری

بصیران روستای کوچکی با يك قلعه خرابه و دورشته قنات و در حدود ۱۰۰ خانوار جمعیت است. در جنوب بصیران بفاصله ۱۵ کیلومتر در بین ارتفاعات آتش فشانی جایی بنام **قلعه زری** است که در آنجا کانهای مس وجود دارد و استخراج میشود.

قلعه زری که در پیش قلعه کبری نام داشته در آثار نویسندگان قدیم نامی از آن نیست. حمداله مستوفی در نزهت القلوب در ذکر ولایت قهستان قلعه دره را نام میبرد که گوید حصاری محکم است و برو چشمه آب جاری و بالای آن قلعه ایست. توصیف مستوفی با وضع موجود مطابقت دارد. محل قلعه زری در ابتدای دره و در بالای تپه ای از سنگهای آذرین است. در پای تپه دره ایست که مسیل قلعه زری از راه آن به انبار میرسد و در بین راه آبادی کوچکی بنام **گودگان** است. پائین قلعه آثار چشمه مغروبه و نهراب هست و درختان گز انبوهی آنجا را پوشانده ولی دو خانواده که در خانه گلی و دور از قلعه زندگی میکنند در کنار چاهی بنام چاه قلعه زری جای دارند زراعتی در آنجا نیست. این دو خانواده در معدن قلعه - زری کار میکنند و چند سربز و شتر دارند.

در پای قلعه چند چاله و دیوار و حفره سنگ چین است که پیداست در سابق در آنجا مس آب میکرده اند. ریزه های سنگ مس در کنار چاله ها هنوز هست و ظاهر کوره ها چندان قدیمی نیست. خانیکوف که در سفر خود در لوت شمالی در راه بین میقان و انبار به بصیران رفته و از بصیران به قلعه زری آمده و از طریق گودگان به انبار رفته است در باره معادن قلعه زری گوید: جغرافی نویسان از این معادن چیزی نگفته اند ولی در مدتی متمادی اهالی محل مشغول کار بوده و سالیانه در حدود سه تن مس استخراج مینمودند و در بیرجند و سایر نقاط بفروش می رسانده اند. کارگران معدن بعد از حصاد گندم بهره برداری میکرده اند و بعد از اینکه امیر قائلن تصمیم میگيرد سالیانه شصت پوند مالیات از این بابت دریافت نماید بیشتر معدنچیان محل مزبور را ترك گفته و به معدن مس سبزوار کوچ میکنند (۱). سرپرسی سایکس در سفر خود از بیرجند به سیستان از قلعه زری دیدن کرده و مینویسد: در دامنه این قلعه معدودی عمه بسبك و اسلوب قدیم مشغول استخراج معادن مس میباشند. یکی از چاههای مس در حدود پنجاه پاعمق و بیست پا وسعت دهنه آن بود و من سهولت یکی دو قطعه مس را نمونه برداشتم (۲).

نگارنده در دیدار خود از قلعه آثاری از چاههای مذکور نیافت و قلعه سنگی بالای تپه را چیزی جالب ندید. ازدور قلعه سنگی که با پاره سنگهای درشت و گل بنا شده است هیکلی عظیم دارد ولی داخل آن فضائی محقرو بیظرافت است. لاشه سنگهای پورفیروئید تپه را روی هم انباشته و دیوارها را بالا برده اند. داخل قلعه حیاطی کوچک دارد و در چهار بدنه قلعه ۴ برج و در ضلع شمالی راه ورود است. چند اتاق آن کوچک و با سقف ضربی از هم پاشیده شده و وسعت داخل حیاط ۲۰×۲۰ متر و دیوارها بعضی یکمتر و نیم تا دو متر است. این بنای محقر زیاد قدیمی نیست و چند اتاقی بیش نداشته و جایگه کارگران معادن بوده است و برخلاف گفته سایکس که آنرا نظیر قلعه نه وقائن دیده راقم این سطور جز لاشه سنگها هیچ شباهتی بین دو بنا نیافتیم. در مقابل مدخل قلعه آثار خرابه های سنگی دیگری است که طرح آنها روشن نیست شاید بنای اصلی قلعه یعنی آنچه حمداله مستوفی توصیف نموده مربوط به بنای مغروبه بیرونی باشد و در زمانی نزدیک بما که بدرستی نتوان معلوم کرد از مصالح خرابه های قدیم بنای موجود ساخته شده باشد.

معادن اصلی قلعه زری چهار کیلومتر دورتر و شرکت سهامی معادن لوت در آنجا با استخراج سنگ مس مشغول است. هنوز کارهای مقدماتی تمام نشده و بهره برداری آغاز نگشته است. رگه های مس در طول یک کیلومتر دیده می شوند که در بعضی جاها روی زمین آمده و در سابق در آن کار کرده اند. آثاری از وسائل کار کارگران قدیم در زیر گلها و در چاله ها یافت میشود و در بعضی جاها حتی با حفر چاههایی به عمق ۷۰ متر به رگه مس دار رسیده اند.

در زمان حاضر در آنجا در حدود ۸۰ خانوار زندگی دارند و در چاهها هر نوبت ۲۰ نفر کار میکنند و روزانه ۱۵ تن مس بدست می آید که با آن سنگ آهن هم همراه است. سطح آب زیرزمینی در ۴۰ متری است ولی آب بسی شور درخور شرب نیست. برای کارگران خانه هایی ساخته شده و آب مشروب محل بوسیله تلمبه از چاه شور که در جنوب شرقی است در تانکرهایی ریخته شده و هر روز بمعدن میاورند. خواربار و مواد غذایی از خوسف و بیرجند میرسد. در اطراف معدن هیچ آبادی نیست ولی یک راه فرعی از طریق چاه شور و چاه بیشه و دره بیشه به ده سلم میرسد و تا آنجا ۷۵ کیلو متر است.

میقان

از راه بصیران و یا راه اصلی سرچاه به میقان باید رفت. میقان هم مانند سرچاه یک محل قدیمی دیگر در این راه است. معنی کلمه نامعلوم و شاید دراصل میگان و

یا میران و میژان بوده است. خانیکوف و سایکس و سون‌هدین و بسیاری از سیاحان دیگر آنرا دیده‌اند. هدین که راه اصلی نای‌بند به نه را در پیش داشته توصیف جالبی از میقان نموده است. میقان محل تلاقی چند راه بسوی ده‌سلم و نه و خراسان شمالی است و قریه آبادی با قنات است که مظهر قنات سه کیلومتر دورتر از ده و مادرچاه آن در دامنه **کوه شوشو** است. در میقان نخستین آسی باد نزدیکی سیستان را می‌رساند چون در قهستان آسی‌باد نیست. در پیش تعداد بیشتری در آنجا وجود داشته که امروز مخروبه می‌باشند. بنای آسی‌باد با ملاحظه جهت بادهای شمال‌غربی انجام گرفته ولی مانند لوت شرقی و سیستان دیگر کسی باین وسیله برای آرد کردن گندم توجهی ندارد. در نزدیکی آسی‌بادهای خرابه نامشخص و یک قلعه قدیمی است.

راه نه بعد از میقان از دره عریض و خشک نخل‌است و از حوض علی‌شاه گذشته به‌نه می‌رسد.

۲ - راه خبیص به خراسان از طریق گرماب

راه ارتباطی تاریخی خبیص به خراسان بشرح مذکور بود ولی در زمان حاضر یک راه‌ماشین‌رو بین خبیص و خوسف برقرار است که در روی نقشه‌ها مرقوم نیست. از این راه هرروز یکی دو ماشین از خبیص به خوسف و بیرجند می‌روند و مسافران خراسان هم از ماشین‌های بساری استفاده مینمایند. در روی نقشه بین شهداد و راور، راهی خط‌چین بطول ۱۴۰ کیلومتر است که از دهنه شیرین‌رود می‌گذرد و در این دهنه راهی آنرا بریده که از طرفی به حور و چترود و کرمان می‌رود و از سوئی از دهنه شیرین‌رود مستقیم رو به شمال شرقی رفته از گرماب و لعل‌نو گذشته به خوسف و بیرجند می‌رسد.

راه ماشین‌رو کنونی در هر بخشی از تکه راه مناسبی استفاده کرده و از خبیص در طول جاده راور رو به شمال می‌رود و سپس در یکی از شاخه‌های شیرین‌رود افتاده و از کفه‌ها و کلوت‌های رود شور گذشته در گذار رودشور به راه قدیمی می‌رسد و تا گذار باروت مسیر آن‌راه را در پیش دارد. بعد از گذار باروت مستقیم رو به شمال رفته و به راه گرماب می‌افتد. در روی نقشه چند اسم در اطراف این‌راه دیده می‌شود که در غرب آن **مرغاب‌کوه** و در طول آن **سه‌چونگی** و **هفت‌گود** و **رودگل علی** و **گرماب و نعل‌نو** است.

انحراف این راه از شیرین رود به کدار باروت برای احتراز از بریدگیهای شیرین رود و رودشور است ولی راه کاروانرو ناشناخته‌ای از این مسیر خبیص را به خوسف پیوند میداده است و در حقیقت این راه خبیص به خوسف نیست بلکه راه بیابانی لوت بین کرمان و خراسان است که زیاد مشهور نبوده چون خبیص راه جدائی بسوی خراسان داشته است. در زمان حاضر ارتباط بین کرمان و خراسان از این مسیر متروک شده است و ماشینهای شهداد به بیرجند در آن رفت و آمد دارند لاجرم آنرا راه خبیص به خراسان از طریق گرماب گوئیم .

بخش اول این راه که جاده راوراست در شرحی جدا خواهیم دید. از يك شاخه شیرین رود که در جنوب غربی رود شور واقع است رو به مشرق رفته و وارد کفه‌ها و کلوتهای رودشور میشود . این کفه‌ها زمانی مخروط افکنه شاخه‌های شیرین رود و رود شور بوده‌اند . تپه‌های کوچک کلوته بطور پراکنده در کفه‌ها دیده میشوند و این ناحیه کاملترین اشکال کویری را دربر دارد . زمین در فصل سرد گل وارفته و شولاتی است که اگر ماشین در گل فرو شود خلاصی از آن بسیار دشوار و مستلزم صرف وقت زیاد است زیرا در اینجا هیچ گیاهی وجود ندارد که با پوششی روی گل چرخهای ماشین را بتوان نجات داد .

آخرین بوته‌های پژمرده گیاه چندین کیلومتر پیش از دو راهی بجا مانده و از ۴۰ کیلومتری شهداد حتی در دشت هم گیاهی وجود ندارد چه رسد به کویرها و کلوتهای رود شور .

پس از عبور از چاله کویری در دامنه تپه‌ای مشرف به رود شور رو به شرق میرویم . دامنه این تپه یکی از بهترین مناظر خرابه‌های شهر لوت را در بر دارد و پس از عبور از دامنه، به گدار رودشور میرسیم . مرحله بعدی سفر تا گدار باروت همان راه سابق الذکر است . بعد از گدار باروت راه طبسین را رها کرده و برابر شمال جلومیریم .

دشت مرغاب کوه

در برابر دشت پختو در شرق دشت غربی را با اسم مرغاب کوه نامگذاری مینمائیم . دشت غربی هموارتر و بی عارضه‌تر و لوت‌تر از دشت شرقی است . راه ما بنام راه آبگرم است که از دشت هموار و یکنواختی میگردد . دشت را ابرفتهای درشت آتش فشانی از گوارتوزیولیت پوشانیده و در زیر آن زمین قشر سختی از نمک و گچ دارد .

دشت مرغاب کوه زمینهای کویری زیاد دارد ولی کویرها بیشتر خشک و مرده

شده‌اند و در روی کویر حفره و سوراخ زیاد است و راه پیمائی مشکل و شگفت‌اینکه دشت مرغاب کوه مسیل کم دارد و حد منطقه بی گیاه رو به شمال بالا می‌رود. بر-خلاف دشت پختوکه مسیل‌های فراوانی از کوه‌های شمال شرقی آن سرچشمه داشته و رو به چاله کوچار پائین می‌رفتند، در این سمت چند مسیل کوتاه از مرغاب کوه رو به جنوب آمده و چند شاخه از آنها به جنگلی در جنوب مرغاب کوه ختم می‌کردند. مسیل‌های دیگر در مجرای ثابتی افتاده و این مجرا در جهت شمال شرقی به جنوب غربی تمام آب‌های مرغاب کوه را جمع کرده و در حاشیه فلات‌های بازالتی این مسیل تا جبهه گندم بریان ادامه دارد ولی بعد از ارتفاعات مرغاب کوه چون بلندیهایی دنباله آن از بازالتهای خشک است هیچ مسیلی از این سمت بطرف دشت جریان ندارد و در طول راه هیچ مسیل و یا دره و یا عارضه قابل ذکری نیست. در دست چپ‌جاده مقابل مرغاب کوه تپه گرد کوچک نشانی راه است که از پای آن بطرف مرغاب-کوه میتوان رفت و در دشت پای مرغاب کوه آثاری از سنگ‌چین علامت يك راه قدیمی هنوز بجاست که این راه در کنار مسیل خشک رو به شمال می‌رود و این همان راهی است که در جهت جنوب شرقی به شمال غربی دشت لوت را طی کرده و بر راه مستقیم بین سرچاه به نای‌بند وصل میشود.

منظره دشت مرغاب کوه عاری از هر عارضه بسیار غم‌انگیز است. در کنار راه در هر چند کیلومتر لاشه پوسیده حیوانی دیده میشود و در بعضی جاها قبر مسافری از خطرات و حوادث راه حکایت دارد و قبرسازی در کنار راه سرگرمی ماشین‌داران در مانده گشته است که يك یا چند قبر پهلوی هم ساخته و شاید در اذهان آنها این عمل باعث رفع نحوس و بلای راه گردد که خود قبر خویش ساخته‌اند تا این مهم به کس دیگری محول نشود.

بسمت شمال هیچ عارضه محسوسی به چشم نمی‌رسد. يك تپه نوک‌دار از سنگ‌های آذرین همان سه‌چونگی مضبوط در روی نقشه است. در جنوب شرقی از دور دو چونگ کوه بادریز نمایان است و در سمت مشرق کوه پختو و دورتر کوه عبدالمی را میتوان دید. بیابان مرغاب کوه هم بدون گیاه است ولی در ۳۰ کیلومتری غرب راه در مسیل بزرگ مرغاب کوه بوته رمسی پیدا شده و از آنجا تا ارتفاعات مرغاب کوه گیاه در همه جا فراوان است.

مرغاب کوه از زمینهای رسوبی دوران دوم با آهک‌های تریاس است که طبقات به‌سختی چین خورده و روبه غرب و جنوب غربی میل دارند. جبهه شرقی کوه شکسته و شکاف‌های این جبهه حاکی از شدت جریان آب در فصول بارانی در مسیلهاست. مخروط افکنه کوچکی در جبهه شرقی است که مسیلهها مخروط را

شکافته و دره‌های عمیق (۸ متر) ساخته‌اند. مسیلهای فراوان مرغاب کوه‌ستاره‌ای شکل در چاله‌ای متمرکز گشته و روبه جنوب جهت دارند. در مشرق این چاله دشت کویری وسیعی است که کویر خشکیده و مرده و سنگلاخی با آبرفتهای آذرین است. بطوریکه گفتیم دره‌های اطراف مرغاب کوه گیاه فراوان دارند و انتهای این مسیلهها در جنوب مرغاب کوه دق‌رسی و ماسه‌ای بنام **جنگل** است. گیاهان رمسی واشنوواسکتبیل و حتی یک درخت بزرگ گز چاله جنگل را پوشانده‌اند.

در مغرب چاله جنگل تپه‌هایی با دوپادگانه پوشیده از بازالت است. سطح پادگانه اولی در ۴۰ متری و دومی در ۶۰ متری بدنه شرقی یک خط گسل شمالی جنوبی را در بردارند. بلندی‌های شکسته مشرف بچاله‌ای دراز در شمال ناحیه آتش فشانی است که چاله فرونشسته و از مواد رسی و ماسه‌ای سفیدرنگ پر شده ولی پائین افتادن زمین یکنواخت نبوده در شمال زمین فرونشسته و در جنوب در اطراف مخروطهای آتش‌فشانی بالا آمده است. دو مخروط آتش‌فشانی بسیار جوان باعث فوران بازالت گشته که بازالتها تا دره رودشور بسمت جنوب راه یافته و دشت گندم بریان را پوشانده‌اند. مخروط شمالی را **کوه محمودی** و مخروط جنوبی را **کوه کردوانی** بنام دو هم سفر ما در این بیابان اسم گذاری کردیم. در اطراف مخروطها ماسه‌های حاصل از فرسایش زمین به حرکت افتاده و چند تپه کوچک برخان‌طلائی رنگ‌بین سنگلاخهای سیاه بازالت ساخته‌اند. مخروط کردوانی دوقلو است و در جنوب آن چاله است و بعد از چاله‌رشته رسوبی **کوه کلوت** با طبقاتی مایل بسمت جنوب نمایان می‌باشد. کوه کلوت با وجود قشری از بازالت بلندتر از دهانه‌های آتش‌فشانی است و این وضع حاکی از حرکات بسیار تازه زمین بعد از جریان بازالت است (۱).

هفت گود

محلی که در روی نقشه بنام هفت گود ضبط است آخر دشت کویری و یکنواخت مرغاب کوه است. در هیچ‌جای دشت لوت منظره زمین باین صورت یکنواخت و خالی از عارضه نیست. در دست‌چپ راه، مرغاب کوه ۲۵ کیلومتر تا راه دوری دارد و در افق دور جلوی ما تپه‌ها و میخ‌هایی دیده می‌شوند که از نزدیک چیزی جز برجستگی چند متری نیستند. در طول کیلومترها راه مناظر مهموم و مهموم ادامه دارد و تنها دلخوشی شخص وجود اثرات چرخ ماشین روی

۱ - برای آگاهی از زمین‌شناسی منطقه به گزارش آقای کنراد به آکادمی علوم پاریس رجوع شود. نام کوه کلوت را آقای کنراد برای این برجستگی انتخاب نموده است.

جاده است که پیداست کسانی از این محل عبور می‌کنند و امید اینکه ماشینی در این راه دیده شود. اولین عارضه زمین‌چاله‌ها و بلندیهای پشت‌هم است که بدانها **هفت‌گود** گویند. در واقع شماره چاله‌ها از هفت متجاوز است. چاله‌ها و بلندیها موجهائی در زمین های آذرین میباشند ولی لایه روئین همان کویر خشکیده گچی است که روی آنها آبرفتهای ریز و قرمز آذرین مانند اسفالتی پوشانده است و در کف چاله‌ها کویر ودق سفید جای گرفته‌اند.

در انتهای چاله‌های هفت گود چند مسیل کوچک جهتی بسوی شمال غربی دارند و اولین گیاه را می‌بینیم که رمسی است. ریشه مسیلهای از بلندیهای در شمال شرقی به رنگ سرخ است که کوه معروف آن **کوه سرخ** میباشد. بتدریج گیاه فراوان میشود و مسیل عمده این محل بنام **گل‌علی** است و در مسیلهای گیاه انبوه و این محل را جنگل گویند و همه آنها بسوی رودخار میروند.

راه از ارتفاعات آتشفشانی مغرب کوه سرخ میگذرد و بعد از بلندی دوشاخه میشود. راهی به سمت چشمه گرماب است و در آنجا چند شاخه شده که یکی از راهها همان مسیر شنند علیرضاخان و راه نایبند به سرچاه است و راه دومی از چشمه گرماب گذشته و به راه نایبند به خوسف میرسد و به قرار معلوم چون راه بنام آب گرم مشهور است باید از آن طریق به خوسف رفت. ولی امروز راه ماشین‌رو به آب گرم نمی‌رسد و در چند کیلومتری جنوب آن به سمت مشرق پیچیده و از منطقه آتشفشانی زیبائی گذشته از **تل‌خشت** در طول دره‌ای **بنه دشت نعل‌نو** وارد گشته و در آنجا به راه نایبند به خوسف وصل میشود.

تل‌خشت اولین آبادی محقری با چند خانوار جمعیت است که بعد از خبیص بدان می‌رسیم. اهالی محل آنها تل‌خشت بدون ت گویند و در ده سیف هم این راه بنام تل‌خشت معروفست، البته راه اصلی همان راه آب گرم است و **نعل‌نو** آبادی کوچک دیگری در پای کوهستان است ولی سرراه نیست و از دور دیده می‌شود. راه بسوی شمال شرقی از دامنه‌ها گذشته و به رود خوسف یا شاه‌رود میرسد. رود خوسف بر حسب محل نامهای خاص دارد. از بیرجند تا خوسف رود شاه‌رود و بعد از خوسف رود خوسف و سپس رود **نخل‌او** که از خود می‌آید. در شمال کوه گرماب در چاله وسیعی بنام جنگل نخل او وارد آن شده و با پیچی به سمت جنوب می‌رود. این همان رود شور معروفست که قبل از گذار باروت از آن گذشتیم. اولین آبادیهای منطقه خوسف دو محل بنامهای بیشه بالا و بیشه پائین است و در دست چپ جاده **کلاته سرخ** سرراه است. آبادی **فدشک** که تا خوسف ۶ کیلومتر فاصله دارد در آخر راه واقع است.

دو راه اصلی ارتباطی بین کرمان و خراسان از طریق لوت شمالی بشرح

مذکور بود. راه تاریخی همان راه طبسین است و راه آب گرم معلوم نیست از چه زمانی رایج شده باشد. عوارض این راه کمتر و پاره‌ای از آن راه انشعابی **دلارام** است که بجای عبور از کفه‌های انبار از دشت گرماب میگذرد. بظاهر این راه مالرو برای ارتباط با جنوب غربی خراسان و ایالت تون و طبس بوده که از طریق خور به دیهوک و از آنجا به تون و طبس منتهی می‌شده است.

بیابان های شمالی دشت لوت گرچه در روی نقشه‌ها نام لوت دارند ولی لوت واقعی نیستند. بیابان شمال غربی لوت طبس و یا لوت بهاباد و یا بیابان شورنام گرفته و بیابان شمالی را می‌توان لوت تون و یا بیابان دیهوک نامید. دشت لوت در منطقه نایبند به هردو بیابان متصل است. نایبند بشرحی که خواهیم دید توسط يك شاهراه بزرگ و چند راه فرعی به کرمان و خبیص و بم و نرماشیر از زمانی قدیم مربوط بوده و بین نایبند و ناحیه سرچاه و خوسف و بیرجند چند راه فرعی برقرار است که اولی آنها راه نایبند به خوسف است .

۳ - راه نایبند به خوسف

در روی نقشه چندراه خط چین بین نایبند و خور و خوسف و فیض آباد رسم شده که این راهها به شبکه‌های دیگری از راههای قهستان مربوط میشوند. راه نایبند به خوسف تا **قلعه زرگر** و **نمک‌سار** از طریق شند علی‌رضا خان راه سرچاه است و سپس دو شاخه میشود. شاخه جنوبی از گرماب و نعل نو میگذرد و شاخه شمالی از انجیره درپای کوه گرماب. هر دو راه در دره خوسف بهم رسیده و از آنجا بعد مسیر سابق الذکر راه آب گرم به خوسف است. مسیر جنوبی ناهموار است و در طول آن از تپه و ماهور و کمر باید گذشت و مسیر شمالی بیابانی و صاف و قابل عبور برای ماشین است. در زمان حاضر بواسطه وجود معدن سه چونگی راه ماشین‌رو در شمال راه شندعلیرضاخان از فاصله ۵۰ کیلومتری شمال نایبند است که از شاهراه نایبند به دیهوک جدا میشود .

جغرافی نویسان سده چهارم در وصف راههای این گوشه از خراسان باختصار پرداخته و شرح زیادی ندارند. ابن‌حوقل در توصیف راه راور به نایبند امتداد این راه را تا خور و خوسف و کری (طبس) باین شرح آورده است. گوید: از نایبند به دو فرسخی محلی بنام **تروشک** است و در هردو یاسه فرسخی قبه‌ها و برکه‌های آب

است بی آنکه آدمیانی آنجا باشند و در ترشک چاهی با آب گوارا است و از آنجا تا خور یک منزل است و خور سکنه ندارد و از آنجا تا خوسف دو منزل و از آنجا تا کری سه منزل است. گفته این حوقل در خور بحث است ترشک در نسخه دیگری بترشک و در جائی چاه شک ضبط شده و اصطخری هم که شرحی نظیر این حوقل دارد آنرا بترشک ضبط کرده و بجای خوسف نام خوست را آورده.

ولی باید توجه داشت که این راه مسیر ارتباط بین نایبند و خور و خوسف و کزیت نیست زیرا این سه محل در جهات مختلف قرار دارند. از نایبند تا خوریک منزل سنگین است ولی از خور تا خوسف دو منزل نیست و ه فرسخ است و از نایبند تا خوسف سه منزل و سه منزل راه از نایبند به کزیت است و نه از خوسف به کزیت که شش منزل میشود.

در اطراف نایبند محلی بنام ترشک نیست خاصه که این حوقل گوید فاصله آن تا نایبند دو فرسخ است ولی در شش فرسخی نایبند محلی بنام دهنه دوشک است و حوض خرابه ای دارد. آیا دوشک همان ترشک این حوقل است؟ بظاهر باید درست باشد زیرا از دوشک از طریق گل سیاه تاغ به خور میروند و از آنجا یک منزل میشود. این راه قدیمی سوای راه پیموده توسط کلنل استوارت است که از خور مسیری جنوبی تر را پیش گرفته و از راه چاه بالا بند به شندعلیرضا خان رسیده است. راه اصلی بین نایبند و خور همان مسیر تاریخی دوشک است ولی استوارت گرفتار بلد نادان شده و در راه بالا بند افتاده است.

راه کنونی ماشین رو بین نایبند و خوسف چنین است. از نایبند در طول راه شوسه دیهوک ۵۵ کیلومتر روبه شمال میرویم. این بیابان بنام **حوض خلیفه** مشهور است که حوض مغروبه و بی آب است ولی جای چالی دارد که آب در آن جمع شده و بنام چاله حوض خلیفه معروف است. از مسیل حنار میگذریم که آب کمی دارد، این مسیل کلیه آبهای منطقه شمالی نایبند از کوه اسفندیار و پروده تا دامنه های کوه نایبند را جمع کرده و در جنوب شرقی نایبند بچاله ای میرسد که بدان دقال گویند. چاله دقال محل تمرکز کلیه آبهای منطقه خوسف و کرماپ و سرچاه است و رود جنگل نخو که شرح آن گذشت بهمین چاله میرود. چاله دقال با دو چاله کویری دیگر پیوسته است که کویرهای جنگل عراقی و کویرهای گل تاغ باشند. آبگیری رود شور از این کفه ها و مسیلهاست ولی آب اصلی رود شور از میان رود راور است.

معدن سرب سه چونگی

مسیر ما راه تاریخی قدیمی نیست ولی بواسطه کمی عوارض طبیعی سهل العبور است. بیابان شرقی مسیل حنار دشتی موج دار با تپه های آذرین است که گیاه

فراوان دارد و در بعضی مسیلها تاغ و اسکنبیل و قیچ منظره‌ای جنگلی دارند. در جنوب شرقی تپه‌ای بشکل سه‌پایه است که سه‌چونگی نام دارد و در شمال تپه‌معدن سرب سه‌چونگی است. رگه‌های سرب سه‌چونگی در سنگهای آذرین ائوسن است و در چاههایی که در رگه‌ها حفر شده نشانی و آثار یک بهره‌برداری بسیار قدیمی بدست آمده که معلوم است رگه‌های بالای سطح آب را کاویده‌اند و آبهای زیرزمینی مانع ادامه کار رگشته‌است: شگفت اینکه در هیچیک از آثار جغرافی‌نویسان اشاره‌ای به منابع زیرزمینی لوت شمالی نگشته‌است ولی معاینه محل نشان میدهد که لاقبل در صدر اسلام از این منابع استفاده شده است. کوههای نایبند هم منابع فراوان دارند و در پشت کوه نایبند در زمانی قدیم سرب استخراج کرده و در بعضی شکافها تا پانصدو هزار متر جلو رفته‌اند. این معدن سرب بنام کال مشهور است و رگه‌های سرب تا ۹ فرسخ ادامه دارد ولی در زمان اخیر کسی استخراج آنها را بیاد ندارد. در کوه اسفندیارسر راه طبرس هم سرب بدست می‌آید و در پیش از نایبند مس و آهن هم استخراج کرده‌اند.

بیش از ۸ سال نیست که بهره‌برداری تازه از معدن سه چونگی آغاز گشته و مشکل استخراج سرب آب‌کشی از چاههاست. چاهها تا ۱۶۰ متر گودی در رگه‌ها کنده شده‌اند و آب شور و تلخ از ۱۳۰ متر به پائین است.

در زیر زمین نقب‌هایی به بلندی ۲ متر و عرض ۱٫۶ متر در طول رگه‌ها کنده‌اند که سنگ سرب را با واگن به زیرچاه حمل کرده و از آنجا با بالارو به زمین می‌فرستند. سنگ سرب ۴۰ تا ۵۰٪ سرب خالص دارد و سرب شوئی در محل انجام میگردد. کارگرهای معدن از خوسف و خور و جاهای دیگر می‌آیند. میزان محصول روزانه در حدود ۱۵۰ تن تصفیه شده است که از طریق سبزوار به راه آهن به قزوین رفته و از آنجا برای صادرات به بندر پهلوی می‌فرستند. در بیابان‌های اطراف سه‌چونگی در سابق معدن دیگری بوده و کوه گرماب هم سرب داشته و در خور هم چند معدن بوده و امروز متروک است. در حوض رئیس ۱۰ کیلومتری شمال غربی سه‌چونگی هم معدن سرب وجود داشته‌است ولی در هیچ جا ثبت و ضبطی در باره بهره‌برداری از این معدن ندیدم.

گرماب

راه ما از دشت شرقی معدن است. از تپه‌های آذرین گذشته و دوبریدگی از ریولیت برجسته بنام کوه کچ کلاه در دست راست ما قرار دارد و در جلو دره

وسیع و خشک و مرده رود شور است که از خوسف تا دقال در بعضی جاها آب را کدی در بستر دارد. از بستر مسیل روبرو به شرق کوه گرماب نمایان است. در جنوب کوه گرماب نمک سارو گل چاه سرراه سرچاه است و ما از دشت کوه سرخ میگذریم. در سمت چپ کوه چشمه انجیره و در سمت راست کوه تکاو (۱) و در کنار آن قلعه آتش فشانی رومو (۲) است. در پای کوه سرخ چاه علی قربان است که آب آشامیدنی معدن را از آنجا میبرند. در نزدیک آن دوسپاه چادر با کمی شتر و بز تابستان را در آنجا گذرانده و به محل گلچاه که سه خانوار جمعیت دارد میروند. مسیر از دره‌ها و تپه‌های پرکیاه است و میتوان از راه آب گرم و یا راه شمالی آن بدشت نعل نو رسید و بقیه راه را ضمن توصیف راه آب گرم دیدیم.

۴ - راه خبیص به راور

شاهراه ارتباطی کرمان با خراسان از طریق طبس و ترشیز بطرف سبزوار و نیشابور بود و یا از تون و کناباد به تربت و هرات میرفت. شاهراه بزرگ خراسان از درون دشت لوت نمیگذشت و سپاهیان و بازرگانان در طول مسیر راور به نایبند به سمت شمال میرفتند و از نایبند به طبس و یا از نایبند به دیهوک و تون به خراسان میرسیدند. راه راور به نایبند را عموم جغرافی نویسان سده چهارم هجری توصیف کرده‌اند. امتداد این راه به سمت جنوب به زرنند و چترود و بردسیر و سیرجان میرسیده است و راور در مرز خارجی کرمان و در حدود بیابان قرار دارد. پیش از آنکه گواشیر مرکز ایالت کرمان گردد یک راه دیگر سیرجان را به خبیص پیوست داده و از خبیص راههای بیابانی بطرف راور و نایبند و یا خبیص به خراسان برقرار بوده‌اند. از جغرافی نویسان سده چهارم تنها المقدسی راه خبیص به راور را ذکر کرده است.

اهمیت راور از لحاظ محل برخورد راهها بیشتر از سده چهارم هجری پس از انتقال کرسی نشین کرمان به گواشیر چشم گیر است و شگفت اینکه بیش از راه راور به زرنند و چترود و گواشیر راه راور به خبیص و گواشیر رونق داشته است. بشرحی که گذشت عمومی لشکرکشی‌ها از جهت خراسان از پایگاه خبیص برای

تسلط به کرمان استفاده میکرده اند .

با وجود اهمیت راه خبیص به راور در نوشته‌های تاریخی و جغرافیائی چیزی درباره این راه نیست و حتی راه خبیص به گواشیر هم ضبط نشده و علت امر اینکه این دوراه از راههای درونی ایالت بین‌شهرها بوده‌اند .

در زمان حاضر هیچ نوع ارتباط منظم بین خبیص و راور برقرار نیست و حتی در راور کسی راه خبیص را نمی‌شناسد و حال آنکه در هجوم حشم غزبه کرمان و آمدن ملك دنیار به راور شهر خبیص از پایگاههای اصلی آنها بود. در روی نقشه‌های موجود دو راه خط‌چین با متفرعاتی بین خبیص و راور برقرار است و راه اولی راه لوت است که بین شهداد و راور بطول ۱۴۰ کیلومتر از دهنه شیرین رود میگذرد و در ذکر راه آب‌گرم بدان اشاره شد. راه دومی که از کوهستان است از شهداد از طریق گذار خوشاب به گزک و حور و راور است که این راه از طریق دهنه غار و دهنه شیرین‌رود به راه لوت پیوند دارد. جاده شوسه فعلی بین کرمان و راور از مسیر خط‌چین نقشه نیست و درپاره‌ای جاها مسیر آن عوض شده است و راه موجود از حور نمی‌گذرد ولی از آب‌بید که روی نقشه آب‌بید سرا ضبط است رد می‌شود و حوض پنج کنار جاده نیست ولی در گذشته راه خبیص و راه گواشیر از حور بیعد یکی بوده‌اند. از کرمان يك راه کوهستانی مستقیم سوای راه چیرود از گذار خوشاب گذشته و به راه دهنه غار میرسد.

با شرح فوق معلوم است که گواشیر و سیرجان قدیم از طریق چندراه در داخل و خارج لوت با خراسان پیوند داشتند. اول راه بزرگ سیرجان به گواشیر و از آنجا به چترود و راور ونای‌بند و یا از چترود به زرنده و راور ونای‌بند. دوم سیرجان به ماهان و خبیص و از آنجا به راور ونای‌بند. سوم راه کرمان به خبیص و راور. چهارم راه کرمان به حور و شیرین‌رود بسوی خراسان (راه لوت کرمان). پنجم راه کرمان به خبیص و خراسان (راه پختو) و سایر راههای فرعی. آنچه از این راهها در این مقال مورد بحث است راههای ارتباطی اطراف دشت لوت می‌باشند.

راه خبیص به راور از طریق لوت

راه گمنام لوت به راور شاید بسیار قدیمی و مربوط به پیش از اسلام باشد زیرا با توجه به محل خبیص ساسانی در سر راه خراسان و دو قلعه روموك بالا و روموك پائین که در گذرگاه بوده‌اند بایستی شاهراه بزرگی در این سمت وجود داشته باشد. بخش اول این راه از همان مسیر ماشین‌روآب گرم بطرف خراسان است که مستقیم روبه شمال و از مسیل‌های شیرین‌رود

میگذرد و در شمال این بریدگیها بلندیهایی در حاشیه دشت لوت بشکل توده‌ای برجسته‌است که کوه **پشه‌کلوت** نام دارد و راه راور از دامنه شرقی این کوه است که راه توسط سنگ‌چین مشخص می‌باشد. کوه پشه‌کلوت برآمدگی طاق‌دیسی از زمینهای نئوژن و در جنوب آن يك توده نمک است. راه راور مستقیم‌رو به شمال تا مغروط افکنه **میان‌رود** یا رود راور است .

از تنگه کوهستان در طول میان رود بطرف راور می‌رویم. میان رود آب‌فراوان ولی شور دارد و چندین شاخه دریافت مینماید که شوری آن بیشتر از يك شاخه بنام **سوزو** (سبزآب) است که بواسطه عبور از توده نمک شمال شرقی راور شور شده و اگر این شاخه نبود آب میان‌رود شیرین و قابل شرب بود. در دره میان‌رود يك برج راهنمای گرد در روی پادگانه کنار بستر هنوز پابرجاست و یادگار زمانی است که این مسیر راه هجوم طوایف بلوچ و افغان بطرف راور بوده و برای حفظ راه ساخته‌اند. در مشرق راور راه از دره میان‌رود خارج شده و به ده شیب‌وتاج آباد در حومه راور میرسد .

راور

راور شهری کوچک است. خیابان مرکزی آن تازه احداث گشته که راه کرمان به نای‌بند از آن میگذرد، تعدادی دکان در اطراف دارد که از جمله چند گاراژ برای کامیون‌ها و اتوبوس های عازم بیرجند و مشهد و چند دکان خرازی و يك بازار کوچک و دکان‌های فرش‌فروشی است. خارج این خیابان کوچه‌های تنگ و کوچ با خانه و باغ در دو طرف منظره روستائی دارند که در باغها وجود درختان پسته و انار و سایر میوه‌ها حاکی از استعداد محل برای محصولات درختی هستند. بناهای شهر از خشت و گل است و هیچ بنای قدیمی چشم‌گیری جز چند برج دیده‌بانی که جهت حراست شهردون حصار ساخته شده‌اند وجود ندارد .

وضع زندگی مردم بدنیست و مانند سایر شهرهای بیابانی ایران مشکل زندگی روستائی کسر آب است و قناتهای مخروبه اطراف راور از رونق کشاورزی در گذشته حکایت دارند. برای کشاورزی رود آب **رقاآباد** بکار میرود ولی در گذشته در **در بند رقاآباد** بند وسدی بوده و آب بیشتری به شهر میرسیده و بعلاوه راور چند رشته قنات داشته که از جمله قنات **گشم‌نوبه** اکنون خشک است. این قنات از جانب کوه سرخ می‌آید و سایر آبادیهای اطراف راور قنات های دیگری دارند از جمله قنات تاج‌آباد و قنات علی‌آباد و قنات شمس‌آباد و قنات مندآباد و قنات

دولت آباد و قنات یوسف آباد وغیره است. بر رویهم دهروستای پیرامون راور باخود شهریک مرکز بزرگ کشاورزی نیست و آب فراوان میانرود که در دره چالی در مشرق شهر جاریست هدر میرود .

درآمد مردم از منابع کشاورزی و قالی بافی است. در سالهای اخیر بیشتر توجه مردم به ایجاد باغ پسته معطوف شده و با وجود رونق بازار پسته محصول راور مرغوب نیست. پسته محل خشک و بی طعم است و در باغهای پسته زیر درختی کشت گندم و یونجه و حتی پنبه است. خرما کم است چند درختی در شهر و تعدادی در طول دره میان رود دیده شد و سرمای زمستان به آن آسیب میرساند. انار حاصل خوبی باید باشد و انار راور در گذشته معروف بوده ولی باکم آبی و عدم توجه امروز محصول قابلی ندارد. انگور کم ولی خوبست پنبه هم که مورد توجه اهالی است از نوع بومی قوزه دار می باشد. حشم داری چندان رواج ندارد و گوسفند و بز اندکی در دهات هست ولی بواسطه کمی مرتع مقرون به صرفه نمی باشد .

در حال حاضر بیش از منابع کشاورزی درآمد مردم از قالی بافی است. راور اولین مرکز کرمان برای بافت فرش است و در منطقه راور شاید تعداد دار قالی بالغ بر هزار باشد. در گذشته بواسطه عدم توجه تاجران فرش به جنس مرغوب و خرید ارزان، فرش راور و کرمان اعتبار قدیمی خود را از دست داده و فرش کرمان گذشته از درشتی بواسطه رنگهای جوهری بسیار نامرغوب شده بود. از دوسال قبل عنایت خاصی به بافت فرشهای ریز ۸۰ و ۹۰ با رنگهای ثابت مبذول شده و کارگاهها هم که در خانه ها می باشند پاکیزه و روشن گشته اند و از دخمه های سابق خبری نیست. قالی بافی کمکی برای کشاورزان است که در خانه خود یک یا چند دار برپا کرده و اهل خانه و کارگران خارجی کمکی بدان اشتغال دارند. بر روی هم اگر منابع درآمد دیگری نباشد قالی بافی تنها کفاف زندگی را نمی کند.

در شهر راور کنونی بنای تاریخی هیچ نیست مسجد قدیمی ندارد ولی راور کهن که ابن حوقل و مقدسی توصیف نموده اند در مشرق شهر و در اطراف قلعه خرابه ای بنام قهقهه است. اصطخری و ابن حوقل و مقدسی درباره راور یک جمله گفته اند و آن اینکه راور قریه آبادی با حصار و آب جاری از حدود کرمان است. در کتب تاریخی افضل کرمانی و تاریخ سلاجقه محمد بن ابراهیم بجهت مختلف از راور یاد شده و معلوم میشود در آن زمان راور از بزرگترین شهرهای شمال گواشیر بوده است. افضل کرمانی در کتاب عقد العلی در ذکر تسخیر کرمان بدست ملک دینار شرحی درباره قلعه راور دارد که گوید: در حصار راور جمعی به مقاومت پرداختند و ملک دینار چنان به حصار نزدیک بود که تیری بر چهره اش نشست و

در آن موقع راور دو حصار داشته که حصار بزرگ در دست حشم یزد بود. پس از تسخیر حصار فرمان داد که آنرا فروگفتند و خراب کردند.

خرابه های محل راور قدیم در شرق شهر در وسعتی در حدود ۴ کیلومتر است که در آنجا آثار تل‌های گلی ویران زیاد است هیچ بنای مشخصی مشهود نیست چون کلیه بناها گلی بوده و از بین رفته‌اند. بعضی تل‌ها محدوده حصاری را می‌رسانند ولی ماهیت تل‌های گل و خاک بدرستی آشکار نیست و بندرت در بناها خشت بکار رفته است. بنای اصلی همان قلعه خرابه قهقه است که برجسته و بلند از دور پیداست که بکلی درهم کوفته و مخروبه است. آنچه بچشم می‌رسد قسمت ارگ بالای آنست که آثار اطاقها و برجها هویدا است. این قلعه چند حصار گرد و تودرتو بناهایی در اطراف داشته که هیچ نمونه‌ای از بناها بجا نیست و لااقل چهار حصار گرد میتوان تمیز داد و محل دروازه اصلی ورودی با برجهای دوطرف پیداست. در مغرب قلعه اصلی يك قلعه دیگری کوچک‌تر با بلندی کمتر بهمان سبک قلعه اولی بنا شده. اگر گفته افضل را با وضع محل بسنجیم دو قلعه مورد بحث باید همین دو محل باشند اما چرا نام آن قلعه قهقه است؟ نمی‌دانیم زیرا قلعه تاریخی قهقه در قراداغ در زمان صفویه از مراکز سوق‌الجیشی بزرگ بوده و لی ممکن است نام قهقه بواسطه حصارهای تودرتو و برگشت صدا در داخل آن بوده باشد. بدرستی نمی‌توان گفت کدام قلعه در زمان ملک‌دینار در دست یزدیها و کدام در تصرف کرمانیها بوده، بظاهر چون افضل گوید قلعه اولی را کرمانیها تسلیم کردند باید قلعه اولی بنای مخروبه کوچک باشد و قلعه قهقه مقاومت کرده و پس از تصرف آن ملک دینار یزدیها رابه وطن خود برگردانیده است و قلعه را خراب کرده است. و نمی‌دانیم که بعد از خرابی قرن ششم توسط ملک دینار دوباره قلعه معمور شده باشد.

در کنار قلعه کوچک يك تل مخروطی شکل بزرگ است که طرح آن روشن نیست. شاید قلعه سومی و یا برج بزرگ دیده‌بانی و یا ساخلوی سپاهیان بوده است. در داخل تلها، سفالهای شکسته فراوان است و با بررسی دقیق آنها شاید مطالب جالبی بدست آید. در محل شنیدم که در خرابه‌ها ظروف سفالی جالبی بدست آمده است. در بررسی اجمالی در اطراف قلعه دوم پاره آجر پخته بسیار درشتی از نمونه‌های پیش از اسلام یافتیم البته تفحص کافی انجام نشد. تلها و آثار خرابه‌های شهر قدیم در مسافت زیادی در جلگه ده‌شیمپ تا نزدیکی شهر بجا است که پیداست شهر قدیمی وسعتی بیش از راور حاضر داشته است. در مغرب راور قلعه گلی مخروبه‌ای بنام قلعه دختر هست و در شمال غربی راور در معدن طرز و فیض آباد هم خرابه‌های قدیمی وجود دارد.

راه خبیص به راور از طریق حور

این راه از حوضه سه‌رود میگذرد. در بهراول از خبیص در طول دره‌بیشه‌تا سرچشمه این رود از گردنه خراشکن است و در آنطرف گردنه وارد شاخه اصلی رود دهنه غار شده و از آبادی تجن به دهنه شور (شاخه دیگری از رود دهنه‌غار) رسیده و سپس از سرخوران و گورک در حوضه علیای رود دهنه غار گذشته و وارد دره شیرین رود میگردد. در طول این دره تا آبادی حور رفته و بعد از حور در مسیر کنونی شاهراه کرمان به راور از محلی بنام آب بید میگذرد و به راور میرسد. اولین توصیفی که در باره این راه بما رسیده از پرس‌سایکس است و باین جهت کسانی که بعدها از آن یاد کرده‌اند آنرا با عنوان راه سایکس معرفی نموده‌اند ولی این راه بسیار قدیمی و راه ارتباطی اصلی خبیص به راور بوده است. آبادی حور محل برخورد راه لوت به راه راور از دره شیرین رود است و بشرحی که گذشت راه بیابانی لوت را بریده و امتداد آن جاده بزرگ آبگرم بسوی خوسف است که مورد توجه بلوچها بوده و از طریق آن از خراسان به راور میرفته‌اند. سایکس گوید یکی از راههایی که بلوچها بدان علاقه داشته‌اند راهی بوده که از لوت به دره حور امتداد داشته است.

راه خبیص به حور باید از راههای بسیار قدیمی باشد در طول آن قلعه کهنه و برج راهنما فراوان است. در دره علیای گورک دو قلعه مخروطی بنا شده است. قلعه خرابه دیگری در سرگردنه خراشکن است که در زمان سایکس آباد بوده و مستحفظی هم داشته است. در سرخوران و دهنه‌شور خرابه‌های دیگری حاکی از اعتبار راه در زمان گذشته می‌باشند راه حور بواسطه عبور از تنگ‌ها و گردنه‌ها راهی دشوار و بعلت مجاورت بادش لوت برای راهزنان بیابانی مسیری پر در آمد بوده. قوافل در این مسیر با خطرات زیادی مواجه می‌شدند و راهبانان در سرگردنه‌ها و گذار دره‌ها از آن حفاظت میکرده‌اند چنانچه در زمان سایکس هنوز چند خانواده سرباز در آبادی حور برای حفظ امنیت راه ساکن بوده‌اند (۱) بنا بر روایت سایکس قبل از وی کلنل گور (۲) انگلیسی که در هندوستان به مهندسی اشتغال داشته از این راه گذشته ولی از یاد داشتهای گور چیزی بدست نیست.

راه شوسه کنونی کرمان به راور که در آتیه شاهراه کرمان به خراسان خواهد شد از چترود (۱) است و در شمال حور به جاده راور به خمیص میرسد. از چترود راه دیگری از طریق زرنند به راور است که اندکی دورتر ولی هموارتر میباشد و در گذشته ارتباط کرمان با راور بیشتر از این سمت بوده است. بعد از چترود راه شوسه بسمت شرق پیچیده و به تنگ کوهستانی میرسد که آبادی کوچکی بنام حسین آباد در مدخل آن است. این دره بنام دهنه هیزومی (۲) معروفست که در آن محل های سوهرج (۳) و رقبه (۴) و قناتی بنام آب کرم قرار دارند. در پائین دره راه حور جدا میشود. مسیر کنونی از گردنه ای به بلندی ۲۳۰۰ متر بنام گدار خراسانی است و یکی از شاخه های علیای شیرین رود از همین گردنه سرچشمه دارد. دره شیرین رود درختان پراکنده ارژن یا بادام کوهی دارد و در آن راه معدن هجدک (۵) و راه هروزی از هم جدا میشوند و تنگه بنام هروزی (۶) است آبادی حور در جنوب شرقی است و راه از دره و ماهور گذشته به آب پید میرسد.

آب پید چشمه ای با کاروانسرای خرابه و دو درخت بید کهنسال دارد و در این محل سایکس گرفتار عده ای ولگرد گشته که به تهدید در صدد غارت وی برآمدند و مسافر ما با توسل به اسلحه راهزنان را متواری کرده و اموالی که از اهالی کاروانسرا به یغما برده بودند مسترد داشته است. بعد از آب پید راه دردشت است و دور از جاده يك قلعه خرابه و دو حوض متروک مشاهده میشود که یکی از آنها حوض پنج نام دارد و تا راور پنج فرسخ فاصله است. سایکس در خروج از راور شب را در کنار این حوض (بدبو) اطراق کرده ولی اسم آنرا ذکر نکرده است.

راه خمیص به راور از طریق دهنه غار

در شمال خمیص سرراه بیابانی راور بفاصله ۱۸ کیلومتر دره ایست که از آن آب کمی تا اوایل تابستان جاریست ولی در فصول سرد آب فراوانی از تنگه سرازیر گشته و بنام آب دهنه غار معروفست که فاضل آنها در فصول سرد به تقی آباد و شفیع آباد خمیص میرسند. در دشت دهنه غار آبادی جدید الاحداثی بنام شاه آباد است که قناتی دارد و گویند در پیش شاه آباد دیگری در محل وجود داشته. نهری برای آبیاری از مسیل دهنه غار بطرف شاه آباد میرود و امتداد این نهر و آثار مخروبه آن تا آبادیهای تکاب ادامه دارد که پیدا است در زمان قدیم آب دهنه غار به دهات تکاب میرفته است.

- | | | |
|-------------|------------|------------|
| 1 - Chatrud | 2 - Hizomi | 3 - Suharj |
| 4 - Ragabeh | 5 - hojdak | 6 - haruzi |

وجه تسمیه دهنه غار معلوم نیست ولی راه دهنه غار يك مسیر قدیمی ارتباطی بین کرمان و راور با بلوك تكاب و خبیص بوده است. در ابتدای تنگه برجی قدیمی از سنگ و گل بنا شده که به **برج خواهران** مشهور است و در طول دره محل‌هائی بنام **زیارت‌گاه** و **مزارشاه** است که از مزارشاه تا **گژک ۷** فرسخ است و از گژک از راه حور به راور می‌روند و از راه معدن ذغال به کرمان. البته راه از این سو دراز است و بهتر است از راه دهنه شور به گردنه **هی‌نامان** و یا گردنه **خوشاب** رفته و راه کوهپایه خبیص به کرمان را از مسیر انارستان در پیش گرفت.

ه - راه راور به نای‌بند و خراسان

راههای داخلی دشت لوت از هر سو به راور رسیده و شاهراه قدیمی کرمان به خراسان از طریق راور بوده است. راه راور به نای‌بند بزرگ راه فعلی خراسان که تازه تعمیر گشته از نای‌بند به **دیھوک** و **تون** و **گناباد** و **تربت حیدریه** به سوی مشهد است. عموم جغرافی نویسان سده چهارم هجری آنرا توصیف کرده و وضع راه حاضر از جهت آبادی‌ها تفاوتی با شرح اصطخری ندارد. ابن حوقل امتداد راه را به طبرس رسانده و اصطخری آنرا تا خوسف آورده است. با وجود شهرت فراوان، این راه مسافران خارجی زیادی بخود ندیده است. سایکس و لندور در دو جهت مخالف از آن گذشته‌اند.

در روی نقشه موجود این راه از راور به سوی شمال است. آبادی آخری **بلوک راور رحیم‌آباد** و به فاصله ۴۰ کیلومتر از راور **چاه‌گورا** نوشته شده و سپس **دربند** است. بین دربند و نای‌بند محلی بنام **چهل‌پایه** و پس از آن حوضی بنام **حوض‌خان** و چند حوض دیگر تا نای‌بند ضبط شده‌اند. راهنمای توصیفی اصطخری و ابن حوقل و مقدسی تفاوت زیادی باهم ندارند. مراحل راه طبق نوشته آنها باین صورت است.

راور

کوجوی

شور دروازه

دیر بردان

حوض

رباط نای‌بند

کوجوی

بعد از رحیم آباد در شمال راور، راه بیابانی و تا نای بند روستائی نیست و مرحله اولی راه کوجوی است. اصطخری آنرا در کوجوی و در يك نسخه المقدسی همین نام بدون نقطه و ابن حوقل آنرا کوجوی نوشته و گوید که آنجا چشمه ایست کم آب و بنائی ندارد. اصطخری و المقدسی هم این محل را بهمین صفت ضبط کرده اند. چنین اسمی در محل شناخته نیست و به دو مکان میتوان گمان برد. اول جائی بنام **چاه کورا** است که در نزدیکی آن کوهی بهمین نام وجود دارد و فاصله آن از راور در حدود ۴۰ کیلومتر و يك منزل راه است. چاه کورا مفهوم معلومی ندارد و جاهای دیگر در قهستان چنین نامی دارند که از آنجمله چاه کورابین سرچاه و بصیران است. در چاه کورا يك کاروانسرای خرابه و يك چاه است که در زمانی نزدیک بنا گشته و شاید در پیش چشمه ای در آنجا بوده و بهرحال در زمان ابن حوقل خانه و کاروانسرائی نداشته است.

مشکل قبول محل چاه کورا بواسطه کمی فاصله آن تا دربند است چون شور دروازه باید همان دربند باشد در این صورت فاصله چاه کورا تا دربند ۲۰ کیلومتر بیشتر نیست و این دوری نمیتواند يك منزل باشد. سایکس از چاه کورا گذشته و مسیر صد سال پیش با راه موجود تفاوت ندارد. فرض دوم اینکه کوجوی در محل **گوجور** یا **گوجهر** باشد که در مغرب چاه کورا دوری آن از راور ۴۰ کیلومتر و از دربند هم ۴۰ کیلومتر است البته راه دورتر است ولی هموارتر و گوجهر سر راه کوه بنان به طیس است.

المقدسی گفته دیگری دارد که باوضع راه جور نیست. در ذکر راه شور بین بهاباد و طیس از آبادی کوچک بیره، راه طیس را به شور دروازه (يك منزل) رسانده و از شور دروازه به گوجوی يك منزل و از آنجا تا راور يك منزل و از راور به خبیص يك منزل. از بیره در حدود بهاباد تا گوجهر يك منزل درست است ولی برای رفتن به راور نیازی به گذشت از دربند (در شمال شرقی گوجهر) نیست و از گوجهر یا کوجوی تا راور راه مستقیم است و اگر از بیره به دربند (شور دروازه) آیند برای وصول به راور باید از چاه کورا گذشت ولی فاصله بیره از دربند يك منزل نیست و دو منزل است و این اشتباه را میتوان نادیده گرفت چون المقدسی گوید از راور تا خبیص يك منزل راهست و حال اینکه از ۴ منزل هم بیشتر است. بهرحال محل کوجوی بدرستی معلوم نیست.

شوردروازه - دربند

المقدسی گوید در آنجا رباط ویرانی است و اشجار و درخت دارد ولی مسکونی نیست و محل مخوف است. اصطخری نوشته از ترس دزدان آنجا تخلیه شده است. ابن حوقل هم همین مضمون را دارد. در هزارسال پیش هم این محل ویران و خوفناک بوده است و کسی آبادی آنرا بیاد ندارد معهذا باید در زمانی قبل از سده چهارم کسی در آنجا ساکن بوده و درختان نخل را کاشته باشد. این محل بظاهر دربند کنونی است که در آنجا ساختمان قدیمی بوده که مغروبه گشته و بعد قلعه بزرگی در آنجا ساخته‌اند. دو قلعه بسیار کهن یکی **برج دختر** و دیگری **برج داروغه** در بالای تنگه و در دست راست دو چشمه بنام **چشمه نخل** و چشمه **سنگ آب** وجود دارد. این محل ویران از پناهگاههای کوچ‌های لوت‌نشین بوده است و شاید اصطلاح داروغه بعدها به باجگیران کوچ و بلوچ داده شده باشد.

عنوان دربند بواسطه وجود پشته‌ای در جلوی راه و تنگه‌ای صعب‌العبور است که باین جهت بدان دربند گفته‌اند. محمد علیخان وزیری در جغرافیای کرمان گوید: قلعه آجری از محمد اسماعیل خان و کیل‌الملک است که بسال ۱۲۷۹ هجری قمری آنرا بنا کرده و همیشه تعدادی تفنگچی برای محافظت زوار و قوافل از تجاوزات بلوچیه سیستان در آنجا هستند.

سریرسی سایکس که در سال ۱۸۹۳ میلادی از آن محل گذشته و سی‌وپنج سال از عمر قلعه سپری شده بود ساخلوئی در قلعه ندیده و گوید: يك نفر سرباز مستحفظ قلعه بود که با فروش خواروبار و آذوقه بقیمت گزاف معاش خود را تامین میکرد. البته سایکس اشاره باین مطلب دارد که اکنون منطقه امن است و از اشرار خبری نیست.

دیر بردان - چهل پایه

دیر بردان معنی گویائی ندارد کلمه **دیر** را در چند مفهوم توجیه کرده‌اند که از جمله یاقوت در معجم البلدان دیر را محل عبادت کاهنان یهود و نصاری آورده که بیشتر در بیابان‌ها و بر فراز جبال بوده است. در کتاب المعجم، شمس‌الدین قیس رازی گوید گنبد را بزبان پهلوی **دیر** می‌گفته‌اند. درباره **بردان** هم چیز زیادی نمیتوان گفت. در معجم البلدان یاقوت جاهای

بسیاری در جزیره العرب و شامات عربستان، بردان نام دارند که بیشتر آنها رودها و برکه‌ها و محل‌های نزدیک آب هستند و آن در صورتی که کلمه عربی باشد اما «دان» فارسی میتواند در آخربرد یا برده قرار گیرد و بهر حال موضوع در خور بحث و تفحص است. منزل بعدی ما چهل پایه بواسطه وضع دره پلکانی شکل چنین نامی گرفته و در آنجا هم کاروانسرائی بزرگ ولی مخروبه است. وزیری در جغرافیای کرمان گوید: «آنجا چهل زینه دارد که پایان آن چشمه است و بلوچ قطاع‌الطریق آنرا انباشته‌اند». مع هذا سالی که باران زیاد بارد از خلل و فرج آن چشمه آب زیاد بیرون می‌آید مرحوم مرتضی قلی‌خان وکیل‌الملک حکمران کرمان در سال ۱۲۸۹ آب‌انباری ساخته که از آب باران پر میشود و زوار و قوافل صرف مینمایند. سایکس چیزی در باره آب‌انبار و کاروانسرا نگفته ولی لندور انگلیسی که در سال ۱۹۰۲ از آنجا گذشته کارگر و بنا در محل دیده که به امر بنای حوضی گماشته شده و از بی‌آبی و بی‌غذائی در عذاب بودند.

اصطخری و المقدسی شرحی کوتاه در باره دیر بردان دارند که آنجا بیابان است آبی دارد و بنائی ندارد. اصطلاح بیابان با وضع محل جور نیست زیرا تنگه‌ای را در پای گردنه نمیتوان بیابان خواند مگر اینکه توصیف محل خطا باشد و در آن صورت دیر بردان باید در دشت خشک شمال که هسیل‌کال در آن واقع و به سوی رود حنار راه دارد قرار گیرد.

حوض

در روی نقشه از جاهای بنام این راه حوض‌خان است که بنای آنرا به گنجعلی خان زیگ والی کرمان در زمان سلطنت شاه‌عباس نسبت میدهند. این حوض آجری بسیار بزرگ و زیباست ولی امروز مخروبه و خالی از آب است و راه شوسه فعلی از کنار آن نمیکند. اصطخری و المقدسی درباره این منزل گویند: حوض، که از آب باران پر میشود. این حوض لابد در محلی نزدیک به حوض‌خان کنونی در یک منزلی نایبند باید باشد و چون مخروبه شده بود در نزدیک آن والی شاه‌عباس حوض بزرگی بنا کرده است.

رباط نایبند

کوههای شمالی کرمان به کوهستان بلندی با جهت شمال غربی به جنوب شرقی ختم میشوند که بنام آبادی کوچک نایبند در شرق آن شهرت دارند در

اقوال و نوشته‌ها نای‌بند جای معروفی در این گوشه شمال غربی لوت است ولی مسافری که بامید دیدار نای‌بند از شمال یا جنوب بیابان را در نور دیده آنرا نخواهد دید چون جاده شوسه از آن نمیگذرد و آبادی در تنگه واقع است و اگر با طی چند کیلومتر باین محل رسید روستای کوچکی با درختان خرما آویخته به بدنه کوهستان خواهد دید که جز منظره زیبای طبیعی چیز جالبی ندارد. با ۲۲۸ نفر جمعیت این روستا نظیر هزاران ده گمنام ایران داخلی است. منظره ده، مردم ستمدیده و فراری بیابان را بیاد می‌آورد که از ترس غارتگران با دست و پا به دامنه کوهستان خزیده و در صخره‌ها و حفره‌ها کمین‌گاهی یافته و باتن لرزان به بیابان نگاه دارند تا از کدام سو راهزنان آشکار شوند.

کوه نای‌بند توده برجسته‌ای مشرف بدشت است و در آخر زبانه کوه بین دو مسیل بزرگ شمالی و جنوبی بخش مسکونی نای‌بند بنا گشته که بشکل ساختمان چند طبقه نامنظم رویهم انباشته شده و چند برج در بدنه‌های شرقی و غربی ده پاسداران مردم میباشند. اراضی زراعی و نخلستان با کورت بندی و سنگ‌چین در روی پادگانه‌های دو دره جای دارند. دره جنوبی بنام **زیرتگاه** تا محلی بهمین نام در شش کیلومتری غرب نای‌بند به بن‌کوه میرسد و دره شمالی مسیل نای‌بند است. آبادی روی صخره مرکب از خانه‌های کوچک با اطاقهای دو طبقه مستطیل شکل است که در اشکوب پائین انبار و آغل دام و در روی آن‌اطاق مسکونی است. راه ده پیچ‌وخم دار از کوچه‌های باریک و تاریک و پلکانی‌شکل میگذرد. برخی خانه‌ها حیاطی کوچک با چند نخل و سایر درختان دارند ولی کمی فضا در محوطه ده چشم‌گیر است که بناچار از حفره‌ها و شکافهای سنگ و غارهای طبیعی برای انبار استفاده شده است.

نای‌بند هیچ بنای قدیمی ندارد و معلوم نیست آنچه بنام رباط نای‌بند در کتب آمده در چه محل بوده است. آثار یک قلعه خرابه کوچک در روی صخره در محل مرتفع ده هست ولی بنای قلعه هم چندان کهن نیست ولی آثار سنگ‌چین زیر خرابه حاکی از وجود حصار قلعه در گذشته است. برجها در حدود ۶ تا ۸ متر بلندی دارند که سه‌تای آنها در بدنه جنوبی آبادی و سه‌تا در بدنه شمالی است. برج یک نوع خانه دو طبقه و یا سه طبقه است که لابد پس از خرابی قلعه مردم برای ایمنی منازل خود را بشکل برج ساخته‌اند.

در نای‌بند هیچ بنای ضربی وجود ندارد سقف خانه با چوب خرما پوشیده شده و در تمام آبادیهای شمالی لوت جایی که درخت خرما باشد سقف منزل چوبی است. بام مسکن با گاهگل اندود شده و دست‌انداز کوتاهی با شبکه دارد که در شبهای گرم تابستان نسیمی به گرما زده برساند. بررسی حفره‌ها و غارها

خود بحثی جداگانه است. چه بسا این سوراخهای دل کوه در مواقع هجوم وچپاول مخفی‌گاه دارائی مردم وپناهگاه زنان واطفال درسده‌های گذشته بوده باشند چون هنوز با وجود امنیت کامل ناحیه پیرمردان خاطرات تلخی از دستبردبلوچان و افغانه در این بیابان دارند که حتی سون هدین در سفرنامه خود از راه بیابانی کوه پختو شرحی آورده که از بلوچان تیز رو بسوی نایبند سرازیر میشده‌اند. اندرون نایبند کثیف و رقت بار است. مردم بواسطه کمی جا توجهی به پاکیزگی ندارند. زباله در کوچه‌ها پراکنده است انسان و دام در کنار هم زندگی میکنند ولی در عوض وضع مزارع بسیار آبرومند و هنرمندانه است. سنگ‌چین‌های اطراف اراضی بسیار مرتب و کرت‌ها خیلی صاف و زراعت در کمال دقت انجام میشود. شخم بوسیله گاو و الاغ و بیل است ولی زمین پاک از علف هرزه و کلوخ سنگ و مواد خارجی است. استفاده از زمین به حداکثر انجام شده و هر جازمین گلی همواری بوده صاف گشته و در زیر کشت رفته است و هر تکه زمین سنگی نا- مناسب برای زراعت محصور شده و کف آنرا کاهگل نموده و برای کوبیدن خرمن و جمع کردن از آن بهره‌گیری شده است.

محصول اصلی محل خرما است ولی خرمای نایبند چندان مرغوب نیست و چند نوع خرما دارند که بهترین آنها خرمای شاهانی و سپس خرمای مضافتی و خرمای خبیصی و سر بلند و خرمای گوسفندی است که این آخری برای قوت دامها است. مالکیت درخت خرما از زمین جداست. در زمین مزروعی کسی شخص دیگری درخت خرما دارد و چون زیر نخل نیز کاشته میشود درخت هم سیراب میگردد. زراعت مرکب از جو و گندم و یونجه و کمی ارزن است. در سالهای اخیر درختان مرکبات در محل پیدا شده که پایه‌های آنها از طپس آورده‌اند. دام داری کم و محدود به تعدادی گوسفند و بز است. گاوداری رایج نیست. چند سر برای شخم نگاهداشته‌اند.

در شش کیلومتری غرب نایبند پائین کوه **مزرعه زیارتگاه** است که آب اصلی نایبند از چشمه آنجاست که به ده شبانه‌روز تقسیم است و دورزو و نیم‌سهم زیارتگاه و بقیه بسوی نایبند روان است. با آب چشمه چند آسیاب بکار افتاده و دره زیارتگاه بسیار زیبا است. در دامنه‌های دره چند برج و حصار مخروطی دیده میشود و دره پوشیده از نخل است. چشمه زیارتگاه آب گرم دارد و دو حمام دستی در دهنه چشمه ساخته‌اند.

این بود وضع کنونی نایبند که با توصیف اصطخری درباره آن چندان تفاوتی ندارد. اصطخری گوید: «رباطی است که در آن ۲۰ نفر سکنی دارند. آب و زراعت آن از چشمه است و نخيلات دارد و قبل از نایبند بفاصله دو فرسخ آب است و

نخیل و کسی در آنجا نیست. و اهل نایبند از نخیل نگهداری میکنند و آنرا از آن خود دانند و بر دست راست نایبند بر نهر آن نخیل فراوان و مرتع زیاد است ولی کسی آنجا نیست و ماوای دزدان است».

ابن حوقل گوید: نایبند بیست مسکن با آب جاری دارد و آسیائی میگرداند و آب آن از چشمه و درختان خرما دارند. المقدسی نایبند را مسکونی با رباط و خانه ذکر کرده و گوید آب آن کم و مزرعه و نخل دارد و قبل از نایبند محلی است که خانه‌ها خراب است. در سایر نوشته‌های جغرافیائی و تاریخی اشاره‌ای به نایبند نیست زیرا رباطی با بیست خانوار جمعیت درخور ذکر نمیباشد و جغرافی نویسان بالا هم بمناسبت توصیف راه از آن یاد کرده‌اند.

موضوع مورد بحث محل نایبند قدیمی است. آب موجود در نایبند از چشمه زیارتگاه است و در خود محل دو چشمه کوچک در خور جلب انسان نیست. زیارتگاه که امروز آبادی کوچکی است در سرچشمه قرار دارد و باید تصور کرد که اولین آبادی در آنجا بنا شده و اینکه ابن حوقل گوید آب آنجا آسیائی را میگرداند ناظر به محل زیارتگاه است. البته در زیارتگاه زمین کافی برای استفاده از تمام آب چشمه نیست و بناچار آب چشمه باید پادگانه‌های دو دره شمالی و جنوبی را مشروب نماید. محل زیارتگاه برای مسکن بیست خانوار کافی است ولی اجتماع جمعیت بیشتری در آنجا مقدور نیست.

اصطخری محلی را نامسکونی در دوفرسخی نایبند توصیف کرده که گوید آنجا نخل و آب هست و کسی نیست و جائی خطرناک است. این محل در سر راه کنونی شوسه بنام دیک رستم است. دیک رستم تعدادی درخت خرما دارد آثار چند خرابه در آنجا دیده میشود و درختان خرما از آن مردم نایبند است که میوه ناچیز آنرا ضبط مینمایند و اصطلاح دیک رستم بواسطه آب گرم آنست که رستم دیکی در زیر چشمه افروخته دارد. در زمان حاضر دونفر از اهالی نایبند در آنجا بفره هائر نمودن چای‌خانه‌ای افتاده و یک خانواده در آن جای گرفته‌اند و کمی یونجه کاشته‌اند. در پیش شاید بعلت ناامنی کسی در دیک رستم اقامت نگزیده ولی چرا در پنجاه سال اخیر هم داوطلبی برای زندگی در آنجا یافت نشده است؟ محل دیگری را که اصطخری با درخت و مرتع ذکر کرده **جنگل عراقی** واقع در جنوب شرقی دیک رستم است. جنگل عراقی ناحیه کویری حاصل از فاضل‌آبهای شمالی و شرقی است و بوته و درخت فراوان دارد. این محل سرراه بیابانی لوت به سوی پختو است و راه بیابانی آن توصیف شد و چون اولین جای آبدار در عبور از دشت لوت بوده لاجرم پایگاه افغانه و بلوچان گشته است. اسم جنگل عراقی که آبادی کوچکی هم بهمین نام در کنار آنست شاید ما خود از نام تیره‌ای از بلوچها و یا

افاغنه باشد وگرنه دلیل دیگری ندارد .

سایکس و لندور و هدین هر سه نایبند را دیدن کرده و مناظر زیبای آنرا ستوده‌اند. در زمان سایکس قلعه نایبند پایدار بوده زیرا وی گوید. ازدورقلعه سرخ‌فام آن نمایان شد. لندور در نایبند مورد تعرض و خشم اهالی قرار گرفت بسوی او کلوخ انداختند و هدین چند عکس و يك تابلو از مناظر نایبند در کتاب خود آورده و بسی شیفته زیباییهای این دهکده گشته و گوید يك نقاش میتواند سالها مناظر تازه از نایبند فراهم کند .

۶- راه خبیص به نایبند از طریق لوت

نایبند آخرین آبادی در حاشیه شمالی غربی لوت است و از این محل چند راه بیابانی به خراسان میروند و راه اولی از نایبند به دیهوک و تون است که امروز جاده شوسه شده و راه دوم بسوی بیرجند از طریق **خو** یا **خوسف** و راه سوم به قائن از طریق **خور** و راه چهارم راه نایبند به طبس از طریق **دیهوک** یا **پروده** در شمال نایبند بیابان بزرگ دیگری است که در حاشیه شمالی آن تون و بشرویه و طبس قرار دارند و در شمال غربی بلندیهای **رباطخان** و **کوه کلمرز** و کوههای دیگر دشت لوت را از این بیابان جدا مینمایند. دشت لوت را باید به برزخی بین کوه کرماپ و کوه نایبند محدود کرد و بیابان شمالی آنرا بنام تون نامگذاری نمود و بیابان غربی را بنام بیابان طبس یا لوت بهاباد. از میان این بیابان راه نایبند به تون از طریق **دیهوک** است که این راه تا نزدیکی **دیهوک مسیل حنار و شاخه** های آنرا در پیش دارد .

لوت بهاباد راههای زیادی ندارد ولی در بیابان تون چند راه است و راههای لوت شمالی در اطراف نایبند به این راهها میرسند.

راه خبیص به نایبند از دره میان رود راور ببعده در روی نقشه مشخص نیست ولی امتداد آن بطرف نایبند وجود دارد و از **سرجنگل** و **جنگل گل‌تاغ** و **جنگل عراقی** میگذرد. و در شمال **مرغاب کوه** راه شرقی **مرغاب کوه** و راه کوه پختو به عراقی به آن میرسند. این راه برای ارتباط راور به نایبند بواسطه تنگه میان رود مناسب نبوده ولی جهت رفتن از خبیص به نایبند مستقیم و کم عارضه میباشد. با ملاحظه اینکه نایبند جای مشهوری نبوده و در اطراف آنهم

شهر عمده‌ای نمی‌شناسیم این راه بیابانی زیاد مورد توجه نیافتاده است .

سر جنگل

این راه تا مخروط افکنه میان رود و انحراف آن بطرف راور توصیف شد. آب اصلی رود شور از میان رود است که تمام سال آبدار می‌باشد. در مخروط افکنه که تا کوهستان قریب ۲۰ کیلومتر فاصله دارد انبوه درختان گزو شور می‌باشند که آنرا **سر جنگل** گویند. میان رود در خروج از کوهستان رشته زمینهای کلات را که برآمدگی موازی با کوهستان است شکافته و بعد از جریان بسوی شرق پیچی به طرف شمال دارد. در شرق جنگل بتدریج زمینها کفه‌ای و ماسه‌ای شده و گیاه کم میشود. در جنوب کفه‌ها چند مسیل از شاخه‌های میان رود و کوه پشه‌کلات دره‌های خشک و کویری در زمینهای کلاتی ایجاد کرده و پائین تر بطرف رود شور زمینهای کویری زرده مشرف به دره گود رود شور می‌باشند. کویرزرده با پوسته‌ای از نمک سخت که شکسته و ترکیده است از نوع کویر مرده محسوب میشود و در نزدیکی رود شور کویرزرده شکسته و پاره پاره با تیغه‌های برجسته‌ای تا ارتفاع ۵۰ سانتی متر ساخته‌اند. در بین آنها کویرهای نمکی چند بری نیز هست. مراد از این توصیف اینکه راه نمیتواند به رود شور نزدیک باشد و پس از عبور از پشته کوه پشه‌کلات در دامنه بسوی شمال ادامه دارد سر جنگل جای مناسبی برای چرای گله است. آب شور برای دامها در خور شرب است و در سر جنگل آثار خرابه‌ای بشکل کوره با سوخته کف آن یافتیم که معلوم میشود در زمانی نزدیک در آنجا شوره‌پزی میکرده‌اند .

راه بیابانی نایبند که با سنگ‌چین مشخص بود در شمال جنگل از کویرهای ماسه گرفته گذشته و هر قدر ماسه و شن زیاد شود درخت گز کمتر است. در شمال غربی کوه دربند با برجستگی بزرگی نشانی راه است و از این ارتفاعات پشته‌ای جدا شده و بطرف مشرق می‌رود که پشته از سازندهای کلات است. در دست چپ **کوه معدن** و **کوه چشمه شیرین** است که از آنها نیز مسیلهائی بسوی مشرق رفته و با مسیل بزرگی که پشه کلات را در جهتی شمالی جنوبی شکافته یکی میشوند. بعد از عبور از کویرهای سر جنگل در روی پشته مقابل نشانی راه قدیمی مالرو با سنگ‌چین علامت راه مشخص است و در آنطرف پشته تپه‌های آتشفشانی ظاهر شده و راه مالرو دربند در سمت چپ است. در جلو حوضچه کویری دیگری است که در انتهای آن جنگل کل‌تاغ قرار دارد فاصله سر جنگل تا جنگل کل‌تاغ ۸ فرسخ است .

جنگل گل تاغ

راه نای بند از حاشیه غربی جنگل تاغ است. کویرهای حوضچه از نوع زرده شکسته ولی وسط جنگل زمین ماسه‌ای و گلی با شوری کمتر درختان تاغ و بوته اشنو دارد. آب شور کمی وارد جنگل گل تاغ میشود و در شمال آن دشت هموار پوشیده از آبرفتهای آتشفشانی است و این دشت را مسیل بزرگی بنام **کال شور** در جهت شمال غربی به جنوب شرقی پیموده به مسیلهای رود شور میرسد. از راه دره کال شور میتوان با انحراف بسوی غرب بشاهراه راور به نای بند رسید و از راه همین دره است که راه پختو و راه مرغاب کوه و راه کوه سرخ به شاهراه میرسند و از این مسیر آخری میتوان از ده سلم به نای بند آمد. در واقع این آخر راه سراسری لوت است که از شورگز در جاده زاهدان به اینجا میرسد و این دوری را میتوان با ماشین طی کرد.

امتداد راه به سوی شمال بطرف جنگل عراقی از کنار کویری میگردد که اجتماع تمام آبهای منطقه در آن صورت گرفته و از مجموعه آبها رود شور حاصل میشود. در شمال جنگل گل تاغ به دوری ۸ فرسخ جنگل عراقی است و از آنجا تا نای بند دو فرسخ میباشد. اگر منزل اولی را در سر جنگل بحساب آوریم منزل دوم جنگل گل تاغ و منزل سوم جنگل عراقی خواهد شد بهمین جهت پایگاه انتهائی این راه را باید جنگل عراقی و آبادی عراقی دانست و از این محل میتوان بدون رفتن به نای بند در راه شندعلیرضاخان بطرف سرچاه یا از طریق سه‌چونگی به خوسف رفت. رود شور که از بیرجند می‌آید و در جنوب کوچار وارد کویر میشود در هر محلی نامی دارد و چند بار در حوضه‌ها و کویرها افتاده و از آنها خارج میشود. شاخه اصلی آن رود بیرجند یا شاهرود است. از خوسف به بعد آنرا رود خوسف یا شور رود گویند و سپس از خور **مسیل نخو** به آن پیوسته و وارد جنگل و کویر نخو میشود و از آنجا **بعد رود نخو** (نخل آب) نام دارد که به جنگل عراقی وارد میگردد. از بلندیهای جنوبی دیهوک مسیل بزرگ **حنار** آب چندانى ندارد و آب حنار و چند مسیل نای بند وارد کویر دیگری در برابر نای بند میشوند که **دقال** نام دارد. در روی نقشه باشتباه رود شور را نیمه راه بریده و در جلوی آن دقار نوشته‌اند. آبهای دقال از مسیلی به کویر عراقی میرسد و در آنجا مسیل-های دیگری از منطقه سرچاه وارد کویر شده و با دیگر فاضل آبها رود شور را می‌سازند. در روی نقشه‌ها شاخه علیای رود را رود حنار نوشته‌اند البته از لحاظ جهت، رود شور دنباله حنار است ولی آبگیری اصلی آنها از منطقه بیرجند است و

دره خشک حنار در شمال نای بند در مقایسه بامسیل بزرگ نخو در جلوی کوه کج-کلاه سر راه خوسف مسیل کوچک و ناچیزی است .

۷- راههای بیابان بهاباد

مراد از بیابان بهاباد بیابان واقع بین طبس در شمال و کرمان و یزد در جنوب است. شمال این بیابان باریک است ولی جنوب آن از راور تا بهاباد و از آنجا تا یزد ادامه دارد. در روی نقشه‌ها بغلط آنرا جزء دشت لوت آورده‌اند و بعضی از سیاحان سهو دیگری نموده و چون در شمال غربی دشت لوت واقع است آنرا لوت شمالی گفته‌اند و حال اینکه چیزی از مناظر بیابان لوت در این بیابان وجود ندارد و وجه مشترك همانا بی‌آبی هردو است و اختلاف عمده بواسطه عوارض ناهمواری میباشد.

اسامی چندی برای این بیابان میتوان انتخاب کرد. از لحاظ تاریخی اسم قدیمی آن بیابان شور بوده است. گفته این‌حوقل براین معنی صراحت دارد که گوید: «راه شور بنام بیابان شور است.» عنوان بیابان شور هم مفهوم جغرافیائی ندارد و در واقع بمنظور معرفی منطقه‌ای که بیشتر آبهای آن شور است بکاررفته و حال اینکه در دشت لوت هم هر جا آبی دیده شود شور است. در بعضی کتب در برابر دشت لوت که بیابان کرمان بوده آنرا بیابان یزد گفته‌اند، زیرا راه فارس به خراسان از طریق یزد از آن میگذرد (محمدنجیب بکران) ولی چون تمام راههای آن به طبس میرسد بهتر است بجای بیابان یزد بیابان طبس گفت .

مناظر ناهمواری این بیابان از دشت کویر و دشت لوت جداست. کمتر جایی از این بیابان را میتوان دشت گفت. آنچه مناظر دشتی شکل در آنست دو حوضه در جنوب و شمال است. حوضه شمالی چاله طبس است و گذشته از این چاله بیشتر بیابان از رشته‌های چین خورده رسوبی دوران دوم است که رشته‌های فشرده با بلندی کمتر از پانصد متر تیغه‌های موازی در جهت شمالی جنوبی دارند و در کمتر وسعتی دشتهای هموار و افق‌های بازمانند دشت لوت در آن دیده میشود. این بیابان را لوت بهاباد هم گفته‌اند (۱) گرچه این نامگذاری مناسب نیست و کلمه لوت را نباید بکار برد ولی دشت لوت در چند محل باین بیابان

متصل است. در منطقه راور و در منطقه‌نای‌بند دو بیابان بهم پیوسته‌اند و راههای دشت‌لوت دنباله‌ای در بیابان بهاباد دارند. در حاشیه شرقی این بیابان راه دیگری بین نای‌بند و طبس از طریق آب‌گرم و پرورده میباشد.

سه راه بزرگ از مشرق و مرکز و مغرب این بیابان، کرمان و یزد را به خراسان پیوند داده‌اند. هر سه راه تاریخی و بسیار قدیمی میباشند راه شرقی راه کوهبنان به طبس است و راه مرکزی همان راه معروف به شور میباشد و راه غربی کم و بیش راه فعلی طبس به یزد است.

راه شور

جغرافی نویسان سده چهارم یکی از راههای بزرگ بیابانهای ایران را بنام راه شور توصیف کرده‌اند. این‌حوقل توصیف این راه را به این شرح دارد: راه شور با اسم بیابان است. بین راین و بیابان شورآبادی بیره درحد کرمان است که سکنه آن به ده تن نمیرسد.

بیره - آبادی با ۱۰ تن سکنه .

غم‌سرخ - آبی بزرگ در کودالی از گل‌سرخ و کوهی سرخ مشرف بدان است يك منزل .

چاه‌بر - يك منزل است که جائی است باقبه‌ها و چاهها ولی سکنه ندارد.

حوض هزار - محل گردآمدن آب باران يك منزل .

چشمه‌شور - يك منزل آب آشامیدنی و قبه‌ها دارد و سکنه ندارد .

مغول - يك منزل قبه‌ها و چشمه‌ها دارد .

کری - يك منزل بزرگ در چهار فرسخی کری برکه‌ایست که در آن آب باران جمع میشود. در بیابان شور بین آب شور و صحرای کنار آن سنگهایی است با نقش بادام و گلابی و سیب و نقش‌هایی شبیه به انسان.

اصطخری و المقدسی هم‌همین توصیف را بایک مرحله اضافی دارند و آن محل دیگری بنام مغول بین غم‌سرخ و بیره است و منزل اولی بعد از کری‌راهم مغول نوشته‌اند. المقدسی دنباله این راه را از بهاباد به راور رسانده و هم‌چنین راه بیره را به شور دروازه (در بند) آورده که در این صورت راه بیابان بهاباد به راه‌های دشت لوت میرسند .

در روی نقشه موجود اسامی باین صورت ضبط شده‌اند. **طبس** - **کریک** -

مغو - **چشمه‌سفید** - **خداآفرید** - **پیرمال** - **گودهفتادکه** - **ریزو** - **پدنو** - **بهاباد**

نقشه بکلی غلط است. باتوجه به سهرام جنوبی که به طبس میرسند در طول هر سه راه آبادی کریت ضبط است که در راه اول از دیهوک به طبس کریت مقابل کوه جمالی و در جنوب آن **فهلنونج** ضبط است. این دو آبادی در طول همین راه میباشند ولی فاصله کریت از طبس ۳ فرسخ و فهلنونج ۴ فرسخ است و در روی نقشه فاصله آنها تا طبس خیلی زیاد است. راه دوم خطچین از پروده تا طبس در طول آنها کریت و فهلنونج است و فاصله تا طبس درست است. راه سوم که همان راه شور است منزل اول را **گریک** ضبط نموده اند معلوم است که این اشتباه از عدم شناسائی راهها حاصل شده و این سهرام در قصبه کریت بهم میرسند.

این حوقل در ذکر راههای منطقه گوید: راههای شورویزد و نائین در قریه کری بهم میرسند و این گفته درست نیست البته از راه نائین بجنندق میتوان به کری آمد و از راه بهاباد به یزد رفت و در واقع چهار راه به کری منتهی میشوند که اولی راه دیهوک و دومی راه نای بند و سومی راه کوهبنان و چهارمی راه بهاباد است راه دومی و سومی هر دو از کریت و فهلنونج به محمدآباد و حوض و پروده میرسند و از پروده دو راه بسوی نای بند است که یکی مستقیم و دیگری بایچی از طریق **تخت نادری** است یعنی راهی که سون هدین پیموده و راه کوهبنان از پروده مستقیم بسوی جنوب است که از **دیناناب** و **گوجور** به کوهبنان میرسد و اینکه مقدسی گوید در دو منزلی کوهبنان چشمه ای هست گمان اینکه همان گوجور و یا مجاور آن باشد. در طول این راه برکه آب و حوض و چاه فراوان است و راه همان مسیر فرضی مارکوپولو است، و البارسلان برادر قاوردشاه که پس از لشکرکشی به کرمان و صلح با برادر عازم خراسان شد بین کوهبنان و طبس لشکر او از تشنگی بستوه آمدند. البارسلان بدرگاه خدا دعا کرد و باران زیادی بارید.

در پرس و جوی محلی درباره راه بهاباد در کریت مراحل راه شور را بطور زیر میگویند و اشخاص زیادی از این راه خبر نداشتند یکی دوشتر دار که از آن رفته بودند شرح آنها چنین دادند. از طبس به فهلنونج چهار فرسخ و از آنجا تا مغو ۹ فرسخ. از مغو تا سفیدآب ۶ فرسخ. از سفیدآب تا برج ۵ فرسخ. از برج تا گود ۵ فرسخ. از گود تا ریزآب ۶ فرسخ و از آنجا به پدنوم ۸ فرسخ و تا جنگل ۴ فرسخ و تا بهاباد ۴ فرسخ. مراحل راه را به اسامی دیگری نیز گفتند. فهلنونج تا مغو $4\frac{1}{4}$ فرسخ تا سفیدآب ۶ فرسخ و تا بلوچ آب ۵ فرسخ و تا گوردشاه تقی ۶ فرسخ و تا ریزاب ۵ فرسخ و تا تنگ طبس ۴ فرسخ و تا خیرآباد ۴ فرسخ و تا بهاباد ۴ فرسخ.

مراحل راه چندان تفاوتی باهم ندارند از مقایسه اسامی روی نقشه با محلهای معروف شتردارها معلوم است کریت وفهلنویچ چسبیده بهم هستند و هر کدام را میتوان نام برد چنانچه ابن حوقل هم کری ضبط کرده است. مغول ابن حوقل مغو است و چشمه شور در روی نقشه چشمه سفید و محلیها آنرا سفیدآب میگویند. حوض هزار، در روی نقشه خدا آفرید و در محل بلوچ آب یا برج است و چاه بر ابن حوقل باید ریزآب باشد. گود شاه تقی یا گود هشتاد تکه از ابداعات جدید است. غمر سرخ بظاهر پدناست که آنجا را تنگ طبس نیز گفته اند. مغول اصطخری و مقدسی سر جنگل یا خیرآباد است و بیره باید محلی در نزدیکی بهاباد باشد. دو منزل راه که یکی گود و دیگری پیرمال است در گفته ابن حوقل نیست و شاید بواسطه کوتاهی منازل راه از ذکر آنها خودداری شده است.

کریت

در سه فرسخی جنوب طبس سر راه دیهوک آبادی بزرگی بنام کریت است که جغرافی نویسان قدیم آنرا کری ضبط کرده اند. کریت قصبه بزرگی است که در نزدیکی آن چند مزرعه بنامهای **ابراهیم آباد** و **محمدآباد** و **محمدآباد** کریت و **کاظم آباد** و **همت آباد** و **علی آباد** و **ده اسلامی** از توابع کریت میباشند. جمعیت آن با توابع در حدود سه هزار نفر است و درشش کیلومتری جنوب آن آبادی معتبر دیگری بنام **فهلنویچ** است. در اطراف کریت نه رشته قنات است که تنها یک رشته آن خشک میباشد و در سالهای اخیر بواسطه توجه به کشاورزی سه چاه عمیق هم در آنجا حفر گشته است.

محصولات عمده کریت خرما و مرکبات و کندم و ذرت و سبزیجات است که تازه زعفران کاری هم در آنجا رایج گشته. مالکیت آب بر حسب رسم متداول در قهستان بر اساس فنجان است و یک فنجان آب مقدار مشخص و معلومی است. گردش آب در ۱۶ شبانه روز و در تابستان که صیفی از قبیل هندوانه و خربزه و بادمجان و گوجه و ینبه میکارند گردش آب در ۸ روز است.

امروز در کریت آثار تاریخی معتبری نیست. یک مسجد قدیمی دارد که از دوره اسلامی است و شبستان های شمالی و جنوبی با سقف های ضربی گنبدی و پایه های خشتی قطور چندین مرتبه تعمیر و تجدید بنایافته است. از کریت کهنه در مغرب آبادی کنونی دوتل خاک بزرگ که دو قلعه کهن بوده اند هنوز آثاری بجا است. دیوارها و برجهای قدیمی قلعه هویدا است ولی خانه های قلعه بکلی درهم کوفته شده و با ملاحظه بزرگی تل خاک حاصل از خرابی دو قلعه کوچک

و بزرگ بایستی مکان معتبری بوده باشند. هر دو قلعه روی تپه بنا شده‌اند. آثار قبرستان قلعه و محل‌های چاه آب مشهود است و در شمال قلعه‌ها خرابه‌های دیگری در زیر ماسه و خاک مدفون گشته و در آنجا بناهای قدیم و جدید وجود دارند. اهالی گویند طوفان بزرگی قلعه کهنه و خانه‌های مجاور آنرا درهم کوفته است.

فهلنونج هم که در نزدیکی کریت است خرابه‌های نامشخص قدیمی دارد. نام کریت و فهلنونج که شاید فهلنونج باشد معنی آشکاری ندارند ولی بظاهر کریت در صدر اسلام از جاهای بسیار مشهور و ابتدای خاک خراسان بوده و طبس خرما بنام طبس کریت شهرت یافته است. اصطخری در وصف کریت نویسد: قصبه بزرگی با هزار نفر جمعیت است و روستای بزرگی دارد و بین کری و طبس سه فرسخ است. روستای بزرگ جنب کریت باید فهلنونج باشد و همچنین اصطخری آورده که در چهار فرسخی کری بر که ایست که در آن آب سیل جمع میشود.

برگه با آب سیل همان آب گویر است که در شمال غربی پروده واقع شده و سون‌هدین بین طبس و نای‌بند آنرا دیده و توصیف جالبی از آن داده است. راه نای‌بند از کنار آب گویر میگذرد و شک نیست که در زمان اصطخری هم راه کریت به نای‌بند رفت و آمد داشته که مردم از آب گویر باخبر بوده‌اند.

بلاذری طبس را دروازه خراسان نامیده و یکی از قلاع طبس را در کریت قراز داده و گوید بهمین علت آنجا را طبسین گویند. کرین بلاذری همان کریت است ولی معنی طبسین روشن نیست.

مغو

از کریت راه شور از چاله طبس میگذرد که آن گویری از نوع زرده است که گذشت از آن در فصول مرطوب بسیار دشوار است. این منطقه گویری از شمال غربی طبس سرراه یزد تا آب گویر ادامه دارد و در وسط آن چند مسیل است که بزرگ آن رود نمکی نام دارد یعنی همان مسیلی که سون‌هدین خواسته نامی برای آن پیدا نماید. در ابتدا گویر بوته‌های کزاست ولی در وسط گویر قشر نمک سخت‌رو فاقد گیاه است. در گذشته این راه قوافل فراوانی داشته و بشرح سون‌هدین قافله‌ای با ۳۰۰ شتر عازم یزد چند روزی بواسطه بارندگی در کریت ماندند که گویر خشک شده و از آن بگذرند امروز در کریت حتی یک راهنمای محلی برای عبور از این بیابان نمیتوان یافت. در این ۶۰ سال، پیدایش ماشین زندگی را در این بیابانها زیور و کرده و راههای بیابانی متروک گشته‌اند

در غرب رود نمکی ناحیه ناهموار آغاز میگردد که ابتدای آن تپه‌های پراکنده است و مسیل بزرگی در این تپه‌ها بسوی جنوب شرقی ادامه دارد که آنرا **کال سرگردان** گویند و به مسیلهای قبلی پیوسته میشود. منطقه کال سرگردان گیاه فراوان دارد که بیشتر رمسی و اسکنبیل و اندکی تاغ است. تپه‌های کوچک نیکا از درختان تنومند نابود شده حکایت دارند و این محل در سابق چراگاه بزرگی بوده است و چاه آبی در آنجاست که **چاه‌شسته** نام دارد و هنوز تعدادی شترهای کریت در این محل دیده می‌شوند و از مانده درختان، چوب و ذغال برای حاجت اهالی کریت و فهلنوج فراهم میگردد.

در سمت غرب اولین رشته‌های رسوبی قرمز رنگ ماسه سنگ ورس ظاهر است. حوض مغروبه و ساروج شده‌ای بنام **حوض‌سوره** (۱) در آنجاست و راه رشته‌های کوتاه چین خورده ماسه سنگ و شیبست قرمز لیاس را بریده به دره مغو میرسد. دره آبدار است و در بستر رود مانداب و در کنار آن یک چشمه آب شور و در جلو چشمه درخت خرما دارد. در پای دره رباط سنگی مغروبه است. این محل مغول و مغرل معروف اصطخری و ابن حوقل و مقدسی است و منزل اول این راه است دوری آن از طبس ۶۲ کیلومتر و از کریت ۴۴ کیلومتر است.

دره مغو در چندجا آبدار است و در پائین بفاصله نیم کیلومتر چشمه دیگری است که آب آن در حوضی جمع شده و چند درخت خرما مجاور آنست که تازمانی نزدیک مغو مسکونی بوده است.

مفهوم کلمه مغو ناآشکار است. اهالی محل آنرا موگو گویند و در کتب اصطخری و سایرین بطور مغول و مغرل ضبط است. مغو و موگو بمعنی منزل و اقامتگاه آمده است و در کرمان جنوبی محلی بنام مغون است که نمیدانیم هر دو اسم از یک ریشه باشند ولی چون منزل دیگری هم در آخر این راه بنام مغواست باید معنی منزلگه را قبول نمود.

چشمه شور

بر حسب توصیف اصطخری چشمه‌ای با آب شور ولی قابل شرب است و در آنجا گنبدک هست و کسی نیست. وصف محل همین است و این چشمه در پای تنگه ایست و امروز آنرا چشمه سفید بواسطه زمین گچی اطراف آن گویند آب آن شور است و راه بین مغو و چشمه شور از رشته‌های برجسته و تیغه‌ای شکل شمالی جنوبی میگذرد. درجائی شیبست‌های ورقه از زمین سر برتر کرده و

در طول زمان بتدریج ورقه‌ها را قوافل جمع کرده و در کناری نهاده و راه را هموار ساخته‌اند و هر قافله‌ای در عبور راه‌سازی هم‌نموده است بطوریکه در این دامنه‌صدها توده سنگ جمع شده و این محل را **هزار چیل** گویند. اسامی محلی تپه‌ها، ودره‌ها در این منطقه زیاد نیستند مع هذا در کنار چشمه‌شور بلندی برجسته‌ای **کوه سفید آب** نام دارد و در جنوب آن **کوه مهدی** است.

رشته‌های رسوبی بسوی غرب دشت‌های کوچکی لابلای خود دارند و در دشت‌هاتپه‌های کوچک آذرین است. زمینهای رسوبی سنگواره فراوان دارند که بیشتر از ژوراسیک و این سنگواره‌ها مورد توجه عابران زمان اصطخری هم افتاده بطوریکه اصطخری و ابن‌حوقل گویند بین چشمه شور و چاه بردر راه خراسان به کرمان سنگ‌نایست که در روی آنها نقش‌های میوه از قبیل بادام و سیب و گلابی کنده است هم‌چنین نقش‌های سنگی شبیه به انسان و درخت.

بلوچ آب - برج - حوض هزار

از گذرها و تنگه‌ها و مسیل‌ها باید گذشت و دشت غربی چشمه‌شور بنام دشت **چشمه سفید** است. در مغرب راه رشته کوهستانی ممتدی بنام **کوه چاه ورامین** یا **کوه ورامین** است و در پشت آن **کوه سفید** واقع شده. در جلو سمت جنوب کوهی بنام **جنگلو** است و در کنار آن **کوه دیگری** بنام **دو قوری (۱)** و **بلوچ آب** در آنسوی **کوه دو قوری** است. راه ناهموار است و در کنار **کوه جنگلو** چشمه آبی است که در روی نقشه خدا آفرید نوشته شده که همان منزل حوض هزار یا **برج** است خدا آفرید نامی است که کاروانیان بدین آب شیرین که چشمه‌ای است و آب آن در چاله‌ای جمع میشود داده‌اند و چون در این بیابان تنها آب شیرین و گوارا است لاجرم خدا آفرید شده است.

اصطخری حوض هزار را برکه‌ای با آب باران ضبط کرده. در کنار چشمه خرابه کوچکی است که شاید حوض قدیمی باشد و در بالای دره **برج** مغروبه کوچکی بنا شده که معلوم است این راه ناامن بوده و برای حفاظت راه ساخلوئی در زمانی نامعلوم در آنجا گمارده‌اند و نام **برج** به منزل راه داده‌اند. اسم **بلوچ آب** در اطراف دشت **لوت** بسیار رایج است و بجاهای آبداری نسبت داده شده که مورد توجه **بلوچها** بوده و قرارگاه آنها بشمار میرفته است. فاصله **برج** از **چشمه سفید ۶ فرسخ** است.

چاهبر - غمر سرخ - مغول

منزل بعدی مشخص نیست و در روی نقشه پیرمال ضبط است و از این محل راه دیگری است که از دشت غربی لوت و کوه ورامین گذشته به راه یزد به طبس میرسد پیرمال چاله کویری، با آب شور راکد است و چون فاصله آن از بلوچ آبسه فرسخ بیش نیست نمیتواند منزلگه راه باشد و مرحله بعدی راه روی نقشه هشت تکه است که آنرا گود شاه تقی هم گفته اند فاصله گود از برج ۵ فرسخ و منزل کوتاهی است و اصطلاح گود بمفهوم چاله های کویری اطراف است .

منطقه غربی لوت بهاباد بعد از رشته های رسوبی متوازی از چاله ها و حفره های نمکی ساخته شده و در آن نواحی چاه و چشمه فراوان است. راههای شتررو چندی از رباط پشت بادام و ساعتبه راه بهاباد میرسند. در جنوب رباط پشت بادام حوضی بنام هفت فرسخ در روی نقشه ضبط است و در جنوب حوض آبادی مغروبه ای بنام اله آباد است که از کنار آن مسیلی رو به جنوب شرقی موازی با کوه ساغند ادامه دارد. حوض را بنام **گرفلی** هم میگویند. راه در طول مسیل پائین رفته و به دشتی بنام **تل حمیه** میرسد و سپس به سوی شمال شرقی جهت کوه ورامین میرود .

کوه ورامین آخرین ارتفاعات لوت بهاباد بسمت مغرب است و در دامنه آن چاهی بنام چاه ورامین است. راه از دامنه آن به محلی بنام **تل بارانداز** میرسد. این محل از لوت بهاباد شکل دشت را دارد و در داخل دشت دق های ماسه ای و کویری درختان تاغ و اشنو و قیچ دارند. دشت بواسطه علوفه فراوان چراگاه شتر- های اطراف است که بدانجا برای چرا میروند و برای آب به شوراب در دوفرسخی شمال رباط پشت بادام می آیند. از تل بارانداز راه بسوی شمال شرقی است و بعد از چاه ورامین ریگ کوچکی بنام ریگ ورامین است که راه از وسط ریگ میگذرد و درختان تنومند در آنجا زیاد است بعد از ریگ از گذاری که کوه ورامین را بریده گذشته و به دشت شرقی میرسند .

در پائین گذار راه دوشاخه است که یکی بسمت شمال طرف برج بلوچ آب و دیگری بسوی جنوب است. راه جنوب به طرف کفه ایست که فاضل آبهای غربی در آن افتاده و آنرا **دق دریا** گویند و بسمت جنوب بعد از دق دریا کفه چهل خرواری و کفه های دیگر است .

از چاله ها بسمت شرق، دشت مرکزی تیغها و رشته های کوتاه دارد و در

آنجا چاهی بنام شور است که محلی برای چراگاه شتران میباشد. راه شمالی از دوتیغه کوتاه میگذرد و به چاه حور میرسد و دورتر چاه میرزا است. راه درطول بیست کیلومتر در دشت هموار است و مسیلى در وسط آن بنام مسیل چاه میرزا واقع شده و در جلوی گردنه پیر حاجات است و درپائین گردنه پیرمرال میباشد. گود شاه تقی یا هشتاد تکه انتهای چاله‌های کوری جنوب غربی است.

در راه توصیفی اصطخری محل بعدی چاه بر است که با ملاحظه چند چاه آب در این ناحیه و چند راه فرعی محل آن بدرستی معلوم نشد چاه بر باید ریز آب یا ریزاو باشد. اصطخری گوید: در آنجا چاه و گنبدك است. اگر چاه بر راریز آب فرض کنیم فاصله آن تا برج قریب ۱۵ فرسخ میشود که يك مرحله راه نیست و بناچار بین دو محل منزلی باید درگود شاه تقی بوده باشد که اصطخری این منزل را نام نبرده است. معنی چاه بر آشکار نیست. در چهار فرسخی رباط کلمرد بین طبس و یزد آبادی کوچکی بنام چاه بر است و اهالی گویند چاه بر یعنی چاه بر راه. منزل بعدی اصطخری غمر سرخ (۱) را باید در پدنو (۲) قرارداد. توصیف اصطخری از آب زیادی که در چاله‌ای سرخ فام است و کوه سرخی که مجاور آنست با وضع پدنو مطابقت دارد ولی معنی پدنو را نمیدانیم و فاصله این محل تاریز آب ۶ فرسخ و با منزل راه مطابقت دارد ولی قبل از پدنو گذاری است که آنرا تنگ طبس گویند و میتوان آنجا منزل کرد و راه جنوبی دشت و رامین هم به همین گذار میرسد.

از پدنو تا بهاباد هشت فرسخ است که یکروزه میتوان پیمود ولی اگر منزل سبک خواهند سرچنگل و یا خیرآباد مرحله بین راه است و باید همان محل مغول اصطخری باشد که گوید در آنجا بنائی نیست. مشکل این راه انتهای آن یعنی بیره است که اصطخری گوید آنجا آبادی کوچکی با ۱۰ تن ساکن است و چنین محلی امروز وجود ندارد و راه بهاباد به ولایت یزد میرسد. لابد بیره آبادی کوچکی نزدیک بهاباد بوده است.

بهاباد حاضر دوست خانوار جمعیت دارد مرکز بخش و جزء فرمانداری بافق یزد است. دو رشته قنات دارد و چاه عمیقی تازه حفر شده و از آن برای لوله کشی آب استفاده گشته است. سه سال است که برق هم در آنجا دایر است. محصول اصلی محل پسته و پنبه بومی و گندم و جو وزیره و هندوانه دیم است که بایند کاری انجام میگردد. بندکاری بشرحی که دیدیم استفاده از فاضل آب زمستان برای خیساندن و انبار کردن آب در سطح زمین است که در تابستان روی آن

صیفی دیم میکارند. بهاباد انگور و کاهوی معروف دارد. در اطراف بهاباد خرابه و حصار و قلعه قدیمی نامشخص فراوان است. در احمدآباد حصار و قلعه ایست که آنرا نمو (۱) کهنه گویند. در شمال بهاباد درسه کیلومتری حاجی آباد و امامزاده شیخ محمد خرابه های دیگریست که گویند نظر کرده میباشند از بهاباد راهی بسوی یزد و راهی به کوهبنان کرمان است.

۸ - راه طبس به یزد

در مغرب اوت بهاباد بزرگترین شاه راه ارتباطی فارس و یزد با خراسان بین یزد و طبس است. در دنیای قدیم دروازه خراسان و چهار راه ارتباط خراسان جنوبی به سایر شهرهای قهستان و هرات و نیشابور و طوس بوده است. راه یزد به طبس وقایع تاریخی معتبری بخود دیده و یکی از روایات مربوط به عبور یزد کردسوم آخرین شاه بدبخت ساسانی است که در تاریخ یزد آمده که یزدگرد از یزد بسوی طبس رفت و لشکر اسلام بدنبال وی روانه طبس شدند. در تاریخ یزد وقایع دیگری مربوط به گذشت یزدگرد از یزد و پنهان نمودن خزاین و گنجینه ضبط است و حتی صاحب کتاب گوید مالک زیب و مالک عمرو از سرداران اسلام که بدنبال یزدگرد رفته بودند در راه وفات نمودند و قبر ایشان در چهارده طبس است و در مراجعت لشکر اسلام در بیابان راه کم کردند و بعضی از تشنگی مردند.

فهرج

در نزدیکی یزد آبادی معتبری بنام فهرج وجود دارد که سرراه بافق و در سی کیلومتری یزد است و ربطی به راه خراسان ندارد. در فهرج آثار تاریخی قدیمی فراوان است (۱) در تاریخ جدید یزد آمده که پس از سرگردانی لشکر اسلام در مراجعت از طبس بعضی از صحابه و تابعین سر به فهرج در آوردند و در آنجا جمعی از صحابه بدست اهالی محل شهید شدند که از جمله خویط بن هاتی خواهرزاده امیر المومنین علی و عبدالله بن عامر کریر فاتح خراسان است. عموم جغرافی نویسان سده و چهارم هجری از راه یزد به طبس یاد کرده اند.

ابن خرداد به این راه را چنین توصیف کرده است. **یزد - انجیره - خرانه - ساغند - رباط محمد بن یزداد - خان اشتران - خبانك - حوران - طبرهان - طبسین**. در نوشته های اصطخری و ابن حوقل و المقدسی مسیر راه همین است ولی اسامی تفاوت دارند. قبل از بحث در باره این راه، شهر طبس را که عناوین مختلفی داشته باید شناخت.

طبس

در قهستان دو طبس وجود دارد. اولی گلشن است که به کرات از آن یاد کرده ایم و طبس دومی در مشرق کوههای مومن آباد بیرجند نزدیک مرز افغانستان است. جغرافی نویسان صدر اسلام برای مشخص داشتن دو طبس از هم هریک را با صفتی ذکر کرده اند و گلشن را طبس و دیگری را طبس مسینان گفته اند. اصطخری گوید قهستان از خراسان طرف بیابان است و شهری بدین نام نیست و مرکز آنجا قائن است و از شهرهای آن ینابد (گناباد) و طبسین که به کری معروف است و خور و طبس که به طبس مسینان شهرت دارد. کری بشرحی که گذشت همان کریت نزدیک به طبس است که شاید کهن تر از خود طبس بوده است. اصطخری در باره طبسین گوید: شهری کوچکتر از قائن و از گرمسیر و خرما دارد و در آن حصاری است و قلعه ندارد و بناهای آن از گل و آب آن از قنات و نخلستانهای آن بیشتر از باغات قائن است و در باره طبس مسینان گوید: بزرگتر از ینابد و آب آن از قنات و بنای آن از گل و در آنجا حصاری ویران است و قلعه ای نیست و مرکز نخلستان قهستان طبسین است.

ابن حوقل شرحی نظیر اصطخری دارد که گوید طبسین معروف به کری و طبس مسینان جای دیگر است و توصیف طبسین نظیر نوشته اصطخری است و گوید نخلستانهای قهستان در طبسین است و سایر شهرهای قهستان در سرد سیر میباشند. شهرها از هم دور و فواصل آنها بیابان است و عمارات آن چون سایر نواحی خراسان متصل بهم نیست. در بیابانهای میانه شهرها و دیهها اگراد و دامداران (گوسفند و شتر) سکونت دارند و در آنجا رودی نیست و آب مشروب از قنات است و از آنجا انواع کرباس بجاهای دیگر برند و پلاسهای معروف دارند. در ذکر مسافتات خراسان گوید از قائن تا **زوزن** سه منزل و از قائن تا طبس مسینان دو روز و از قائن تا خوریک روز و از آنجا تا خوسف دو فرسخ و از قائن تا طبسین سه منزل است. مسافتات درست نیست و منازل بسیار سنگین است.

المقدسی از طبسین دیدن کرده و راه یزد به طبس را پیموده و بناگفته او

هفتاد روز در این بیابان بوده است . المقدسی طبسین را طبس تمر بواسطه خرمای فراوان آن ضبط کرده و گوید و در آنجا حصارى است و بازاری کوچک مساجدى پاکیزه دارد و شرب آنجا از آب حوض و قنات است و در آنجا حمامهای پاکیزه دیدم . المقدسی طبس مسینان را طبس عناب گفته که در آن عناب زیاد است .

در کتاب حدود العالم گلشن همان طبسین است که شهری گرم و اندرو خرماست و آب آن از کاریز است اندر میان بیابان . ناصر خسرو در مراجعت از حج از راه نائین به جندق و بیابانک به چهاردیه طبس رسیده که آنجا را **دستاباد** گفته و از آنجا به طبس رفته که آنرا طبس گیلکی ضبط کرده است . طبس گیلکی بنام امیر گیلکی طبس که در آن زمان بر قهستان حکمرانی داشت و آن ولایت را درامن و آسایش حفظ میکرد . ناصر خسرو در باره طبس گوید شهری انبوه است اگر چه بروستا نماید و آب اندک باشد و زراعت کمتر کنند و خرماستانها باشد و بساطین و چون از آنجا به شمال روند نیشابور به چهل فرسخ است و چون سوی جنوب به خبیص روند راه بیابان چهل فرسخ است و سوی مشرق آن کوهی محکم است که امیر گیلکی به شمشیر گرفته بود .

حمداله مستوفی در نزهت القلوب طبس گیلکی دارد که گوید در هفت روز راه از یزد است و هوایش گرم و خرما و ترنج و نارنج بسیار دارد و در خراسان غیر از آن جای دیگری نیست حصارش محکم و چند دیه از توابع آنست . معلوم میشود پیدایش مرکبات در اطراف لوت بعد از قرن پنجم است زیرا ناصر خسرو خبری در باره مرکبات ندارد .

معنی کلمه طبس و طبسین هم معلوم نیست . در تاریخ بیهقی در ذکر تقسیمات خراسان ربع سوم طبس آمده که گوید این محل تبش است بحکم چشمه آب گرم که آنجا را تبش می نوشته اند و بتدریج طبس شده است .

شهر طبس حاضر شکل قدیمی خود را از دست داده و از يك فرسخی طبس سر راه دیهوك، خسرو آباد مناظر زیبای نخلستانهای منطقه طبس را آشکار میسازد و پشت آن در توده درختان خرما شهر طبس است . يك خیابان شمالی جنوبی مصفا و در دو طرف آن درختان خرما و مرکبات چون پرتقال و نارنگی و درختان توت و خرزهره منظره جالبی به شهر داده اند . آب مشروب شهر در دو نهر از کنار خیابان میگذرد و ادارات دولتی در این خیابان واقع است . در شمال خیابان پهلوی محوطه ای گل کاری شده بنام باغ ملی است که در آنجا در گذشته میدان بارفروشی شهر بوده است . در این میدان کاروانسرای زیبایی از زمان ناصرالدین شاه است که جلوی آن حجرات محل کسب و پشت آن حیاط کاروانسرا با اطاقهای دو رادور

گاراژ شده است. در يك ضلع میدان دكاكین مسگری و از گوشه آن خیابانی به باغ گلشن میرسد. باغ گلشن درختان خرما و سروهای زیبا دارد که آب مشروب شهر در دو حوض باغ افتاده و در دو نهر از باغ خارج میشود.

طیلس حاضر بازار ندارد و تنها گوچه کوتاهی بطرف مسجدجامع سرپوشیده است. مغازههای شهر اجناس روستائی کمتر دارند و بیشتر وسائل زندگی شهر نشین که چرخ خیاطی و یخچال و رادیو باشند معامله میکنند.

مسجدجامع طیلس بنای تازه ایست که ساخت آن در ۱۲۴۰ هجری قمری زمان محمدشاه است. مسجد آجری و شبستان بسیار بزرگ دارد و در صحن حوض نیست و دو مناره آن جالب نمی باشند. در گذشته در کنار مسجدمناره ای از زمان سلجوقی وجود داشته که در اوائل سده بیست برجا بوده و سون هدین عکس آنرا در کتاب خود ضبط کرده ولی منار خراب شده و آثار آن نابود گشته است. در نزدیکی مسجد در محله کهنه شهر **مدرسه دومنار** است.

قلعه وارگ طیلس امروز بکلی مخروبه است و بنای آن رابه محمدحسن خان حکمران طیلس نسبت میدهند، در واقع طیلس موجود و طرح شهر آن از زمان این حکمران است. محمدحسن خان برادر میر محمدخان پسر علیمرادخان از طوایف عرب منطقه طیلس بوده است که مشهور است این اعراب در صدر اسلام در منطقه ری جای داشته و در اوائل سلطنت صفویه به منطقه طیلس کوچانده شده و در عرب آباد جای گرفتند. شاه اسمعیل صفوی در سال ۹۱۵ بقصد سرکوبی سلطان حسین میرزا بایقرا از یزد به طیلس آمد و شبانه طیلس را مسخرو خراب و حاکمی از خود در آنجا نشانند. در آن زمان يك راه تاریخی بین اصفهان و هرات از طریق نائین و انارک و چهارده و طیلس واسپکه و بیرجند بر قرار بوده که تاورنیه شرح آنرا بطور مبهم در سفرنامه خود ذکر کرده است.

در زمان عبورنادر از لوت شمالی لشکر وی از بی آبی درمانده گشته و رئیس طایفه اعراب بنام **میرافتخار** آب و آذوقه به لشکر نادر رساند و پسروی علیمراد خان حکومت طیلس را یافت. محمدحسن خان پسر علیمرادخان نقشه شهر طیلس را طرح کرد و بدور شهر حصار ساخت و قلعه وارک شهر را بنا کرد و بسیاری از بناهای طیلس از دوران اوست.

در طیلس خانههای مجلل زمان قاجاریه هنوز چشمگیر مانده اند که بعضی از آنها از لحاظ معماری و گچ پری و آینه کاری بسیار زیبا و ارزنده می باشند. در سه کیلومتری شمال طیلس قبرستان قدیمی شهر واقع است که ازدور شبیه به روستائی متصل به شهر است. در گورستان مقبره **امامزاده حسین** است

که دو گنبد بزرگ در جلو و عقب دارد و در اطاق ضریح نقاشی‌های روغنی روی دیوارهای گچی نقش شده، که سبک نقاشی از زمان زندیه است. در اطراف امامزاده خانه‌ها و گنبدها و مقبره‌های خانواده‌های سرشناس طبس میباشند و در حیاط خارجی و اطراف امامزاده گورهای اطاقک دار و سرباز فراوان است.

راه یزد

راه طبس به یزد به راه حوض یا راه رباط مشهور است زیرا در طول آن رباط‌های قدیمی و حوض‌های آب فراوان است. این راه در یک منزلی طبس به راه چندق و راه نائین میرسد. راه یزد بشرحی که گذشته در کتب اصطخری و ابن‌حوقل و المقدسی ضبط شده و چون المقدسی خود این راه را پیموده شرح آنرا از گفته وی نقل میکنیم

رباط کوران

ارازمه

المهلبی

رباط آب‌شتران

رباط حسن

رباط پشت‌بادام

ساغند

خزانه

انجیره

یزد

در روی نقشه نامهای زیادی در طول این راه هست مانند: **طبس - چهارده رباط گور - کلمرد رباط خان** و از رباط خان راه دوشاخه است مسیر جنوبی از ریک و چشمه شتران به تخت‌شاه عباس و مزرعه بالا و گدار سرخ میرسد و مسیر شمال از ریک و شوراب به رباط پشت‌بادام و گدار سرخ می‌آید و بعد از گدار سرخ **حوض هفت فرسخ - الله‌آباد ساغند** (روی نقشه کاکند) **ریزآب - شهرنو - خورونگ انجیرک - یزد**

چهارده

از آبادیهای بنام نزدیک طبس چهارده بوده که برحسب ظاهر اسم چهار روستا در آنجا قرار دارند. در کنار راه شوسه فعلی آبادی معروف چهارده **جوخواه** است که پنجاه خانوار سکنه دارد ولی مسافران قدیم و جدید که از چهارده گذشته اند هر کدام یکی از آبادیهای آنرا ذکر کرده اند. ناصر خسرو و بین راه بیابانک و طبس به چهارده آمده و گوید از آنجا به چهارده طبس آمدیم به دهی که آنرا رستاباد میگفتند.

این حوقل منزل آخری ماقبل طبس را **آتشکهان** ذکر کرده و در روی نقشه اسم این محل بین چهارده و طبس تاشکنان ضبط است و در نقشه دیگر **اشکنون** آمده. اشکنون را در محل تاشکنون گویند و در واقع چهارده از چند روستا ترکیب گشته که اهم آنها **جوخواه** - **مهدی آباد** - **سلیمانیه** - **خیر آباد** - **کاظم آباد** - **دهنه** - **تاج آباد** و **دولت آباد** و **دهشور** هستند. آتشکهان این حوقل معلوم است ولی رستاباد - ناصر خسرو را نمی شناسیم. چون منزل بعدی رباط گورتا طبس ۵۷ کیلومتر فاصله دارد و قوافل یکروزه آنرا طی نمی کردند لاجرم برحسب ضرورت اقامت در یکی از آبادیهای چهارده شب آخر را میگذرانند. از چهارده طبس راه تاریخی ترشیز و نیشابور جدا میگشت و بعضی از قوافل که از راه نائین به خراسان میرفتند بدون گذشت از طبس از چهارده راه خراسان را در پیش می گرفتند.

این خرداد به در ذکر این راه منزل ماقبل طبس را **اخوانان** نوشته و می گوید از آنجا تا **طمرهان** چهار فرسخ و از آنجا به طبسین هفت فرسخ است. در فاصله یازده فرسخی طبس آبادانی در این راه نمی شناسیم بظاهر **خوران** باید **خوران** و **کوران** و **رباط گور** باشد و طمرهان این خرداد به که معلوم نیست بچه شکل باید این اسم را خواند و معنی کرد لابد محلی از چهارده بوده است.

شوراب - رباط گور

دشت چهارده در شمال چاله طبس بسوی غرب مسیر راه است این دشت حوضه شمال طبس را محدود کرده و چند مسیل از شمال بجنوب راه دارند که مسیل نمکی و مسیل سرگردان سر راه لوت به آباد بودند. زمینهای اطراف مسیلهای کویری است ورشته های چین خورده در جلو نمایان میگردند. در ابتدای تنگ کوهستان چشمه **شورآب** و **رباط گور** است.

در جلوی چشمه شور آب چند درخت گزو يك کاروانسرای سنگی مغروبه است و در کنار راه، کاروانسرای آجری سالمی است که در اطاق بیرون آن يك قهوه چینی نفت و گازوئیل میفروشد و کاروانسرا رباط گور است. کاروانسرا بنای جدید دارد که در سنگ نبشته آن دو برادر بنامهای حاج محمد و حاج حسین که عازم کربلا بوده اند در سال ۱۳۱۳ هجری قمری کاروانسرا را ساخته اند. مدتی این محل پاسگاه ژاندارمری بوده و حالا متروک است. در يك کیلومتری رباط گور دو حوض مغروبه و دو خانه است که در فصل بهار گوسفنددارها بانجا می آیند.

این محل بیشتر بنام شوراب معروفست و رباط گور را کمتر شناسند و گویند چون در آنجا گور ظاهر میشود رباط بنام آن مشهور شده. از رباط گور چند راه فرعی جدا میشود که یکی راه جفرو (۱) بطرف جندق و بیابانک و دیگری راه شمالی مستقیم بسوی ترشیز است.

جفرو تا رباط چهار فرسخ فاصله دارد و در شمال رباط گور آباد کوچکی بنام پیشه مسکونی است و بعد از آن آبادی کلاته است. از ظاهر محل پیداست که هیچگاه در آنجا آبادی بزرگی وجود نداشته و چشمه آب شور باعث اقامتگاه مسافران گشته است.

المقدسی این محل را رباط گوران و حوران نوشته و ابن حوقل آنرا خوران و خواران ضبط کرده و المقدسی گوید: در آنجا قلعه ایست که مستحفظی دارد و خارج آن آب شوری قابل شرب است. آب شور باید همین چشمه شور آب باشد و قلعه مذکور نمیتواند قلعه سنگی مغروبه باشد که لابد بجای قلعه قدیمی بنا گشته است. ابن حوقل گوید قصری از سنگ و گچ است و سه یا چهار تن سکنه دارند که محافظ آنند. ناصر خسرو هم بناچار از رباط گور گذشته و لسی در سفرنامه وی ذکری از این جایگاه نیست چون ناصر خسرو تنها آبادیهای بزرگ سر راه را توصیف نموده است.

ارازامه - کلمرد

منزل بعدی را المقدسی ارازامه ذکر کرده که گوید سه چاه است و کفاف قوافل را نمیدهد. این مرحله روی نقشه و در محل رباط کلمرد است که تا بوس شانزده فرسخ فاصله دارد اصطخری هم از رباط مهلب تا رباط گوران را يك منزل آورده که بسی دراز است. رباط کلمرد ابتدای منطقه کوهستانی بسوی جنوب

است بلندی آن در حدود ۱۷۰۰ متر و درپائین گردنه قرار دارد. در زمان حاضر يك كاروانسرای آجری مسكونی و يك قلعه سنگی مغروبه و يك برج دیده‌بانی و آثار چند خرابه قدیمی در محل دیده میشود .

كاروانسرای آجری بنائی جدید دارد و در هشتاد سال قبل توسط حاج محمد هاشم برخوردار یزدی از خاندان بازرگان یزد ساخته شده و کتیبه‌ای درسردارد. داخل كاروانسرا پانزده اطاق است که در آنجا دو خانوار منزل دارند وحشم‌داری میکنند و از اهالی رباطخان میباشدند. در جلوی كاروانسرا دو سکوی آجری برای شب‌خوابی دره‌وای آزاد بنا گشته است. كاروانسرای سنگی مغروبه کوچک‌است که در دو طرف آن دوسرپوشیده لوله‌ای بظاهر محل دامها بوده و در حیاط کوچک داخلی یکی دو اطاق هست. بنای كاروانسرا از زمان صفویه باید باشد زیرا برسر در ورودی کتیبه‌ای روی سنگ مرمر نقر است که حاکی از تعمیر بنا توسط محمد حسن‌خان طبسی مذکور میباشد. در جلوی كاروانسرای سنگی يك برج خشتی‌دو طبقه برای دیده‌بانی بوده است و دراین محل چشمه آب‌شور رباط است که پیرامون آن خرابه‌های نامشخص زیاد است. شاید محل ارازامه المقدسی این خرابه‌ها باشد چون رباط کلمرد از زمان شاه‌عباس پیدا شده و نام محل را بدو صورت کلمردبا با فتح میم وضم میم خوانند و مراد از آن اینکه در آنجا یکی از غلامان کل شاه عباس دارفانی را وداع گفته و نام وی باین محل داده شد ولی چون مردم کلمه مردن را نپسندیده‌اند آنجا را بنام مردکل خوانند(۱).

دو فرسنگ بعد از رباط کلمرد چشمه خواجه حسن است که آب کمی دارد و با آن زراعت نمایند و درپای چشمه طاق دیس فشرده طبقات بسیار قدیمی دوران اول مشهود و جای عکس‌گیری جالبی برای زمین شناسان است.

المهلبی - رباط خان

مرحله بعدی راه حاضر رباط خان است و نام خان را منسوب به کنجلی خان زیگ حاکم کرمان در زمان شاه‌عباس دانند. المقدسی این منزل را المهلبی ذکر کرده و گوید: در آنجا چشمه‌ای کم‌آب و رباطی ویران است كاروانسرا و چشمه‌ای دارد و در نزدیک آن کوهی است و میان‌مهلب و رباط حوران يك منزل فاصله است. رباط‌خان جای معموری است يك رشته قنات دارد که آب آن در

۱ - این قول رایج محل است و بدان اعتباری نیست شاید کل همان کال باشد و در مازندران در شرق دهانه هراز دو روستا بنامهای کلمرد وجود دارند .

حوضی جمع شود و چند بنای قدیم و جدید در محل موجود است. بنای قدیمی درهم کوفته کاروانسرای سنگی است که شاید بانی آن گنجعلی خان زیگ بوده است و دورتر از آن قلعه‌ای بلند با برج که از خشت و گل است و در جلوی آن کاروانسرای آجری جدید است. در رباط خان زراعت کمی میشود ولی نخلستان آن زیباست.

نام مهلب و مهلبی شاید منسوب به حاکم مسلم خراسان در صدر اسلام است ولی خان در عربی بمعنی خانه و کاروانسرا هم آمده و دور نیست که نام اصلی آن همان خان بوده و بعد به المهلبی بدل شده است و نام گنجعلی خان زیگ هم برحسب تصادف با اسم قدیمی برابر آمده باشد.

رباط آب شتران

راه جنوب از طریق تخت‌شاه‌عباس محلی بنام چشمه شتران دارد. بعد از رباط خان مسیر از ماسه‌های روان میگردد که این ماسه‌ها انتهای دشت کویر می‌باشند و در واقع حد دشت کویر را در این بهره باید توده ماسه دانست. راه ماشین‌رو حاضر که راه‌شمالی است از توده‌ماسه در محلی بنام گذار ریگ‌میگذرد که در آنجا کارگرهای وزارت راه جاده را پاک می‌نمایند. این توده ماسه راریگ شتران گویند. در جنوب ریگ چاله‌ای کویری و بعد از آن گذاری است که در پائین آن رباط پشت بادام است.

راه قدیمی راه جنوب است که از چشمه شتران میگذشته و لابد شاه‌عباس در سفر خود بخراسان از آن عبور کرده که محلی بنام تخت شاه‌عباس شهرت یافته است.

اصطخری این منزل را ریگ ضبط کرده و گوید: آنجا حوض است و سکان ندارد و درازی ریگ دو فرسخ است. آشکار است که در زمان اصطخری هم حدود و وسعت ریگ با وضع حاضر تفاوتی نداشته است. المقدسی رباط آب‌شتران را ضبط کرده و گوید: محلی خوفناک و ماوای کوچ است و آب‌شیرین دارد. این خردادبه هم محل را بنام شتران آورده و پیش از آن منزلی بنام خبانک دارد که خبانک ناموجود باید المهلبی یا ارزمه یا جایی بین این دو باشد بهر حال بواسطه وضع خاص این منزل درمیان ریگ و وجود آب‌شیرین جغرافی نویسان آنرا ذکر کرده‌اند. راه موجود از چشمه شتران نمیگذرد و حتی مال‌دارها هم از آن عبور نمی‌نمایند ولی راه قدیمی از مسیر جنوبی بوده و بهر حال راههای انشعابی بسوی جندق و نائین و ترشیز از ریگ می‌گذشته‌اند چنانچه ناصر خسرو هم از ریگ شتران

گذشته و از خطرات آن خبر داده است .

رباط حسن

ابن‌خرداد به منزل بعدی را رباط محمدبن‌خرداد ضبط کرده. اصطخری و ابن‌حوقل آنرا رباط محمد نوشته‌اند ولی در متن المقدسی اسمی از این رباط نیست و بعد از رباط آب شتران رباط‌پشت‌بادام است. در حاشیه کتاب‌المقدسی رباط‌حسن ذکر گشته و درباره آن المقدسی گوید: بسرزمین عجم رباطی از آن زیباتر ندیدم که از سنگ و گچ بود و نظیر آن درشام دیده می‌شد و درهای آهنی داشت و جائی رفیع است که مستحفظین در آن مقر داشته و بناء آن از ناصرالدوله ابوالحسن بن سیمجور والی مشرق است که قناتی شیرین دارد و از پای کوه می‌آید و جلوی رباط ظاهر میگردد و داخل رباط میشود ولی این محل مخوف و ماوای کوفجان بود. این شرح در اصطخری نیست. و ابن‌حوقل رباط محمد را باسی تن سکنه و چشمه و کشت آورده ولی المقدسی اشاره‌ای به زراعت نکرده است.

رباط محمد لابد پس از تعمیرات بنام رباط حسن مأخوذ از اسم ابوالحسن بن سیمجور نامگذاری شده است. وی در زمان حکومت منصور بن نوح سامانی (۳۵۰-۳۶۶) سپهسالار خراسان شد و به درخواست ابوعلی محمد بن الیاس از خراسان به کرمان لشکر کشید تا دفع خاندان بویه نماید. شاید بناو تعمیرات رباط مذکور بعد از سفر کرمان باشد. سال مسافرت المقدسی به خراسان معلوم نیست و لقب ناصرالدوله در زمان حکومت ابوالقاسم نوح بن منصور به ابوالحسن داده شد که اوائل سال ۳۶۶ میشود و از لحاظ زمان با سفر المقدسی و دیدن قلعه عظیم نو بنیاد که بظاهر باید در حدود سال ۳۷۰ صورت گرفته باشد نزدیک است.

رباط حسن باید در مسیر جنوبی بعد از چشمه شتران باشد و در آنجا رباط سکه (۱) است ولی با ملاحظه فاصله نزدیک آن به چشمه شتران آنجا یک منزل راه نمی‌شود و بعد از رباط سکه خرابه‌های دیگری در این بیابان هست و یافتن محل درست رباط حسن در خور بررسی‌های محلی فراوان است.

رباط پشت بادام

– از طیس تا خورونک جایی به آبادی رباط‌پشت‌بادام نیست. سه کیلومتر پیش از آن مزرعه مخروبه کوچکی بنام شوراب است. نام پشت‌بادام بواسطه

وجود درختان بادام وحشی یا ارژن در کوههای اطراف است که معلوم میشود در گذشته درختان بادام بیشتر بوده اند. این محل کوهستانی است ولی بلندیا و رشته‌هایی پی‌درپی نیستند گاهی دو برجستگی باهم موازی وزمانی بین آنها دوری زیاد و دشت‌هایی بین ارتفاعات فاصل شده اند. گیاه در ناحیه زیاد و رومی تمام زمین را پوشانده و در زمینهای گلی تاغ هم دیده میشود. مردم محل نگاه بسوی دشت کویر دارند که راه بزرگی بسوی بیابانک و انارک و حواشی دشت کویر سمت حلوان و عروسان و چوپانان وجود دارد .

منابع معیشت مردم محدود و کشاورزی بی رونق است و گمان اینکه اهالی این بیابان هیچگاه کشاورز نبوده و از دامداری معاش داشته اند. امروز هم وضع عوض نشده، چند چشمه شور در بین راه و یک قنات در رباطخان و در بعضی جاها چند درخت خرما و اندکی گندم و جو و مقداری شلغم و هویج این حاصل کشاورزی است .

وجود محل‌های بین راه بواسطه اهمیت شاهراه ارتباطی خراسان و نیاز به چاه و قنات و برکه و کاروانسرا برای عبور از بیابان بوده است. رباط پشت بادام دو قنات کم آب دارد، کمی گندم و جو و پنبه کشت میشود ولی بیشتر مردم شتردار و سه هزار رأس شتر این محل در بیابانهای اطراف رها می‌باشند که امروز کسی برای حمل بار و مسافر سراغ شتر نمی‌رود و مردم هم کسب قدیمی خود را رها کرده اند و شتر حیوان بی مصرفی گشته و شتردار بداشتن آن خرسند است که گهگاه چند سر از آن را در بازار یزد و جاهای دیگر می‌فروشد و برای مصرف گوشت و بارکشی در دهات ارزش کمی دارد. البته وضع زندگی در سالهای اخیر عوض شده و بهره‌برداری از کانهای اطراف دشت لوت مردمی را از این محل‌های گمنام بخود جلب کرده است. در رباط پشت بادام صدوسی خانوار که پانصد نفر می‌شوند سپاه بهداشت و سپاه دانش دارند و از آثار قدیمی یک قلعه مخروطی و یک حوض است که از آب باران پر میشود .

این حوقل در مسیر راه این محل را ذکر نکرده و المقدسی آنرا جای آبادی شبیه به قریه با مزارع و احشام و قنات آب شیرین توصیف کرده است. اصطخری گوید آب از چاه و کاروانسرا و خانه دارد و بین پشت بادام و رباط محمد عمارتی نیست ولی المقدسی بسمت قبله آن بفاصله دو فرسخ محلی را بنام مزرعه ذکر کرده است. در مشرق پشت بادام مزرعه بالا هنوز موجود است و در جنوب آن که کوه گده‌سون است آبادی کوچکی بهمین نام وجود دارد.

پشت بادام در یک منطقه کوهستانی است که درجهتی از شمال غربی نزدیک

بیابانك آغاز گشته و دنباله آن **کوه ساغند** است. در مشرق این کوهستان دشت کوه و رامین است که به ریگهای حاشیه دشت کویر میرسد و جنوب دشت که چاله‌های کویری و کفه زار و شورستان است **دشت دریا** نام دارد و شکفت اینک کفه‌زار در اینجا دریا نام گرفته و آخر چاله‌ها به‌نای‌بند میرسد .

راه یزد از پشت‌بادام بسوی جنوب است که از کوه‌های انارك و گده‌سون میگذرد. در جنوب شرقی، کوه زمان‌آباد و در مشرق **کوه پیلو** (۱) و کنار آن کوه **نیلو** (۲) که مزرعه‌ای بهمین نام دارد. دشت جنوب شرقی بنام **جوانشیر** است و درسه فرسخی آن کوه **گدیجه** (۳) با چشمه آب‌ودرختان‌گز و بعد از آن چشمه کور آخور چراگاه مناسبی برای احشام است .

این بیابانها بواسطه وجود مراتع مرغوب و درخت زیاد و چشمه‌های آب‌شور سکنه ایلاتی بخود جلب کرده و میتوان برنامه جالبی برای دامداری منطقه تنظیم کرد.

الله‌آباد

در روی نقشه بعد از گذار پشت‌بادام و گذار سرخ سه محل بناهای حوض **چهار فرسخ** و **حوض هفت فرسخ** و **الله‌آباد** ضبط است. اصطخری و ابن‌حوقل و المقدسی هیچکدام بین رباط پشت‌بادام و ساغند منزلی ذکر نکرده‌اند. از پشت‌بادام تا ساغند هفتاد کیلومتر است که البته یکروزه طی نمی‌شود و لابد بین دو محل اقامتگاهی بوده است که در این بیابان نامشخص مانده ولی در زمان نزدیک ما در اینجا چند حوض آب و یک آبادی بنام الله‌آباد بناگشته است . حوض هفت فرسخ آجری و بسیار بزرگ و هنوز هم قابل استفاده است بشرطی که مجرای حوض و انبار آن لارویی شود. حوض هفت فرسخ بنام **گرقلی** (۴) است و قدری دورتر از آن آبادی مغروبه ورها گشته‌ای بنام الله‌آباد دیده میشود.

الله‌آباد سرراه لوت بسوی بهاباد است و در آنجا دو قلعه قدیم و جدید هنوز بجاست. قلعه قدیمی که آجری است در روی تپه‌ای بنا گشته و از سبک بنا مربوط به اوائل قاجاریه است که پیداست از لحاظ سوق‌الجیشی آنرا روی تپه بنا کرده‌اند و فعلا بکلی مغروبه است. قلعه دومی که در پائین است آنهم از آجر بنا گشته و دارای حیاط مرکزی و اطقائاتی در اطراف با باربند است که هنوز سالم ولی نامسکونی است و ورقه معاینه ریشه‌کنی مالاریا نشان میداد که در دو

1 - Pellou 2 - Nellou
3 - Kedije 4 - Korgholi

سال قبل هم کسی در آنجا ساکن نبوده است (۱). در جلوی قلعه در باغ مغروبه هنوز چند پایه خرما پابرجاست و در زمان آبادی، این محل در وسط بیابان جایی بسیار فرح انگیز بوده است. لابد بواسطه خشک شدن قنات مالک آنجا رازها کرده و کسی هم نمی توانسته بدون آب در آن زندگی کند. در این مناطق بیابانی محلهائی که متکی بچاه و چشمه باشند سالیان دراز نامدار و پایدار خواهند بود ولی بسیاری از روستاها بواسطه نابودی قنات بی نام و نشان شده اند.

ساغند

آبادی ساغند در حدود ۴۰۰ نفر جمعیت دارد و مرکز دهستان است. اهالی محصول کمی از انار و خرما و گندم دارند زیرا آب اندک است. در ساغند چندین رشته قنات مغروبه است که پیداست در موقع آبادانی چند مزرعه تابع ساغند بوده اند. فاصله ساغند تا یزد ۲۴ فرسخ است و در آنجا مقبره امامزاده قاسم فرزند حضرت ابوالفضل واقع است. ابن خرداد به و اصطخری و ابن حوقل و المقدسی همه از ساغند یاد کرده اند. المقدسی آنرا قریه آبادی شناخته و اصطخری گوید چهارصد نفر جمعیت دارد و در آنجا قلعه و چشمه و قنات و کشت و زرع توصیف نموده ولی گوید خزانه از آن آبادتر است.

در جنوب ساغند گوهستانی بهمین نام است که دشت جنوبی آن بسیار بادگیر و دشت و دامنه را ماسه گرفته، تا جایی که سر کوهها از ماسه بیرون مانده اند. سرچشمه رود شوراب که به کویر بافق میرود از این منطقه است که مسیل آن بسوی شرق است. در روی نقشه بعد از ساغند محلی بنام **ریز آب** و بعد **حوض میان تاغ** و **حوض بلند** ضبط شده و آبادی بعد **خوروونک** است. مسیر جاده شوسه موجود، راه قدیمی نیست و جاده قدیم در دامنه است و قلعه بزرگ با برج مغروبه ریز آب در مغرب جاده است و در جنوب آن قلعه مغروبه و برج دیگری بنام **شهرنو** هویداست. ریز آب بواسطه خشک شدن قنات خراب شده و شهر نو هم نقل مکان نموده و امروز در کنار جاده محل کوچکی با قنات و چند درخت خرما و اندکی زراعت بنام شهرنو موجود است.

اصطخری بین ساغند و منزل بعدی یعنی خزانه ازجائی بنام تل سیاه و سفید یاد کرده که گوید در آنجا خانه ای نیست و رباطی بی کس است و دو حوض دارد که از آب باران آبیگری دارند. ابن حوقل هم همین مضمون را دارد. چنین مرحله ای

بایستی در آنزمان وجود داشته باشد زیرا دوری ساغند از خزانه بیش از ده فرسخ است ولی محل تل سیاه و سفید آشکار نیست زیرا فاصله ریز آب از ساغند ۴ فرسخ و فاصله شهرنو از خزانه چهار فرسخ است پس تل سیاه و سفید باید در جایی بین دو دامنه یعنی در وسط چاله و کنار مسیل شوراب باشد. این محل در حدود حوض میان تاغ است که روی نقشه ثبت شده و تل سیاه و سفید بمفهوم دودامنه ماسه دار زرد رنگ و سیاه رنگ بکار رفته است .

خزانه

اسم این محل باشکال درهمی ضبط شده. المقدسی آنرا بدین صورت آورده و گوید آن قریه ایست با قلعه و مزارع و باغات با دوست نفر سکنه. ابن خردادبه آنرا خرانه (بدون نقطه ز) نوشته. ابن حوقل هم آنرا خرانه نامیده که دهی با ۲۰۰ تن سکنه و گشت و زرع و دامهای شیرده و باغ و تاکستان بوده است که در دره ای جای گرفته و چشمه ای داشته که از پائین قلعه خزانه جاری بوده است. ابن حوقل توضیح دیگری هم دارد که این روستا در جای مرتفعی کنار بیابان است و در دو طرف آن باغها و تاکستان است که با آب باران مشروب میشوند و همیشه مردم آنجا در فراخی نعمت بسر میبرند .

در روی نقشه نام این محل **خورونک** است و در محل خرائق گویند و پیداست که خرانه درست است و ه تصغیر آخر اسم، کاف گشته و خرانه به خرائک بدل شده و خزانه سهو است ولی معنی خرائک هم معلوم نیست و شاید درست آن خورانک باشد که در آن همان ریشه خور وجود دارد. خرائک در قلب کوهستان است و بلندی آن ۱۶۶۰ متر میشود و در جنوب آن توده کوهستانی بزرگی است بهمین نام که جبهه شمالی چاله یزد را ساخته و از شرق آن آبهای بسوی چاله بافق جریان دارند. در تمام مسیر این راه توده کوهستانی به وسعت و بلندی کوه خرائک نیست .

در شمال خرائک مسیل بزرگی است که راه از کنار آن میگردد و **کال خرائک** نام دارد و بسوی کویر بافق است. مسیل دوشاخه است و در برخورد آنها آبادی کوچکی بنام **دو کال** است. از خرائک راه شوسه تا اردکان ۱۲ فرسخ است و تا یزد ۱۴ فرسخ و تا انجیره ۵ فرسخ که بین این دو محل چاه ناصر است که آب آن خشک شده .

خرائق با هفتاد خانواده، چهار صد نفر جمعیت دارد. قنات آن دائر است گندم و پنبه میکارند. درخت انار در پیش زیاد بوده و کمی میوه هم بدست میاید.

خرانک در سردسیر واقع است و بیلاق یزد میشود. پانزده دستگاه دارقالی دارند و در سابق پارچه بافی هم داشته که امروز از بین رفته است. خرانک آبادترین جای این مسیر است و در جنوب آن خرابه‌ای را بنام **دخمه گور** نشان میدهند.

انجیره

مرحله بعدی راه ما را به انجیره میرساند که در روی نقشه انجیرک است که البته انجیره و انجیرک تفاوتی ندارند. این محل بسیار کوچک درهشت فرسخی یزد آبادی نیست و ساکنی ندارد. چشمه‌ای شور و حوضی در آنجاست. نام انجیره بواسطه وجود درخت انجیر وحشی در کوه مجاور است. یک رباط قدیمی از سنگ و گچ مغروبه است ولی یک کاروانسرای آجری زیبا کنار یک برج دیده‌بانی در دوره جدید ساخته شده. یکنفر در اطاقکی زندگی دارد و چای میسازد و بامید توقف ماشینها در این راه بیابانی است. انجیره هیچگاه زراعتی نداشته و آب چشمه در سرراه قوافل باعث بنای کاروانسرا گشته است. کاروانسرای آجری که بنام یزدیها معروفست بنا برضبط صفاءالسلطه نائینی درتحفةالفقرا ساخته مرحوم حاج محمدطاهر مجتهد است (۱). این خردادبه دروصف راه شیراز به نیشابور منزل بعد از یزد را انجیره نوشته و المقدسی هم انجیره دارد ولی در متن اصطخری آبخیزه آمده که سهو کاتب است. اصطخری در باره این محل گوید: در آنجا قریه‌ای نیست و ساکنی ندارد چشمه‌ای دارد با حوضی که از آب باران پر میشود و از یزد تا انجیره بنائی نیست. ابن حوقل هم همین شرح را دارد.

راه بین انجیره و یزد از دشت پای کوه و چاله کویری و ماسه گرفته میگردد. جاده کنونی در ۲۴ کیلومتری یزد وارد شاهراه اصفهان به یزد میشود ولی راه مال رو بین انجیره و یزد مستقیم است. راه یزد به طبس را در زمان صفویه هیات نمایندگی مبلغین مسیحی به سرپرستی دوکوا پیموده است (۲).

۱ - در باره کاروانسراها و آثار تاریخی انجیره و خرانک و ساغند و پشت بادام شرحی در کتاب یادکارهای یزد تألیف ایرج افشار ضبط است.

۲ - آنتونیو دوکوا Antonio de Gouvea در اوائل سده هفدهم سرپرستی یک هیات مسیحی را داشته که از طریق خلیج فارس به ایران آمده و از راه یزد به طبس و تربت حیدری و مشهد رفته و به حضور شاه عباس بار یافته است.

راه بیرجند به نه

ارتباط لوت شمالی بالوت شرقی و سیستان در زمان حاضر بواسطه شاهراه بزرگ زاهدان به بیرجند است که از قریه **مود** و **نه** و **سفیدآبه** میگذرد. ولی يك راه بیابانی بین بیرجند و نه در زمان گذشته برقرار بوده که از طریق **مود** و **باقران** و **خنشک** و **سیبچاه** و **میقان** است و درمیقتان راه بیابانی خبیص به جاده نه میرسد.

راه دهسلم به نه شاهراه بزرگ شرق بسوی مرو و هرات بوده که المقدسی آنرا توصیف کرده و راه دهسلم به بیرجند از دو طریق میقان و سرچاه است که ذکر آنها در پیش گذشت.

راه‌های لوت مرکزی

در لوت مرکزی در جنوب گذار رود شور و گذار باروت هیچ راه شرقی غربی وجود ندارد. در شمال و جنوب لوت مرکزی دو راه شمالی و جنوبی قدیمی هستند که خبیص راه به دهسلم در شمال و کشیت را به اسپه در جنوب وصل میکنند. بین این دو راه وجود توده‌های عظیم ماسه در شرق و رشته‌های پیایی کلوت در غرب مانع ایجاد ارتباط است ولی از وسط لوت بین ماسه‌ها و کلوت‌ها يك راه جنوبی شمالی، بم و نرماشیر را به دهسلم و خراسان پیوسته میداشته که راه تاریخی معروف به راه نو است.

راه خبیص به دهسلم

در روی نقشه موجود راهی بشکل خط‌چین از راه خبیص به خراسان در گذار باروت جدا شده و بسوی شرق و شمال شرقی ادامه دارد که به آبادی ده سلم در شمال شرقی دشت لوت میرسد. در طول راه اسامی **کال گوشه** - **کوچه** - **پشته جگویی** **بالازرد** - **پشته پنج فرسخ** ثبت است. این راه را گالیندو انگلیسی و بعد از آن زایلر (۱) از هیات نیدرمایر آلمانی و سپس دکتر گابریل و استراتیل زوئر دیده‌اند.

اسامی که در روی نقشه ضبط است بظاهر نقل از سفرنامه گالیندو است و دوم محل بنام پشته جگور و پشته پنج فرسخ را نمیتوان در مکان قرار داد .

این راه بسیار قدیمی و در صدر اسلام وجود داشته ولی هیچیک از جغرافی نویسان قدیم نامی از آن نبرده اند و شگفت اینکه ابن حوقل در نقشه منظم به کتاب خود راهی از خیص به ده سلم رسم کرده و در کتب اصطخری و ابن حوقل و المقدسی در توصیف راه خراسان گفته اند که از بارسک تا گور خارجی سنگهای سیاه و سبز و سفید در بیابان است. **گور خارجی** یا **گور حاجی** یا محلی بنام **گوجار** پیش از کال گوشه در راه ده سلم وجود دارد و بناچار جغرافی نویسان بایستی با وضع این راه و محل گور خارجی آشنائی داشته باشند تا آنرا ثبت نمایند .

در خبیص و ده سلم امروز کمتر کسی از وضع این راه خبر دارد و بندرت شتردارها در آن رفت و آمد می کنند و عابران راه، سوداگران حواشی لوت شمالی هستند که برای فروش گندم و گوسفند و خرید خرما به خبیص میروند. راهی که در روی نقشه ضبط است راه قدیم قافله رو است که از راه خراسان در گذار باروت جدا شده و با ماشین میتوان آنرا تا ده سلم پیمود و اول ماشینی که این راه بخود دیده در سفر اسراتیل زوئر از لوت شمالی به ده سلم بوده است .

راه قافله رو در بخش اول، راه خراسان و گذار باروت را از طریق ده سیف و باغ اسد در پیش دارد که تا گود نمک ماشین رو است و از شرق گود نمک به گذار رود شور رسیده و در آنجا باراه ماشین رو خبیص یکی میشود .

سون هدین با کنجکاوای پر ارزشی که برای شناسائی راهها داشته در مدت توقف خود در نه درباره این راه پرس و جو کرده و چون هیچ نوشته ای بدست نداشته (سون هدین گزارش گالیندو را ندیده و حتی دکتر گابریل هم از آن بی خبر بوده است) نوشته های نقشه خود را با گفته اهالی محل سنجیده و چنین نتیجه گیری کرده که گذشته از راه موجود در نقشه، راه دیگری بین ده سلم و خبیص وجود دارد. بر حسب نوشته وی راه فرضی را باید در سه روز و سه شب پیمود و هر دوازده ساعت اندکی استراحت کرد و در طول راه هیچ آب آشامیدنی نیست. توصیف راه را باین شرح آورده :

ده سلم به **دقال** شش فرسخ زمین هموار و در شمال آن دو تپه است و گیاه فراوان دارد. دقال به **گوچه** ۵ فرسخ در بیابان ریک و شن. **گوجار** ۷ فرسخ زمین ماسه ای و گلی و از آنجا بعد زمین کویر است. سپس تالب شور ۳ فرسخ و تا باغ اسد دو فرسخ و تا چشمه ده سیف ۶ فرسخ. اشتباه سون هدین در ضبط راه دومی اینست که اسامی محلهائی که گالیندو در سفرنامه خود آورده و در نقشه

ثبت شده در محل معروف نمیباشند و باین جهت تصور کرده که راه موجود روی نقشه از راه کاروانیان جداست و حال اینکه هر دو مسیر یکی است و تنها تفاوت آنها در مسیر اولی یعنی عبور از دقال است که در جنوب بالازرد و پشته پنچ فرسخ واقع می شود.

گالیندوی انگلیسی اولین سیاح خارجی است که این راه را بین نه و خبیص رفته است. مراحل راه توصیفی گالیندو بشرح زیر است. از نه به چاه ترك و چاه ملاحسن - چاه ترك به گلوچاهك - گلوچاهك به دهسلم - دهسلم به پشته پنچ فرسخ پشته پنچ فرسخ به پشته جگور. پشته جگور به کال گوشه. کال گوشه به گذار باروت. گذار باروت به دهسیف. دهسیف به خبیص .

راه گالیندو، مسیر زمستانی است که در فصل مرطوب بین گوجار و ده سیف از گذار باروت میگذرد و برای فرار از کفهای رودشور در فصول مرطوب کاروانیان راه خراسان را بین گذار باروت و دهسیف در پیش دارند و چون مراحل راه گالیندو با مسیر عادی فرق دارد باین جهت اسامی مضبوط در نقشه با مراحل راه یکی نیست. بعد از گذار باروت یا رودشور منزل اول راه گوجار است و منزل دوم کوچه و منزل سوم بارانداز کوه سرخ و منزل چهارم بالازرد یا دقال و منزل بعدی دهسلم است .

گوجار

منزل اول راه بعد از جدائی از راه خراسان یا پس از عبور از رود شور محلی بنام گوجار است. راه ماشین رو دهسلم پس از گذار باروت ۱۲ کیلومتر در طول جاده خراسان است و در انحراف راه از کنار برجستگی گندم بریان رو به شمال راه اصلی را رها کرده و رو بشرق و جنوب شرقی می رود . راه در داخل چاله است و بسمت شمال جبهه دشت مرتفع، شکافته و مسیلهائی از این جبهه وارد چاله می شوند. گوجار در محل ورود یکی از این مسیلهها بچاله است. جبهه دشت شمالی، تپهها و برجستگیهای کلوتی شکل دارد و کمی قبل از گوجار راه از لای تپههای کلوت که گذرگاه باریک شبیه به کوچه است می گذرد و اصطلاح کوچه در لوت مرکزی به مسیرهای باریک و بیچان بین تپهها داده شده و حتی دره تنگ را در لوت جنوبی کوچه کویند و مسیلههای خشک هم اگر معبر باشند کوچه نام دارند .

گوجار محلی در کنار تپههای کلوت است و مفهوم روشنی ندارد و در کنار این محل تپه کوچک بیضی شکلی به ارتفاع ۱۵ متر از زمین و طول ۲ متر بسیار

شبیبه به گوری است که در بلندی بنا شده باشد و در توصیف راههای جغرافیائی نویسان سده چهارم در این محل جائی بنام گور خارجی یا گور حاجی ضبط گشته و گمان میرود گوجار تحریف شده گور حاجی یا گور خارجی باشد.

هر دو عنوان گور خارجی و گور حاجی مصداق دارند. گور خارجی بنا بر شکل قبر است که در بلندی قرار گرفته و چون مسلمانان گور را در زمین گودمینمایند لاجرم چنین قبری را گور خارجی نام داده اند. گور حاجی هم بی معنی نیست زیرا در لوت شرقی جاهای دیگری گور حاجی نام دارند و در لوت مرکزی و غربی محل های زیادی بنام قبر مسافر یا قبر پیرمسافر و غیره مشهود است و شك نیست که گوجار تحریف شده گور حاجی و گور خارجی است ولی در لوت غربی و منطقه راور، گوجار نام بوته ای هم هست و بشرحی که گفتیم در مغرب راور محلی بنام سرجهر است.

گوجار در منطقه بدون گیاه لوت واقع شده و از دو فرسخ بعد از ده سیف باین سو دیگر هیچ گیاهی در سطح زمین وجود ندارد ولی گوجار محلی فاقد جانور نیست. در آنجا روباه و پروانه و پشه و زنبور یافت می شود که معلوم نیست این جزیره جانور دار بواسطه عبور قوافل پیدا شده و یا این محل دنباله ای از محیط زندگی مغرب دشت است.

گوجار محل برخورد راه جنوبی لوت که شاخه ای از راه نر است و بسوی خراسان می رود با راه خبیص به ده سلم است و در اطراف گوجار بهترین مناظر شهر لوت دیده می شود. در کنار قبر خارجی تپه ای شبیه به ابوالهول است و در مشرق آن روی تپه کلوت برجستگی حصاری شکل شبیه به قلعه می باشد که حتی تا پای تپه نمیتوان به ماهیت آن پی برد. در شمال گوجار در روی تپه دو برجستگی حصاری شکل دیده می شوند. بر روی هم در این بیابان بسی آب و علف لوت، مناظر خوفناک گوجار محلی خیال پرور و ترس انگیز است و انسان خود را در وادی مردگان تصور می کند.

بواسطه کثرت اقامت قوافل در این محل و وجود تپله های شکسته فراوان الفونس گابریل گوجار رایك محل مسکونی قدیمی تصور کرده و این نظر سهواست زیرا هیچ پدیده مساعدی برای زندگی در آنجا وجود ندارد و مشکل اصلی زندگی که فقد آب و گیاه باشد از هزاران سال پیش تا با امروز وجود داشته است. از گوجار میتوان به آسانی پس از طی سی کیلومتر به تپه بارسک رسید و از راه حوض به خوسف و خراسان رفت ولی هیچ نشانه ای از این راه بدست نیست و تنها توصیف بیابان بین بارسک و گوجار توسط اصطخری و سایرین میرساند که این راه را مردم آن زمان می شناخته اند.

پوزه کال - شهر لوت

در نقشه‌ها و سفرنامه‌ها این محل به اشکال دیگری ضبط شده از جمله کال گوشه و پوشکال و غیره است. این نام را **پوزه کال** یا **گوشه کال** باید دانست که در آن کال بمعنی مسیل خشک و پوزه و گوشه زبانه‌ای از جدار دره کال است که از دور بشکل تپه‌ای از رسوبات باد رفته کلوت دیده میشود. مسیر راه بین گوجار و کال گوشه از داخل چاله مرکزی لوت در پای دشت شمالی است. این چاله در مشرق مصب رودشور و بلندی زمین ۲۶۰ متر است. بسوی مشرق بلندی چاله اندکی بیشتر شده و به ۲۷۰ متر میرسد و جهت چاله بسوی جنوب شرقی است که دو خلیج بزرگ در مشرق رشته‌های کلوت، آخر پیشرفت مسیله‌ها و فرسایش آبها را در لوت مرکزی نشان می‌دهند. مصب رودشور گویرهای خیس دارد و این منطقه تنها محل گویری دشت لوت است. دشت شمالی چاله توسط مسیل‌های زیادی شکافته شده و بریدگیهای شکفت آور کلوت و مناظر شهر لوت در لبه دشت است که زبانه‌ها و تپه شاهدهائی از دشت در جلوی جبهه بجا مانده‌اند و کلیه مسیلهائی که در دشت پختو و دشت مرغاب گوه توصیف گشتند باین چاله وارد می‌شوند. در ناحیه گوجار مسیلهای دشت مرغاب کوه که آب کمتری داشته‌اند جبهه شمالی را در لابلاي رشته‌ها و تپه‌ها شکافته و بزرگترین این مسیله‌ها همان دره خشک نیمه است که راه خبیص به خوسف از آن می‌گذشت و بارانداز و محل چاه مغروبه در داخل مسیل بود. راه ارتباطی گوجار به بارسک از این مسیله‌ها میگذرد.

از گوجار تا کال گوشه فاصله در حدود ۲۰ کیلومتر است. پستی ناهموار، و چند چاله و برجستگی سر راه است که بواسطه وضع ناهموار راه به آنها **هفت گود** گویند شماره گودها در واقع هشت است. گودی و برجستگی آخرین نشانه از دره‌های متروک و روئیده شده قدیمی می‌باشند. مسیلهائی که در دشت لوت شمالی بین انبار و بصیران در شمال کوه پختو و در مشرق دیده می‌شوند به چند دره خشک بزرگ رسیده و دره **خشک رود** را می‌سازند. این اسم هم یکی از مراحل راه خراسان بود و خشک رود بزرگترین مسیل این جبهه است که در شرق پوزه کال قرار دارد و در واقع پوزه کال انتهای جدار دره خشک رود است.

در روی نقشه مورد نظر ما در این محل چند جانام صخره‌های گلی ثبت شده و نام شهر لوت هم ضبط است و در جمله انگلیسی آمده که صخره‌های رفته و شسته

توسط باد مناظر شهرهای خراب دارند.

مناظر شهرلوت در جبهه یوزه کال بسیار زیبا و با عظمت است خاصه در دره خشک رود که جدار دره ردیف خانه‌ها و مساکن مخروطی خیالی را جلوه گر میسازد و علت امر اینکه در اینجا در حدود ۱۸۰ متر از رسوبات کلوت از اشکوبهای افقی ماسه سنگ و شن وریگ و گل ولای و ماسه ترکیب شده و هراشکوب با ضخامت کم و زیاد در نتیجه فرسایش باد بنوعی تراشید گشته و دیوارها و حصارها و برج‌ها و فلاع مخروطی را در تاریک و روشن سایه‌ها نمایان می‌نمایند. مناظر زیبا را صبح زود و عصر که سایه‌دراز است باید دید ولی در وسط روز مناظر جالب نمی‌باشند. در نوشته‌های جغرافی‌نویسان سده سوم و چهارم اشاره باین محل از جهت مکان شهر لوت نیست و عموم نویسندگان شهرلوت را در **دروازق** که ابتدای کویر-های رودشور است قرار میدهند و شرح آن گذشت. بعضی از نوشته‌ها اغراق و افسانه است.

محمد نجیب بکران در باره مناظر شهر لوت گوید: بلبلی در قفس و طفلی در گهواره سنک شده و المقدسی محل شهر لوت را در نزدیکی ده سلم هم ضبط کرده که سهو است و در آنجا چنین مناظری نیست. حمداله مستوفی در *نزهت القلوب* نوشته که به روایتی محل شهرلوت بیابان بین کرمان و خراسان است.

نام شهر لوت را اولین بار حمداله مستوفی آورده و پیش از وی چنین اسمی را در دشت لوت نمی‌شناسیم و حتی اصطلاح دشت لوت معلوم نیست از چه زمانی رایج گشته. محمد بن ابراهیم در تاریخ سلاجقه کرمان نام بیابان لوت را آورده و اگر گفته وی ماخوذ از نوشته‌های افضل کرمانی باشد، در زمان سلاجقه هم این دشت بنام بیابان لوت معروف بوده است ولی در ذکر وقایع لشکرکشی‌ها هیچ جا اسمی از دشت لوت نیست و همواره راه بیابان ضبط است.

بعد از پوزه کال، لبه دشت قوسی بسوی جنوب دارد و مسیر راه از جنوب شرقی به دشت میرسد و از این گوشه دشت به راه مرکزی لوت که راه نو باشد میتوان دست یافت و گمان اینکه در گذشته شاخه‌ای از راه نو از مسیر مذکور به کال گوشه و گوجار و راه خبیص به ده سلم می‌رسیده است.

کوچه

منزل بعد از گوجار کوچه است که آنجا هم مانند گوجار یک عارضه طبیعی یعنی محلی است که یکی از مسیلهای دشت شمالی وارد چاله شده و از راه این

مسیل به روی دشت می‌روند. ابتدای مسیل تنک است و سپس تنک و پیچان گشته و در دو طرف آن تپه‌های گلی کلوت دیواره‌های بلندی ساخته و در سر پیچ‌ها و کنار دیواره‌ها کاروانیان شب را به روز آورند و شگفت‌اینکه در این بیابان بی‌آب و گیاه در کوزه هم رد روباه و یک پرندۀ کوچک (۱) مشاهده گردید و لابد سوسمار و سایر جانوران هم هستند.

کوچه انتهای حاشیه شمالی چاله است و در دست راست کنار چاله اولین آثار ناهمواری لوت شمالی و شرقی در دو تپه کوچک آذرین با اسم **تپه‌هیزمی** کنار چاله مشاهده می‌گردد و بسوی شرق کم‌کم زمینهای کلوت به سنگهای آذرین بدل می‌شوند. پس از گذشت از کوچه روی دشت شمالی ریگی می‌رسیم که راه دوشاخه می‌شود شاخه شرقی بسوی ده سلم است و شاخه شمالی در جهت کوه عبدالهی و بصیران و راه لوت شمالی است. فاصله تا کوه عبدالهی ۲۰ فرسخ و در آنجا چندچاه شور هست و کاروانیان در آنجا اطراق نمایند و این چاه‌ها اولین جای آبدار در این گوشه لوت می‌باشند. از عبدالهی تا بصیران ۱۶ فرسخ است و نام عبدالهی بطوری که گفته شد از طایفه‌ای بلوچ بهمین نام است که شیعه مذهب می‌باشند و پیداست که در راه‌زنی سرآمد اقران بوده و در کوه عبدالهی سکنی داشته‌اند و گرنه این کوه جای زندگی نیست.

کوه سرخ

در روی نقشه منزل بعد از کوچه **پشته جگوبر** ضبط است. این اسم را از هیچکس نشنیدم و معنی آنرا نمیدانم و محل پشته جگوبر بدرستی معلوم نیست. بظاهر جگوبر تپه‌ای جلوی کوه سرخ است و کوه سرخ در شمال غربی راه‌نشانی خوبی است که راه بفاصله سی کیلومتر از جنوب آن می‌گذرد. دشت هموار و شنی است و بلندی زمین بتدریج زیاد میشود و در ابتدای مسیل کوچه، بلندی زمین به ۶۰۰ متر می‌رسد. در سطح دشت موجهای ناهموار و دق‌های کوچک محل اجتماع آب‌های باران شده‌اند و در کف دق زمین گلی و گچی نمایان است.

ریگهای آذرین زیاد شده و نزدیکی کوه سرخ باعث پیدایش تکه سنگ‌های درشت است ولی هنوز گیاهی در روی زمین نیست و بعد از تپه‌های آذرین اولین بوته شور ناتوان در بستر یک مسیل آشکار می‌شود. دنیای بی‌گیاه لوت پایان یافته ولی گیاهها هنوز رونقی ندارند، گرچه برای شترها که از ده سیف باین سو

علوفه سبز نداشته‌اند همین گیاه مفلوك نعمتی‌عظیم و اولین چراگاه دوراز کوه سرخ است .

بالا زرد

بیست کیلومتر بعد از تپه‌های جنوبی کوه سرخ يك راه بیابانی ناشناخته جاده ده سلم را بریده و از کنار کوه عبدالهی و جنوب بختو و شمال مرغاب کوه به شرحی که گذشته به بیابان های جنوب نای بند و شاهراه خراسان میرسد و در دشت کوه ملك محمد به راه مرکزی لوت بنام راه نو پیوسته و به لوت جنوبی و شورگزی پیوند دارد. این مسیر بیابانی قافله رو نبوده ولی بلوچها آنرا شناخته و در آن رفت و آمد داشته‌اند امروز هم میتوان با ماشین از لوت مرکزی و شمالی گذشت. بعد از دو راهی، راه از سرزمین ناهموار باپستی و بلندی ورشته‌های کوتاه ولی برجسته میگذرد. این بخش دشت لوت از ارتفاعات آتشفشانی است و اثر زمینهای آتشفشانی، خاکهای زرد کویری تپه‌ای بنام بالازرد است. زمین از کویرهای ماسه گرفته و کویر شسته است و از چند برجستگی کوتاه باید گذشت و بچاله و آبادی ده سلم رسید.

ده سلم

در گوشه شمال شرقی دشت لوت در روی نقشه‌ها محلی بنام ده سلم ضبط است که اسم اصلی آن معلوم نیست. بظاهر این نام بعد از اسلام رایج شده و شاید از اسامی سرداران مسلم خراسانی از جمله سلم بن زیاد باشد که در زمان خلافت یزید حکمران خراسان و سیستان شد ولی مردم محل نام سلم را از برادر ایرج پسر فریدون می‌دانند .

در کتب جغرافیائی قرن چهارم هجری ده سلم انتهای راه نو در سرراه هرات ذکر شده و اصطخری گوید از آنجا تا هرات ده روز راه است و ده سلم جزء کرمان می‌باشد. اصطخری هم چنین راهی از اسپین به ده سلم در شرق لوت ضبط کرده که شرح آن خواهد آمد. ابن حوقل همین شرح را آورده ولی المقدسی گذشته از شرح فوق درده سلم آثار شهر لوت را ذکر می‌نماید که البته خطاست. از مجموع این اقوال باید گفت شهرت ده سلم بواسطه موقع مناسب سرراههای بزرگ و اول

منزل آبدار و مسکونی حاشیه لوت بوده است. با وجود این شهرت در نقشه‌های قدیم موقع دهسلم نادرست ثبت شده و حتی در سال ۱۸۵۷ مسیحی که فریه (۱) کتاب سفرنامه خود را در باره مشرق ایران منتشر نموده کسی بدرستی مکان دهسلم را نمی‌شناخته و در نقشه منظم به کتاب مزبور دهسلم در جنوب شرقی خبیص وهم عرض ماهان آمده که در آنجا اسم آن دهسلم است. شاید قبل از سفر گالیندو از خبیص به ده سلم موقع جغرافیائی این آبادی ناشناس بوده است.

دهسلم موجود آبادی کوچکی در کنار لوت است. با ۴۵ خانوار، ۱۵۰ نفر جمعیت منابع معیشت کمی در اختیار دارند. عایدی اصلی آنها خرماست که محصول آن به یک تن در سال نمیرسد و نوع آن مرغوب نیست و برای فروش به نهبندان میبرند. زراعت محدود به اراضی واقع در زیر درختان خرماست کمی گندم و پنبه و کمی شلغم و هندوانه کاشته می‌شود. کشت با گاو و بیبل است و زمین زراعی را هر سال باید لاروبی کرد زیرا ماسه کرت‌ها را پر نموده و مانع از سوار شدن آب بزمین می‌شود. صنایع خانگی رونقی ندارد. دودارقالی با نقشه ورنک متوسط در محل دیدم.

ده سلم نمونه جالبی از خرده‌مالک است. گاهی زمین از آن کسی و درختان خرما در تعلق کس دیگر است و زمانی چند نفر در قطعه زمینی مشارکت دارند و حتی کسانی از نه و بیرجند در آنجا نخلستان و باغ دارند و این امر نشانه فقر اهالی است که از بیچاره‌گی دارائی خود را به خارجیا فروخته‌اند. درختان خرمای جوان و کم‌بار تا پنجاه تومان و درخت نیرومند تا سیصد تومان معامله می‌شود. یکی از علل بی‌مایه‌گی مردم عدم امنیت وافی منطقه بوده است. در این گوشه لوت سالیان دراز دزدان و ولگردان بیابان بدفعات اموال مردم را بتاراج برده و اهالی محل، ترك خانه نموده و مدتی روستا متروک مانده و دوباره مردمی در آن جای گرفته‌اند. وضع قناتهای مغروبه اطراف دهسلم حاکی از این نابسامانی در ادوار تاریخی است.

ناحیه ده سلم موقع مناسبی برای بهره‌گیری از آبهای زیرزمینی دارد. چاله ده سلم دشتی هموار در جهت شمالی جنوبی است که اطراف چاله را بلندبهرانی محدود کرده و در مرکز چاله مسیلی بنام شور واقع است. سفره آب زیرزمینی بالاست و در کودی ۸ تا ۱۰ متر به آب می‌رسند و بهمین جهت گیاه در چاله دهسلم فراوان است. در ماسه‌ها درخت تاغ و در کفه‌ها بوته شور و اسکنبیل است.

1 - Ferrier. J. P. Caravan Journeys and wanderings in Persia, Afghanistan, Turkistan, and Beloochistan.

بسمت جنوب‌چاله ده‌سلم به ریگهای شرقی لوت محدود می‌گردد و اولین رشته‌های ماسه‌در ۲۵ کیلومتری جنوب ده‌سلم آشکار است. از گوشه جنوب غربی چاله معبری در کنار ریگ به دشت لوت مرکزی است و در شمال چاله توسط بریدگیها و مسیلهائی به چاله بزرگ شرقی که گودنه است میتوان رسید. برخورد داری از آب زیرزمینی فراوان و وجود گیاه برای دامداری باعث پیدایش و تمرکز زندگی در چاله ده‌سلم شده‌اند ولی از گذشته مردم محل هیچ آثار و نشانی باقی نیست. دو قلعه خرابه موجود در شمال و جنوب ده‌سلم عمر زیادی ندارند و تنها یادگار گذشته محل هستند. چیزی که در ده‌سلم حاکی از اعتبار و رونق این محل در ادوار تاریخی است چاههای مغروبه و قناتهای است که در اطراف ده‌سلم از وسعت منطقه مسکونی حکایت دارند ولی چون قناتهایم سن نمی‌باشند نمی‌توان گفت تمام منطقه ده‌سلم در زمانی واحد آباد بوده است.

رشته اول این قناتها در جهت شمالی جنوبی در مغرب مسیل شورکنار تپه های **ده‌بالا** می‌باشد که درازی آن شش کیلومتر و بنام **بکرآباد** معروفست. هیچکس آبادی آنرا بیاد ندارد و دهانه آن نزدیک قلعه مغروبه است که تا ده‌سلم سه کیلومتر دوری دارد. قلعه بسیار محقر و ۵ اطاق دارد و اطراف آن زمین، کویر زرده است و پیداست که سالیانی از کشت اراضی آن می‌گذرد. قلعه مغروبه، ده‌بالا نام دارد.

۲ - رشته قنات اصلی **ده‌بالا** در مشرق بکرآباد و موازی بارشته اول است. دهانه قنات نزدیک قلعه ده‌بالا و بکرآباد از آبادیهای اصلی ده‌سلم بوده که بکلی از بین رفته و در چند سال قبل هم که در این قناتها کار کرده‌اند نتیجه‌ای حاصل نشده است.

۳ - در شمال شرقی ده‌سلم و در جنوب آبادی **رزک** (۱) یک رشته قنات مغروبه قدیمی است که تا ده‌سلم چهار فرسخ فاصله دارد و آنرا چاه محمد رحیم گویند زیرا محمد رحیم شتردار از چاه قنات بطور آب‌کشی استفاده کرده و در آنجا حشم دار بوده است ولی در نزدیکی قنات قلعه خرابه‌ای نیست و چون فاصله قنات تاده‌سلم زیاد است باید قنات محمد رحیم از توابع ده‌سلم بوده باشد.

۴ - در شرق قنات فوق در دامنه شاهکوه رشته قنات مغروبه **خرماستان** است و در دهانه قنات چشمه‌ای ظاهر است که گله‌ها در آنجا چراگاه دارند.

۵ - در شمال ده‌سلم رشته قنات مغروبه **نگاری** است که چوپانان از چاههای آن بادلوآب میکشند و دوری آن از ده‌سلم سه فرسخ است.

- ۶ - در شمال شرقی دهسلم قنات خرابه دیگری **مه‌خانی** نام دارد و در آنجا فقط يك خانه ویران است.
- ۷ - در شش فرسخ شمال شرقی دهسلم در دامنه های شاهکوه آبادی کوچکی با سه‌خانوار جمعیت **وزك** نام دارد که در آنجا يك چشمه و چند درخت خرما و اندکی زراعت گندم و هندوانه دارند. **وزك** آخرین آبادی منطقه دهسلم است و از آنجا تا میقان ده فرسخ است .
- ۸ - در جنوب **وزك** چند چشمه کوچک است که يك خانواده در آنجا زندگی دارند و آنرا **پدگه (۱)** گویند .
- ۹ - **دهو** چشمه‌ایست با چند درخت خرما که کسی آنجا نیست و حشم دارها در آنجا دیده می‌شوند .
- ۱۰ - در غرب دهسلم رشته قنات مغروبه دیگری جهت جنوبی دارد که **شورگزك** است و در جنوب دهسلم بمفاصله ۱۰ کیلومتر آب آن ظاهر شده و در کناران قلعه خرابی بنام **شورگزك** تا ۹۰ سال پیش آبادار بوده و زمینهای اطراف آن کشت می‌شده است.
- ۱۱ - رشته مغروبه **ده‌شیب** که آب آن جلوی قلعه مغروبه **ده‌شیب‌روشه** و قلعه **ده‌شیب** از تمام قلعه‌های اطراف سالم‌تر است و هنوز کسانی آبادی آنرا بیاد دارند. قلعه کوچک و وسعت آن ۲۰×۲۰ متر است و در کنار آن چهاربرج و در داخله آن ۶ تا ۷ اتاق کوچک خشتی است. این بنا جدید و تایك سده پیش معمور بوده و آثار دیوار باغ قدیمی آن بجاست ولی هیچ پایه درخت در آن دیده نمی‌شود و در این هشتادسال ماسه اطراف قلعه را گرفته است. در شرق قلعه **ده‌شیب** يك خرابه قدیمی بصورت بدنه دیوار به بلندی ۶ متر است و در آن چند سوراخ و چوب پوسیده دیده می‌شود که بظاهر يك آسی‌باد بوده و بنای آن از قلعه **ده‌شیب** کهن‌تر است .
- ۱۲ - قنات دایر موجود دهسلم که مظهران درون آبادی است و دوشاخه دارد که يك شاخه آن مغروبه است و دهانه قنات در وسط نخلستان منظره زیبایی دارد که همیشه تعدادی شتر در اطراف قنات برای آبخوری دیده می‌شوند. این شترها در بیابان های اطراف دهسلم و حتی در ریگهای جنوبی بجرا مشغولند کسی مالك آنها را نمی‌شناسد و با شناسائی راه هر هفته برای شرب بدنه قنات می‌آیند. تعداد زیادی از این شترها به ساکنان سرچاه و میقان تعلق دارد که آنها هم از محل شترهای خود بی‌خبراند و برای یافتن شتر به دهنه قنات دهسلم می‌آیند.

۱۳ - رشته قنات مغروبه **هوی جو** در سه کیلومتری جنوب دهسلم دهنه دارد. مظهر آن نزدیک قلعه ده شیب است و چاههای قنات آبدار می باشند در دهسلم گذشته از قنات معمور و موجود چند حلقه چاه آب و چند آب انبار که همان حوضهای معروف باشند وجود دارد. آب قنات دهسلم شور است و حوض هائی که از آب باران پر میشوند آب شیرین دارند ولی پر شدن حوضها وابسته به میزان بارندگی است و هر سال باید حوض را لارویی کرد و گلهای کف آنرا زدود. محل آبادی دهسلم کهن شناخته نیست طوفان باد وسیل درازمنه متمادی کلیه آثار قدیمی را از سطح زمین رو بیده ولی بظاهر باید جایی در جنوب آبادی کنونی بوده باشد که از نشانیهای زندگی گذشته سفالهای شکسته فراوانی در روی زمین پخش است .

گرسفید

راههای ارتباطی دهسلم بطرف نه و میقان و سرچاه از دره شمالی دشت است که این دره شکافی در بلندیهای شرقی ده سلم پدید آورده و از دامنههای غربی این بلندیها به گودنه و از آنجا به نه میروند. مسیر راه بین ده سلم و نه هیچ آبادی قدیمی در بر ندارد و در طول آن چند چاه آب از جمله چاه ترك و چاه گلوچاهك منزلگاه قوافل بوده است (۱). راه جنوبی دهسلم که راه مرکزی دشت لوت باشد از جنوب چاله دهسلم است ولی در مشرق دهسلم در دو محل چاههای آب وجود دارد که بواسطه وفور گیاه در اطراف این چاهها سکنه ای چادر نشین در کنار چاهها جای گرفته اند. در جنوب شرقی ده سلم در بلندی هائی از سنگهای گرانیت کوه گرسفید و چاه گرسفید است .

شاه کوه بلندترین کوهستان لوت شرقی و در شمال دهسلم واقع است . دنباله بلندیهای شاهکوه بسمت جنوب باریک و منقطع است و این بلندیها شرق چاله دهسلم را محدود مینمایند. بلندیهای شرقی بطرف جنوب به رشته کوههای **پاترگی** (۲) میرسند که کوه پاترگی در ریگهای شرقی لوت تمامی یاخته و زبانه هائی از این کوه از لای ریگها نمایان شده اند. یک شکاف بزرگ در جهت جنوب شرقی به شمال غربی حد فاصل بین کوههای **چاه روئی** و گرسفید در شمال و کوه پاترگی در جنوب و از طریق این شکاف است که حاشیه شرقی لوت به چاله

۱ - در زمان حاضر گودنه دارای چندین چاه نیمه عمیق و آبدیهای جدید است که مرکز آنها چاه حاجی نام دارد.

از نام گیاه پاترک **Paterki** - 2

دهسلم پیوسته است. دو منطقه چاه‌دار این کوهستان در شرق و غرب قرار دارند. در غرب چاههای گرسفید و در شرق چاه‌روئی است.

کلمه گر در مشرق لوت بمعنی بریدگی و شکاف در صخره کوهستان است و گرسفید، رنگ دیواره گرانیت سفیدرنگ رامیرساند. این صخره در شمال‌مسیل خشکی است که از کوهستان به دشت دهسلم میرسد و در ابتدای تنگه چاههای آب گرسفید است. چند چاه آب در گرسفید وجود دارد که بعضی آبدار و بعضی خشک شده‌اند.

کودی چاهها زیاد نیست و به ۱۰ متر نمی‌رسد. در کنار هرچاه آبخوره برای ریختن آب و آب دادن دامها بشکل نهري سنگی ساخته‌اند و در روی يك چاه سایه‌بانی از چوب و چرخ چاه هنوز موجود است ولی کسی در آن محل نیست. دشت غربی چاه‌ها رو به دهسلم گیاه فراوان دارد و مسیلهای کوهستانی چراگاه مناسبی برای دامهاست. در دشت بیشتر درختان تاغ است. کوهستان از شسیت‌های دگرگونی بارگه‌های گوارتز است و ریگهای گوارتز گاهی سطح زمین را پوشانده و از دور نمای کویری دارند. چاه گرسفید سرراه آبخوران به دهسلم و هم‌چنین در کنار مسیر راه نو بطرف نرماشیر قرار گرفته و این اولین محل آبدار در نزدیکی دهسلم است. دکتر الفونس گا بریل در عبور خود از لوت مرکزی از آبخوران به گرسفید آمده و از آنجا بسوی جنوب رهسپار شده و در این محل برای عبور از لوت آبگیری نموده است.

برای یافتن چاه گرسفید در بلندیهای اطراف چاه و در طول راه جنوبی علامات سنگ‌چین، قوافل را بسوی چاه راهنمایی مینمایند.

چاه روئی

از گرسفید دره‌های خشک کوهستانی بطرف شرق است و مسیلهای پوشیده از تاغ و اسکنبیل و شور و اشناوست. شسیت‌های سیاه چین خورده و دگرگونی شیبی بسمت شمال دارند و در زیر، سنگ‌ماسه متبلور است. در شرق این مسیلهها خط تقسیم آب بین چاله نه و چاله ده سلم است و در جبهه شرقی کوه توده‌ای از سنگ‌های پگماتیت در جهت شمالی جنوبی از رشته‌های دگرگونی جدا مانده و این توده کوه چاه‌روئی است. در شمال کوه چاه‌روئی کوه کوچک سیاه‌رنگ شسیتی کوه سیخ نام دارد و بین این دو کوه معبری بسوی دهسلم است.

در پای کوه چاه‌روئی چند چاه آب نزدیک بهم است که نام چاه‌روئی بواسطه وجود آب در قشر نزدیک به سطح زمین میباشد که در دو متری به آب میرسند و آب چاه شیرین و قابل شرب است. در آنجا نیز در کنار چاهها آبخوره برای دامها

ساخته‌اند. هرچاه مالکی دارد و بر رویهم شش‌چاه آنجاست که سه‌تا به مردم نه‌و سه‌تا به ساکنان محل تعلق دارند. در خودچاه‌روئی کسی نیست ولی در دشت شرقی آن تعدادی سیاه چادر در حدود پانزده تا در فصل زمستان سکونت‌دارند. بعضی از چادرها بلوچ ناروئی هستند ولی بیشتر خود راستندی میدانند و زبان بلوچی بلد نیستند و در تابستان به کوه میروند در کنار چادرها هم چاههای اختصاصی کنده‌اند.

زندگی این مردم در بیابان لوت رقت‌بار است. هر خانواده تعدادی شتر و گوسفند و بز دارند و در سابق کرایه‌کشی بوسیله شتر منبع درآمد آنها بوده امروز این درآمد وجود ندارد و شترداری مردم به منظور فروش در دهات خراسان است که سالی یک‌دو بار چوبداران از قائنات و بیرجند باین چادرها می‌آیند. گندم و جو و سایر چیزها می‌آورند و با شتر معامله مینمایند. فرش و گلیم و خورجین می‌بافند که ماده اولیه آنها از پشم شتر است. نخ و رنگ از نه آورده و هر قالیچه در دو ماه بافته میشود و کمکی برای زندگی خانواده است.

در کنار چاه‌روئی بنائی محقر و گلی با سقفی گنبدی گور پیر چاه‌روئی است و در وسط اطاق قبری قرار دارد و روی قبر چند صفحه کتاب اشعار فارسی در مرثیه سیدالشهداء است و بر دیوار تکه پارچه‌هایی آویخته‌اند و کف مقبره حصیر فرش و در جودی مقبره گورستان اهالی محل است و قدری دورتر در شمال، ساختمان دیگری گنبدی با چند اطاق است که در پیش پاسگاه ژاندارمری بوده و در سال ۱۳۴۳ شمسی پاسگاه را برچیده‌اند. پاسگاه ژاندارمری برای جلوگیری از تعدیات بلوچها بوده و وقتی امنیت در منطقه برقرار گشته لاجرم پاسگاه برچیده شده است.

پژوهش راه اسپنی به ده سلم

رتال جامع علوم انسانی

اصطخری و المقدسی هر دو از راه بیابانی بین اسپنی و ده سلم یاد کرده و آنرا بدون توضیح پنج منزل گفته‌اند. این راه شرقی لوت از طریق اسپنی به راه کرمان و راه بلوچ آب و کشیت و خعیص پیوند دارد ولی این مسیر شاهراه بزرگ قافله رونمی - توانسته باشد زیرا اسپنی محل معمور بزرگی نبوده و ده سلم هم اعتباری نداشته است و ارتباط اسپنی و ده سلم از راههای فرعی خراسان و سیستان و کرمان بوده است. راه اسپنی به ده سلم ناشناخته و محلی مانده و در هیچ‌یک از کتب اشاره‌ای بدان نیست. از سیاحان و جهانگردان هم جز دکتر الفونس گابریل کسی آنرا طی

نکرده است، ولی بهرحال این راه وجود دارد و امروز هم کسی از اهالی دهسلم آنرا نمی‌شناسد ولی اگر راهنمایی در چادرهای چاهروئی پیدا شود راه را بلد است. راه‌آسپی به دهسلم در شمال کوه چاروئی به راه نه به دهسلم میرسد که امتداد آن بطرف نه‌وشاه‌راه خراسان و هرات است و به سمت جنوب بعد از آسپی به بلوچستان و مکران میرسد.

مسیر راه از دهسلم به معبر جنوبی کوه چاهروئی است و در آنجا گداری **بند چاهروئی** است. در مشرق‌بند، رشته‌های ماسه روان زبانه‌ای در چاله نه دارند. از رشته‌های ماسه در گداری بنام **گدارویگ** باید عبور کرد و ریگ پوشیده از درختان تنومند تاغ است و در مشرق ریگ از مسیل‌ها و کفه‌هایی باید گذشت که فاضل‌آبهای ارتفاعات جنوبی رابه چاله نه می‌رسانند. راه بسوی جنوب از وسط چاله است که در شرق آن ارتفاعاتی منفرد و در مغرب توده ماسه‌های روان باریک است.

راه آسپی لبه شمالی توده ریگ را در پیش دارد و جبهه ریگ بواسطه وضع مسیل‌ها و شیب زمین بسوی شمال نازک است این محل را **ریگ‌شند** گویند و شند در شرق لوت اندکی با مفهوم آن در خراسان جنوبی تفاوت دارد. در شرق لوت شند بمعنی چاله است. مسیر راه از چاله یا توده ریگ است که همواره باید ریگ را در دست راست داشت و از دشت سنگلاخ یا بریدگی‌های مسیلها احتراز کرد. البته راه دامنه کوتاه‌تر است ولی بواسطه شکاف مسیل‌ها دشوارتر خواهد بود.

در روی نقشه موجود این راه توسط خط چین قرمز نمودار است ولی امتداد آن به دهسلم نمی‌رسد بلکه در طول ریگ‌شند و گودنه به آبادی نه میرود در جنوب ریگ شند محلی بنام **چاه‌شمه** است که این چاه در کف چاله قرار گرفته و اطراف آن جنگل تاغ است. شاید اصطلاح جنگل در این محل معنای خاص خود را برساند زیرا انبوهی درختان قدرت دید را تا ۱۰ متر محدود نموده و کرچه بلندی درختان زیاد نیست ولی قطر آنها در خور توجه است. در تمام دشت لوت نگارنده محلی باین پردرختی ندیده است.

راه جنوب از دشتی خشک و آبرفتی است. در مشرق کوهستان **مردارکوه** و در مغرب دامنه ریگ پوشیده از تاغ با شترهائی که نشانی از زندگی در دشت شرقی لوت می‌باشند. زندگی در پای کوهها وابسته به نقاط آبدار بشکل چاه و چشمه است. در دشت پای ریگ از چاه و چشمه خبری نیست و شاید سطح آب زیرزمینی پائین باشد. و بسا خطر طوفان و گرمای ریگ مردم را به گوهپایه کشانده و بهرحال در این بیابان هیچ نشانی از زندگی انسان آشکار نیست ولی در دره‌ها و تنگه‌های ارتفاعات شرقی چاه و چشمه فراوان است. شماره حقیقی چاههای

دائر و بائر را به درستی نمیتوان شناخت. در کنار هر چاه چند سیاهچادر بلوچ سکنی دارند و زندگی آنها از دامداری است و در دوسه محل برحسب تصادف اندکی کشاورزی پیدا شده ولی در هیچجا خانه و بنائی برپا نیست و حتی درکنار مزرعه، مردم زیر چادر زندگی دارند.

جمعیت این منطقه شرقی بسیار کم و نااثبات است، شاید مجموع سکنه چاهها و چشمهها بهزار نفر نرسد که از مهاجرتترین مردم ایران آنها را بحساب باید آورد. بسیاری از این چاهها هنوز روی مامور دولت بخود ندیدهاند و کسی در باره زندگی مردم چادرنشین چاهها و چشمهها بررسی درستی نکرده است. بلوچها برحسب فصل ییلاق و قشلاق دارند ولی این تحرك هم در شعاع کوچکی است از چاهی به چاهی و از دشتی به کوهستانی جابجا میشوند و در واقع بدور موطن خود طواف مینمایند و اغلب در محل هستند و بدنبال شتر و بز، یا پیلهوری به نواحی اطراف میروند.

چشمه آبخوران

در سرراه، اولین آثار زندگی در چشمه آبخوران آشکار میگردد و اصطلاح آبخوران درست نیست و شاید درست آن آب خران باشد زیرا اطراف چشمه لجنزار است. موقع جغرافیائی آبخوران محلی بین ارتفاعات و دشت است. در عبور از دشت که با شیب ملایم بطرف چاله پای ریک گسترش دارد چشمه آبخوران مشهود نیست. دوبرجسته کی جلوی مسیل را گرفته و در مغرب آن حوضه فراخی است که چشمه آبخوران در آن قرار دارد. دشت غربی آبخوران در بهربالا شکافته و بریده توسط مسیلهای تنگه آبخوران و مسیل گلنار است ولی بسوی غرب آبرفتهای دشت ریزوماسه ای شده و درخت تاغ آنها را پوشانده است و در چاله پای ریگ مسیل بزرگی بسوی جنوب ادامه دارد.

در جلوی آبخوران برجستگی ممتدی از مواد آبرفتی در جهت شمال جنوبی اولین خط گسل ناهمواریهای شرقی لوت است که این خط گسل با اختلاف ارتفاعی در حدود ۴ متر حد فاصل بین دشت و کوهستان می شود. در جنوب مسیل اصلی آبخوران چشمه و چاه آبخوران است و در آنجا ۱۰ سیاه چادر بلوچ ناروئی منزل دارند. اطراف چشمه کفهای و کویری است گیاه فراوان است و در کنار چشمه بواسطه بدی زمین کسی منزل ندارد. دوری چادرها از چشمه در حدود ۵۰۰ متر است. چشمه آبخوران در روی بریدگی شیب شمالی جنوبی است و در جنوب چشمه

چند چاه و یک چشمه کم آب دیگر است .

چشمه و چاه آبخوران در زمان حاضر به جمعه تاتوزی (۱) تعلق دارد. طایفه تاتوزی از ناروئی‌ها هستند و شماره آنها به هزار میرسد و در اطراف آبخوران در حدود ۴۰۰ نفر سکنی گرفته و بهمین مقدار شتردارند. در شمال آبخوران از چاه گلنار بسمت شمال بلوچ کم است و طایفه سندی دیده می‌شود که زبانشان فارسی است و بلوچی نمی‌دانند .

در حدود ۳۰ سال پیش جمعه تاتوزی ب فکر آبادانی محل افتاد و با استفاده از سفره آب زیرزمینی کم عمق، چندچاه حفر کرد و قناتی دائر نمود و زراعت کوچکی فراهم شد. تعدادی درخت خرما هم در اطراف قنات کاشته و دکتر گابریل در عبور خود آبادی محل را مشاهده کرده ولی در سفر دوم گابریل قنات خراب بوده است. امروز هم هیچ درخت و زراعتی در محل نیست. منابع معیشت مردم تنگدست آبخوران بیشتر شترداری و بزداری است. از پشم بز و گوسفند گلیم و شال و جاجیم می‌بافند. گرایه کشی توسط شتر کمکی برای زندگی آنهاست. حمل چغندر به نه و خرما از کشیت و گندم از زاهدان در فصول سال آنها را بکار واداشته و از فروش شتر و بز، خرید گندم و مایحتاج زندگی را فراهم میکنند ولی بر رویهم وضع فلاکت بار و زندگی نابسامانی دارند. همین جماعت در گذشته از درمانده گی و بیچاره گی شغل دزدی و راهزنی را گزیده بودند .

آبخوران موقع جغرافیائی مناسبی سر راه زاهدان ونه دارد. در شرق آن کوه چاه رحمان است و آن طرف کوه چاه رحمان کوه توژگی (۲) که توز اسم گیاه است. در جنوب آبخوران سیاه کوه و بین سیاه کوه و کوه چاه رحمان کوه لنکا (۳) که بواسطه شکلی کشیده چنین اسمی یافته. تپه های غرب آبخوران بسمت ریک نیل دق (۴) است و در جلوی دره گلنار تپه گروگ (۵) میان دشت است و تپه های میان دشت دنباله چین خوردگیهای کوهستان در دشت است.

در شمال و جنوب و مشرق آبخوران در محل های دیگری چاه آب وجود دارد و کنار چاه های آبدار هر جا چند سیاه چادر جای گرفته است. در شمال آبخوران بفاصله ۲۴ کیلومتر چاه انجیرک (۶) است و بین چاه انجیرک و آبخوران چاه گلنار و دورتر شمالی ترین چاه چاه سام (۷) است. در شمال چاه سام چاه شولوگان و سپس چاه اسدوچاه شنند میباشد ولی تنها در چاه گلنار و چاه سام کسانی منزل دارند،

۱ - فروردین ماه ۱۳۴۹

2 -- Tozgui 3 -- Lonka 4 -- Nil Dagh 5 -- Garrouk
6 -- Anjirak 7 -- Sam

سایر چاهها نقاط آبدار برای دامها است .
 در جنوب آبخوران چاه شور به دوری ۱۸ کیلومتر است. از چاه شور تا چاه الماس ۸ کیلومتر و از چاه الماس تا چاه نیلی ۱۸ کیلومتر است. چاه شور و چاه الماس مسکونی نیستند و در آنجاها گله شتر آب میدهند ولی چاه نیلی جمعیتی دارد. درسه فرسخی آبخوران **نوک آباد** (۱) کمی زراعت دارد و آنجا موطن ملک محمد است که نام او به کوه ملک محمد داده شده است.
 از آبخوران راه مستقیمی بسوی زاهدان است که با ماشین میتوان رفت. شتردارها این مسافت را چهار روز طی می کنند شب اول در **چشمه طلائی** و منزل دوم **لهداد** (۲) و منزل سوم **کراغان** (۳) و از کراغان در شاهراه زاهدان بعد از اسپی افتاده و به زاهدان میروند. از آبخوران رفت و آمد منظم با کشتیت در غرب دشت لوت برقرار است. راه از پای ریگ در کنار مسیل است که به دره نخل آب میرسد و از نخل آب دو روز دوشب بدون توقف به بلوچ آب رفته و از آنجا دوروز دوشب راه پیمائی قافله را به کشتیت می رساند.

زخیله

جنس زمین در آبخوران از سازندهای کلوت نمک دار است و دشت شرقی مشرف به ریگ پوشیده از آبرفتهای ریگی و ماسه ای با درخت تاغ است. تاغ منظره جنگلی انبوه دارد و چون در بخش شرقی دشت، مسیلهای زیادی زمین را بریده اند برای وصول به راه هموار باید به سمت غرب به چاله ریگ رفت. در کنار مسیل پای ریگ دوپشته برجسته از مواد ریگی در جهت شمالی جنوبی وجود دارد که منشاء آنها روشن نیست. با درختان تاغ درختچه اسکنبیل و آموک (۴) همراه است .

مسیر بسوی جنوب در حاشیه ریگ و سیاهکوه در دست چپ نشانی راه است. **چاه ماری** در انتهای سیاهکوه شش چادر نشین دارد ولی از مسیر دور است **چشمه ملکی** با آب شیرین در شمال کوه لنکا است و در شمال کوه چاه رحمان چشمه **آب دوزک** یا دوزخ است. در ارتفاعات شرقی چاه آب زیاد است **چشمه قلندر هم** جای مسکونی با ۱۲ چادر و چشمه **گزی** سمت راه کراغان و در کوه توزکی پشت کوه لنکا است. نشانی زندگی کنار چاه و چشمه وجود شترهای سرگردان

۱ - نوک آباد دراصل نوآباد است که اسم سابق آن تیمن بوده .

در پای ریگ است که از درخت به بوته و از بوته به درختچه شکم خودراسیر می‌کنند. شتر به بلوچی **اوهوک** است و اسکنبیل که آنرا بلوچها **پوگ** گویند (۱) و **درانگ** (۲) بلوچی همان **آرمواز** است (۳).

دشت پای ریگ هموار نیست و در سمت چپ تپه‌های منفرد زرد رنگ از سازنده‌های کلوت چین خورده و شکسته است. بعضی از سازندها قله‌سنگ و ریگ و شن در بالا و پائین دارند. تپه‌های کلوت توسط مسیله‌ها شکافته شده و این تپه‌ها را بلوچها **بور** (۴) گویند و در بین تپه‌ها چاهی بنام **چاه جلال** آب شیرین دارد. از دشت پای ریگ روبه غرب از لابلای بریدگیها و مسیله‌ها گذشته و از دره **جول‌چاه** وارد دره نخل‌آب میشویم (۵). اینجا خط تقسیم آب بین حوضه پای‌ریگ و حوضه شورگز هامون است. آبهای چاه نیلی و چاه لنکا بطرف کفه پای ریگ می‌روند و آبهای جول‌چاه و دره شمالی آن روبه نخل‌آب ورود کوچه پائین می‌آیند. نخيله بزرگترین محل آبدار این منطقه شرقی است. آب آن از چشمه‌ای شیرین و محل آن تنگه‌ای در مدخل کوهستان است. در این دره در بالای چشمه چاه‌آبی هم هست.

چند درخت **پده** (۶) بشماره ۲۰ باین دره منظره زیبا و نشاط‌آور داده‌اند و مسافری که از ده‌سلم باین طرف سبزه ندیده، درخت و چشمه و زراعت را بهشتی در بیابان لوت پندارد. اصطلاح نخلیه یا نخیل آب دلالت بر وجود نخل در گذشته دارد. در مغرب خوسف هم جنگل و رودی بنام نخل‌آب بود که ندانم معنی کلمه چیست.

با آب چشمه اندکی زراعت میشود چند تکه زمین گندم‌کاری گشته ولی کسی در آنجا نیست. ساکنان نخلیه در کنار چشمه نیستند و قدری بالاتر در طول دره مسکن دارند. تعداد آنها ۵ خانواده از ایل ناروئی است که ۲۰ شتر دارند و چند شتر هم از مال دیگران نگاه میدارند و همه با هم خویش می‌باشند و تابستان و زمستان زیر چادر هستند. گوسفند کم است و بیشتر بز دارند و برای معامله گندم و خرما به کشیت و زاهدان می‌روند.

در دره‌های اطراف نخلیه جاهای آبدار دیگر هم با چشمه و چاه هستند. چاه شند در ۳ فرسخی جنوب نخلیه چشمه‌ای شور دارد و شش خانواده زیر چادر

1 - Pogue 2 - Dranag 3 - Armoise 4 - Bour

۵ - این دره و محل را نخل‌آب و نخیل آب و نخلیه و نخلو گویند که همه یک معنی دارند.

6 - Populus Euphratica

زندگی دارند که عایدی آنها از شتر و بز و گوسفند است و نمیدانم چطور این عده از درآمد ۱۰ شتر و ۱۰۰ بز شکم خود را سیر مینمایند. در شمال نخلیه جوله چاه است که دره آن بزرگترین مسیل آن حدود و سرچشمه رود کوچه است. جوله به بلوچی معنی چاله دارد. چشمه جوله چاه اندکی آب شور دار است و در پیش در پشت چشمه چاه بزرگی کنده و آب آنرا به زمین سوار کرده اند و اصطلاح جوله چاه از چاه بزرگ قدیمی آمده ولی امروز چاه خراب است و از دهانه چشمه آب باریکی جاری است. در جلو چشمه قریب نیم هکتار زمین را گندم کاشته اند ولی زراعت صیفی ندارند، در جوله چاه هم شش چادر متعلق به شش خانواده است.

از ماه اول بهار که آب در کوهستان فراوان است سیاه چادرها به بلندیها روی میاورند و تا در چاله ها آب وجود دارد در آنجاها خواهند ماند و در تابستان که چاله ها خشک شد به کنار چاهها و چشمه ها پائین می آیند و شتر و بز در دشت پراکنده میشوند. شتر برای آنها مایه زندگی است و برای سفر و خرید جنس بکار میرود. نگهداری آن آسان است خود بچرا میرود و خود به سراب می آید. شتر را تا پانصد تومان میفروشند و مایحتاج زندگی را روبراه مینمایند و در بیابان اگر آب و خوراک نباشد شیر شتر، هم خوراکی و هم نوشیدنی است. پس از جوله چاه سمت شمال، چاه نیلی است.

محل های آبادار این منطقه در طول مسیر کاروان رو نیستند و در واقع هیچ يك از این محلها از گذار ریگ تا اسپی سر راه قرار ندارند و همه در تنگه های کوهستان دور از دشت میباشند و راه هموار مسیر از پای ریگ و از وسط دشت است و اگر قوافل آب همراه داشته باشند نیازی به عبور از چاهها و چشمه ها ندارند. فاصله پنج روز با ملاحظه خط سیر مستقیم بین اسپی و ده سلم ضبط گشته و منازل سنگین میباشند. دوری بطور تقریب چنین است. از ده سلم تا چاه سام ۵۰ کیلومتر از چاه سام تا آبخوران ۵۰ کیلومتر و از آبخوران تا چاه نیلی ۴۴ کیلومتر و از چاه نیلی تا جوله چاه ۲۴ کیلومتر و از جوله چاه تا نخلیه ۱۸ کیلومتر و از نخلیه تا چاه شند ۲۴ کیلومتر و از آنجا تا اسپی ۲۴ کیلومتر است.

دشت غربی نخلیه شیب ملایمی دارد و تمام آبهای منطقه در چاله پای ریگ جمع شده و مسیل نخلیه را میسازند. در شمال، يك تپه ماسه ای بنام **گرد ریگ ملك** **معمه** حد فاصل بین آبهای چاله پای ریگ و آبهای رود کوچه و چاله شورگز است. در جلوی دشت چند تپه منفرد امتداد چین خوردگیهای کوه پایه را بسوی ریگ نشان میدهند و دره نخلیه در پای ریگ گود و پادگانه ای به بلندی ۱۵ متر دارد که روی آنرا ماسه گرفته است. راه زنگی احمد در طول دره است و پادگانه ها در دو طرف مسیل ادامه دارند. قدری دورتر محلی بنام **چیل لشگران** است. چیل بمعنی چاله

و زمینی گود در کنار ريك است که آب باران در آن جمع میشود و تا آب خشک نشده شتردارها در کنار آن دیده میشوند.

راه کاروان رو از طریق کوچه است که کاروانیان این مسیر را شب و روز طی میکنند تا از بی آبی در زحمت نباشند .

۲۰ کیلومتر پائین تر بزرگترین مسیل این منطقه بنام **مار** که آنرا **اومار** یا آبمار گویند به مسیل نخيله متصل میشود. راه نخيله به اسپي از طریق دره اومار است ولی قوافل روبه پائین نیامده و از دامنه وارد مسیل اومار میشوند. دشت کوچه پوشیده از انبوه درختان تاغ زرد است که درختان تاغ روی رینگ راهم گرفته اند ولی بسوی جنوب، راه مسیل کوچه را رها کرده و از روی دشت و مسیلی بنام **شوشکی** که از دربند نصرت آباد سرازیر است. راه نصرت آباد روبه شرق و راه **زنکی احمد بسمت غرب** است. قوافل شب را کنار مسیل کوچه استراحت کرده و صبح زود به شوشکی میرسند و از این محل تا نخيله ۵۵ کیلومتر و همین میزان دوری از بلوچ آب است .

اسپی

منزل بعدی، نصرت آباد یا اسپي است و از نخيله به اسپي دو راه است. یکی راه دشت، از دامنه کوهستان و دیگری راهی از چاه شدند. راه چاه شدند کوتاه تر است و مسیر از طریق دره مار است که ته آب و چشمه دارد و در آنجا گیاه فراوان است و نوع خاص آن قبیج (۱) است که به بلوچی **گریچ** گویند. یکی از شاخه های رودمار از حوضه اسپي سرچشمه دارد و از راه این شاخه به اسپي میرسیم .

راه خبیص به کشیت

ارتباط لوت جنوبی یا زنکی احمد با منطقه خبیص و راه خراسان از طریق راهی در حاشیه غربی لوت بین کشیت و خبیص است که باید آن را راه محلی نام داد. در نوشته های جغرافیائی و تاریخی اسمی از این راه نیست ولی وجود آن مسلم است زیرا پیوستگی جاهای مسکونی حاشیه شرقی لوت با منطقه کشیت و خبیص باید از لوت زنکی احمد و چشمه بلوچ آب صورت گیرد یعنی از نخيله یا اسپي به بلوچ آب و

از آنجا به کشیت و خبیص بروند. این راه از حاشیه لوت جنوبی میگذرد. راه کشیت به خبیص را بلوچهای شتردار بخوبی می‌شناسند و حتی امروز هم یکی دو قافله شتردار بلوچ از نواحی شرقی لوت برای خرید خرما به کشیت و خبیص میروند ولی اهالی کشیت و خبیص چون بیابان نورد نیستند با این راه کاری ندارند ولی از آبادی های تکاب کسانی هستند که با پشویه و کشیت از طریق بیابان رفت و آمد داشته باشند. فاصله بین کشیت و خبیص در حدود ۱۲۰ کیلومتر است که راه ماشین‌رو از طریق اندوچردوچهر و پشویه از دره‌ها و تپه‌ها میگذرد و مسیری دشوار است و بین کشیت و خبیص ارتباط زیادی برقرار نیست ولی از ادوار بسیار کهن پیوسته بین چادرنشینان شرق لوت و شهرنشینان غرب آن روابط بازرگانی وجود داشته‌است. راه بازرگانی برحسب موقع جغرافیائی تفاوت داشته، اهالی ده سلم از راه شرقی غربی با خبیص رفت و آمد داشتند ولی از آبخوران بسوی جنوب راه زنگی‌احمد و کشیت نزدیک‌تر بوده است.

دکتر الفونس گابریل در عبور خود از لوت مرکزی راهی را برحسب نظر راهنمای خود ملک محمد اختیار کرد که کرچه راه بازرگانی نبوده ولی معلوم میشود که آنرا می‌شناخته‌اند و آن راهی است که از کوه گرسفید در جهت شمال شرقی بجنوب غربی بین ریگها و کلوته‌ها به کشیت می‌رود و از تپه‌های جنوبی کلوته میگذرد. مسیر دقیق سفر گابریل معلوم نیست و باید از شمال شورگزر هامون وارد کلوته‌ها شده باشد و چون روز و شب راه می‌پیموده توصیف زیادی از مسیر خود نداده است (۱). در پرس‌وجوی نگارنده در کشیت معلوم شد چنین راهی را میتوان پیمود و از کشیت در جهت شمال شرقی به سفید آبه در راه زاهدان رسید و یک بار هم قاچاقچیان در این مسیر بوضع فلاکت باری نابود شدند.

راه بین خبیص و کشیت از بیابان تکاب است و اگر رشته‌های کوتاه ماسه در سر راه مشکل عبور نباشند ماشینها به آسانی میتوانند از این مسیر بگذرند. این راه از همت آباد بسوی پشویه است و از احمدآباد و فتح‌آباد و نجف‌آباد روستا-های تکاب میگذرد و بین فتح‌آباد و رشیدآباد تپه‌های کوچک نیکا که آنها را **پیکران** گویند درخت فراوان دارند و درختان گز تنومند منظره جنگلی یافته و در کنار لوت این پوشش نباتی رویانگیز است.

بعد از جنگل، دشت خشک و بدون گیاه را رشته‌های ماسه هلالی شکل گرفته و آخرین آبادی داخل جنگل **رودخانه** و **محمدآباد** (محمدیه) میباشند. آبادی بعدی **زیارتگاه** است که بنائی محقر با حیاط و قبه‌ای از کاشی صاف دارد و آنرا زیارت